

**"مـذاکـرات" قـطـر**

**روند سازش و تبانی طالبان با اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و شرکاء**

**و زمینه‌ساز روند سازش طالبان با رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران امپریالیست**

شماره (۲۱) دور چهارم سنبله ۱۳۹۸( سپتامبر ۲۰۱۹)

۹)

**مذاکرات میان نمایندگان دولت امریکا و نمایندگان طالبان در قطر را زلمی خلیل‌زاد و سایر نمایندگان دولت امریکا به نام "مذاکرات صلح" یاد می‌نمایند، در حالی که نمایندگان طالبان این مذاکرات را به نام "مذاکرات برای خروج قوای خارجی (قوای امریکا و ناتو) از افغانستان" یاد می‌کنند. هر نام دیگری نیز می‌توان بر این پروسه گذاشت.**

**. اما آن‌چه در اساس مضمون این مذاکرات را تعیین می‌نماید، این یا آن نام‌گذاری روی آن نیست، بل‌که ماهیت ذاتی درونی‌ای است که مضمون ذاتی درونی این پروسه را معین می‌نماید و برین اساس پدیدۀ**

**ادامه در صفحه ۲**

**پنجمین پولینوم دومین کمیتۀ مرکزی**

**حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با موفقیت برگذار گردید**

ص ۵

**تلاش دولت امپریالیستی امریکا**

**برای کاهش مصارف جنگی اشغال‌گرانه اش در افغانستان**

ص ۱۹

ص ۱۵

**منافع سیاسی استراتژیک امپریالیزم امریکا در جهان**

**و مصارف اقتصادی هنگفت جنگی آن در افغانستان**

**ادامه مذکرات... قطر از صفحه اول**

**"مذاکرات" و شکل آن تعیین می‌گردد.**

**بنابرین موضوعات قابل توجه درین مورد عبارت اند از:**

**1ـــ ماهیت ذاتی درونی "مذاکرات".**

**2ـــ مضمون ذاتی درونی "مذاکرات".**

**3ـــ "مذاکرات" به مثابۀ یک "پدیده".**

**4ـــ شکل "مذاکرات".**

**ماهیت ذاتی این "مذاکرات" توسط ماهیت ذاتی دو جهت متضادِ تشکیل‌دهندۀ این "مذاکرات" و تضاد میان آن‌ها یعنی اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده از یک طرف و طالبان از طرف دیگر و تضاد میان آن‌ها معین می‌گردد و این تضاد، تضاد اساسی "مذاکرات" است.**

**بنابرین درین جا باید ماهیت ذاتی امپریالیســـــت‌های اشــــــــغال‌گر، رژیم دست‌نشانده و طالبان معین گردد و برین اساس تضاد میان آن‌ها مورد توجه قرار بگیرد.**

**ماهیت ذاتی امپریالیست‌های اشغال‌گر، ماهیت امپریالیستی ذاتی امپریالیستی این قدرت‌ها با تمام خصوصیات آن است. ماهیت ذاتی رژیم دست‌نشانده، ماهیت ارتجاعی مستعمراتی- نیمه فیودالی آن است. ماهیت ذاتی درونی طالبان ماهیت ارتجاعی نیمه‌فیودالی- نیمه‌مستعمراتی آن است.**

**لذا تضادی که از ماهیت ذاتی درونی طالبان در قبال اشغال‌گران امپریالیست و رژِیم دست‌نشانده برمی‌خیزد، در به‌ترین حالت، تضاد میان حالت مستعمراتی کنونی کشور و خواست استقلال طلبانۀ نیمه مستعمراتی طالبان است. این‌ چنین خواست استقلال‌طلبانه، یک خواست استقلال‌طلبانۀ ناقص و غیراساسی‌ای است که صرفاً بر مبنای حل نسبی و ناقص تضاد عمدۀ مرحلۀ کنونی شکل می‌گیرد و قادر نیست جامعه را به طرف حل نهایی تضاد اساسی آن سوق دهد.**

**به عبارت دیگر تضاد اساسی‌ای که میان طالبان از یک‌طرف و اشغال‌گران امپریالیست از طرف دیگر وجود دارد، در انطباق با تضاد اساسی جامعه قرار ندارد و به این اعتبار تضاد اساسی میان آنها یک تضاد اساسی در جامعه نیست، بلکه یک تضاد غیراساسی در جامعه است. درست همان طوری که مقاومت جنگی طالبان به خاطر حل این تضاد، یعنی اخراج قوای اشغال‌گر امپریالیستی از کشور از طریق جنگ مقاومت طالبانی یک جنگ مقاومت ناقص، قسمی و ناپیگیر است و سرانجام باید از طریق سازش و تبانی میان دو طرف حل‌و‌فصل گردد، مقاومت دیپلماتیک، یعنی "مذاکرات" برای خروج قوای اشغال‌گر امپریالیستی از کشور، به خاطر حل این تضاد نیز یک مقاومت دیپلماتیک ناقص، قسمی و ناپیگیر است و در واقع باید همـان سرانجام سازش و تبانی فوق‌الذکر میان دو طرف را به فرجام نهایی برساند.**

**بنابرین مضمون سازش و تبانی میان اشغال‌گران امپریالیست و طالبان در مذاکرات جاری میان آن‌ها، در اساس از ماهیت ذاتی اساسی آن‌ها و تضاد میان آن‌ها بر می‌خیزد و نه از "مذاکرات" میان آن‌ها به مثـــــابۀ یک پدیــــده و شکل "مذاکرات". "مذاکرات" میان آن‌ها هر خصوصیتی که داشته باشد و هر شکلی را به خود بگیرد، در ماهیتِ سازش‌کارانه و مبتنی بر سازش و تبانی این "مذاکرات"، تغییر اساسی به وجود آورده نمی‌تواند.**

**برعلاوه میان ماهیت ذاتی درونی ارتجاعی مستعمراتی- نیمه فیودالی رژیم دست‌نشانده و ماهیت ذاتی درونی ارتجاعی نیمه‌فیودالی- نیمه‌مستعمراتی طالبان نیز تضادی که وجود دارد، در به‌ترین حالت، تضاد میان مستعمراتی بودن کنونی کشور که رژیم دست‌نشانده در آن از حاکمیت پوشالی برخوردار است و خواست استقلال‌طلبانۀ نیمه مستعمراتی طالبان است. لذا تضادی که میان این دو ماهیت ذاتی وجود دارد، تضاد اساسی ماهوی نیست. حالت مستعمراتی و حالت نیمه مستعمراتی دو حالت متفاوت و متضاد سلطۀ امپریالیستی است و از تضاد میان حالت مستعمراتی و حالت استقلال حقیقی از امپریالیزم، که یک تضاد اساسی است، تفاوت بنیادی دارد. بنابرین همان طوری که جنگ میان رژیم دست‌نشانده و طالبان مبتنی بر تضاد اساسی جامعه نیست، مذاکرات میان آن‌ها، به هر شکلی که شروع شود و هر زمانی که شروع شودو هر فراز و نشیبی به خود بگیرد، نیز مبتنی بر تضاد اساسی جامعه نخواهد بود و در ماهیت خود سازش‌کـــــــــارانه و تبانی‌گرایانه خواهد بود.**

**بنابرین آغاز مذاکرات میان اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و طالبان آغاز روند سازش و تبانی میان آن‌ها است و به دنبال خود دیر یا زود آغاز روند سازش و تبانی میان طالبان و رژیم دست‌نشانده را نیز در پی خواهد داشت. در واقع همان طوری که میان اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و طالبان یا میان امپریالیزم و امارت اسلامی طالبانی تضاد بنیادی وجود ندارد، میان امارت اسلامی طالبان و جمهوری اسلامی رژیم دست‌نشانده نیز تضاد ماهوی بنیادی موجود نیست. برین اساس تضادهای غیرماهوی در هر دو سطح ذاتاً می‌تواند بر مبنای سازش و تبانی میان هر دو طرف حل‌وفصل گردد، جنگ کنونی میان آن‌ها خاتمه یابد و صلح امپریالیستی و ارتجاعی میان شان برقرار شود. اما این صلح، صلحی مبتنی بر منافع علیای توده‌های مردمان کشور نخواهد بود و برعلاوه حتی به عنوان یک صلح امپریالیستی و ارتجاعی سراسری در کشور برقرار نخواهد شد و بنابرین در همان سطح محدود غیرسرتاسری خود ذاتاً عامل و حامل جنگ‌های امپریالیستی و ارتجاعی دیگری در حال حاضر و در آینده خواهد بود.**

**با توجه به چنین دید ماتریالیستی و دیالیکتیکی باید گفت که نتیجۀ برقراری روند سازش و تبانی میان اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و طالبان، در "به‌ترین حالتِ" در ارتباط به میزان "استقلال" و عدم استقلال حقیقی کشور و مردمان کشور، سرانجامی جز حفظ حالت رقیق مستعمراتی ـ استخباراتی در کشور به عنوان نتیجه نهایی تبانی و سازش میان آن‌ها، به صورت حضور استخباراتی پررنگ امپریالیست‌های امریکایی و حفظ پای‌گاه‌های استراتژیک مربوطۀ آن در افغانستان و وابستگی شدید نظامی، سیاسی و اقتصادی کشور به آن‌ها، چیز دیگری نخواهد بود؛ کما این‌که قویاً محتمل است که نیروهای نظامی جنگی اشغال‌گرانۀ ارتش امریکا و شرکاء نیز تا به فرجام رسیدن نهایی روند کنونی سازش و تبانی میان رژیم دست‌نشانده و طالبان نیز در افغانستان باقی بمانند و حالت اشغال کشور برای چند سال دیگر به صورت پررنگ ادامه یابد.**

**از جانب دیگر نتیجۀ برقراری روند سازش و تبانی میان رژیم دست‌نشانده (جمهوری اسلامی) و طالبـــــان (امارت اسلامی) نیز چیز دیگری جز ترکیب "جمهوریت" و "امارت" در قالب و شکل "جمهوریت امارتی"، چیزی شبیه به "جمهوریت ولایت فقیهی" ایرانی چیز دیگری نخواهد بود، ولو نام آن صرفاً "جمهوری اسلامی افغانستان"، شبیه به نام "جمهوری اسلامی ایران" باشد.**

**بسته به این که این روند سازش و تبانی به چه صورتی متحقق گردد، جابه‌جایی تضاد عمــــــــده و تضـادهـای غـیـرعـمـده در فرجام این پروسه دقیقاً قابل بررسی و ارزیابی، و از هم اکنون قابل پیش‌بینی است، کما این‌که این احتمال ضعیف نیز موجود است که کل روند بی‌نتیجه بماند و حالت موجود تا مدتی حفظ گردد.**

**درین‌مورد باید توجه داشته باشیم که میان جنرالان امریکایی و رهبری وزارت خارجۀ امریکا و در مجموع میان رهبری نظامی و رهبری سیاسی در دولت امریکا از دو زاویۀ متفاوت به جنگ افغانستان نگریسته می‌شود: سیاسیون بیش‌تر از زاویۀ منافع سیاسی شان، به ویژه از زاویۀ منافع انتخاباتی شان در انتخابات سال آیندۀ ریاست جمهوری امریکا و هم‌چنان از زاویۀ کم‌تر کردن مخارج شان در افغانستان، می‌نگرند؛ در حالی که نظامیان بیش‌تر به موضوع بردوباخت نظامی درین جنگ توجه می‌نمایند و خواهان تکرار تجربۀ خروج پیش از وقت قوای اشغال‌گر امریکایی از عراق، در جنگ افغانستان نیستند.**

**در هر حال تضاد طالبان با اشغال‌گران امریکایی و رژیم پوشالی ماهیتاً تضادی است که می‌تواند از طریق سازش و تبانی میان آن‌ها حل‌وفصل گردد. البته امریکاییان حاضر نیستند، مستقیماً یا به صورت غیرمستقیم، تمام قدرت پوشالی یا حداقل قسمت عمدۀ آن را به طالبان بسپارند، بنابرین آن‌ها دیر یا زود خود ناگزیر خواهند شد از درِ سازش و تبانی کامل با اشغال‌گران امریکایی درآیند و در قدرت پوشالی رژیم دست‌نشانده به عنوان شریک درجه دوم سهیم شوند، زیرا چنین به نظر می‌رسد که راهِ در پیش گرفته شده توسط طالبان برگشت ناپذیر است و آن‌ها دیگر نمی‌توانند به گذشتۀ شان برگردند.**

**بنابرین مناسبات میان اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و شرکاء از یک طرف و طالبان از طرف دیگر در حال گذار از حالت تقابل جنگی به حالت تبانی سیاسی قرار گرفته است. ممکن است این حالت گذار با امضای یک موافقت‌نامه یا تفاهم‌نامه میان شان به زودی به پایان برسد و حالت تبانی سیاسی، و به عنوان مقدمۀ ضروری برقراری چنین وضعیتی، حالت تبانی ـ تقابل میان شان، برقرار گردد. با برقراری چنین حالتی زمینه‌سازی برای گذار از حالت تقابل جنگی به حالت تبانی سیاسی میان رژیم دست‌نشانده و طالبان نیز به پایان خواهد رسید و مناسبات میان آن‌ها نیز در حالت گذار از تقابل جنگی به تبانی سیاسی، در شکل تقابل ـ تبانی، قرار خواهد گرفت. اما از حالا نمی‌توان به درستی پیش‌بینی نمود که این حالت گذار تا چه زمانی دوام خواهد کرد و در مسیر خود چه اشکال و پیچیدگی‌هایی پیدا خواهد نمود.**

**لذا ما باید در تحلیل‌های خود پیچیدگی اوضاع جدید در کشور را دقیقاً در نظر بگیریم و طالبان را به عنوان نیروی مقاومت جنگی ارتجاعی ای که در مسیر تسلیم‌طلبی در قبال اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده قرار گرفته و در مقابل امتیازاتی نیز از آن‌ها دریافت کرده و خواهد کرد، در نظر بگیریم و نه به عنوان یک نیروی مقاومت کنندۀ ارتجاعی پروپاقرص در قبال آن‌ها.**

**جنگ‌های جاری طالبان جنگ‌هایی برای گرفتن امتیازات بیش‌تر از اشغال‌گران و رژیم پوشالی در مسیر سازش و تبانی میان شان، به بیان دیگر در مسیر تسلیم‌طلبی در قبال اشغال‌گران و رژیم، است و نه جنگ مقاومت ارتجاعی پروپاقرص علیه آن‌ها.**

WWW. SHOLAJAWID.ORG

**پنجمین پولینوم دومین کمیتۀ مرکزی**

**حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با موفقیت برگذار گردید**

**پولینوم پنجم کمیتۀ مرکزی دوم حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با موفقیت برگذار گردید. پولینوم با شرکت اکثریت قریب به اتفاق رفقای دارای حق شرکت در پولینوم دایر گردید و جلسات آن مدت دو روز دوام نمود.**

**پولینوم با اعلام بپا خاستن رفقای شرکت کننده در آن و زمزمۀ سرود انترناسیونال توسط رفقا افتتاح گردید. تمامی رفقا بپاخاستند و سرود انترناسیونال را زمزمه کردند.**

**سپس دفتر سیاسی کمیتۀ مرکزی حزب مختصراً گزارش خود را به پولینوم ارائه نمود. این گزارش روی چهار موضوع اصلی متمرکز بود، موضوعاتی که در عین‌حال به عنوان نکات اصلی اجندای بحثی در پولینوم پیش‌نهاد گردید. این نکات عبارت بود از:**

SHOLAJAWID2.HOTMAIL.COM

**1ـــ موضوع گسترش فعالیت‌های مبارزاتی، به ویژه مبارزات توده‌یی، حزب.**

**2ـــ موضوع فعالیت‌های مبارزاتی بین‌المللی حزب.**

**3 ـــ موضوعات مربوط به مسایل مالی حزب.**

**4ـــ موضوعات مربوط به مسایل تشکیلاتی حزب.**

**اول ــ موضوع گسترش فعالیت‌های مبارزاتی، به ویژه مبارزات توده‌یی، حزب:**

**موضوع استحکام و گسترش حزب در پولینوم چهارم کمیتۀ مرکزی دوم حزب نیز اولین و مهم‌ترین موضوع مورد بحث بود. در آن پولینوم تأکید گردید که مهم‌ترین موضوع از لحاظ دست‌یابی به استحکام تشکیلاتی حزب، که در عین‌حال دست‌یابی به آن باعث گسترش تشکیلاتی حزب نیز خواهد شد، شکل‌گیری و استحکام سازمان انقلابیون حرفه‌یی در حزب، در قدم اول در وجود دفتر سیاسی کمیتۀ مرکزی حزب، و سپس در سطح کل کمیتۀ مرکزی حزب، است.**

**در قسمتی از فیصله‌های پولینوم چهارم کمیتۀ مرکزی دوم حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان گفته شده است:**

**«اولین بخش از وظیفۀ مبارزاتی حزب در راستای پیش‌برد وظیفۀ مستحکم سازی بیش‌تر حزب به عنوان وظیفۀ مبارزاتی عمده در مرحلۀ کنونی فعالیت‌های مبارزاتی حزب، مستحکم ساختن بیش‌تر دفتر سیاسی کمیتۀ مرکزی حزب است، زیرا دفتر سیاسی کمیتۀ مرکزی حزب در غیاب پولینوم کمیتۀ مرکزی حزب نهاد رهبری کنندۀ دایمی حزب و اعمال کنندۀ صلاحیت‌های کمیتۀ مرکزی حزب و اجراکنندۀ مسئولیت‌های آن است.**

**مستحکم ساختن بیش‌تر دفتر سیاسی کمیتۀ مرکزی حزب به مفهوم مستحکم ساختن و متمرکز ساختن بیش‌تر هستۀ عالی رهبری‌کنندۀ دایمی حزب در بیش‌تر از 95 درصد از زمان موجودیت و مبارزات حزب، به عنوان یک هستۀ رهبری‌کنندۀ حرفه‌یی است. در واقع استحکام و تمرکز غیر کافی کمیتۀ مرکزی و سطوح پایین‌تر رهبری و صفوف حزب تا حد زیادی ناشی از همین استحکام و تمرکز غیر کافی دفتر سیاسی کمیتۀ مرکزی حزب است و تا زمانی که این وضعیت دفتر سیاسی دوام نماید، در سطوح پایین‌تر رهبری حزب و هم‌چنان صفوف حزب نیز شاهد استحکام و تمرکز غیرکافی خواهیم بود....»**

**استحکام و تمرکز کافی دفتر سیاسی کمیتۀ مرکزی حزب به عنوان هستۀ حرفه‌یی رهبری کنندۀ حزب مستلزم توان‌مندی تیوریکی و پراتیکی کافی دفتر سیاسی در رهبری فعالیت‌های مبارزاتی حزب و آمادگی‌های مبارزاتی آن در سطح سازمان حرفه‌یی رهبری کنندۀ حزب است. گرچه حزب ما هنوز با استحکام و تمرکز کافی دفتر سیاسی کمیتۀ مرکزی خود فاصله دارد، اما توانسته است هستۀ رهبری کنندۀ حرفه‌یی خود را در قالب دفتر سیاسی کمیتۀ مرکزی خود شکل بدهد و به طرف استحکام و تمرکز کافی این هستۀ رهبری حرفه‌یی پیش برود. مسلماً گسترش بیش‌تر این هستۀ رهبری کنندۀ حرفه‌یی حزب در سطح سازمان انقلابیون حرفه‌یی، سازمانی که به نحو استواری در رأس رهبری حزب قرار داشته باشد، مورد نیاز است. اما این گسترش مستلزم گسترش فعالیت‌های مبارزاتی حزب، مشــــــخصاً فعالیت‌های مبارزاتی توده‌یی حزب است. بنابرین ما باید فعالیت‌های مبارزاتی توده‌یی حزب را بیش‌تر از پیش و به نحو وسیعی گسترش دهیم و در تبعیت از آن تشکیلات حزب را نیز گسترش دهیم تا قادر گردیم سازمان انقلابیون حرفه‌یی حزب را وسیع‌تر، مستحکم‌تر و متمرکزتر بسازیم. این وسیع سازی سازمان انقلابون حرفه‌یی رهبری کنندۀ حزب می‌تواند در حال حاضر شامل اعضای دفتر سیاسی حزب و در آیندۀ نزدیک شامل تمام اعضای کمیتۀ مرکزی حزب یا لااقل تعداد معینی ازین رفقا گردد و به این ترتیب ثبات و استحکام کلکتیو رهبری حزب تأمین گردد.**

**ناگفته روشن است که این امر باید- و حتماً- مبتنی بر مشی توده‌یی حزب و با در نظر داشت تمامی اشکال وظایف توده‌یی و پیوند حزب با توده‌ها به عنوان بخش جدایی‌ناپذیری از استراتژی مبارزاتی حزب پیش برود و به پیش سوق داده شود. درین مورد در اساس‌نامۀ حزب گفته شده است:**

**«مشي توده يي يكي از جوانب مهم استراتژي مبارزاتي حزب است. توده‌ها سازندگان تاريخ اند. پيروزي جنگ خلق و پيروزي انقلاب در كل، بدون بسيج، سازمان‌دهي و رهبري آنان ممكن نيست. اين مسئوليتي است كه بر عهدۀ حزب انقلابي پرولتاريا قرار دارد. انجام اين مسئوليت بدون پيوند با توده‌ها و اجراي وظايف توده‌يي مبارزاتي، ممكن و ميسر نمي‌گردد.**

**بردن آگاهي انقلابي در ميان توده‌ها يكي از وظايف توده‌يي مهم حزب است زيرا كه آگاهي انقلابي پرولتري خودبه‌خود در ميان توده‌ها به وجود نمي‌آيد. اجراي اين وظيفه شكل مهمي از پيوند حزب با توده‌ها است.**

**آموختن از توده‌ها وظيفۀ توده‌يي مهم ديگر حزب است. اين آموزش با تكيه بر علم انقلاب پرولتري صورت مي‌گيرد. حزب نظرات پراگندۀ توده‌ها را گرد مي‌آورد، با استفاده از علم انقلاب پرولتري آن‌ها را تجزيه و تحليل كرده و فشـرده مي‌سـازد و به ميان توده‌هـا مي‌برد تا تـوده‌هـا اين ايـده‌هاي فشرده شده از لحاظ علمي را از خود دانسته و خوب جذب نمايند.**

**پذيرش نظارت توده‌ها بر حزب، يكي از موارد مهم آموختن حزب از توده‌ها محسوب مي‌گردد. حزب مكلف است به نظرات توده‌ها در مورد خود به دقت گوش داده و اين گفته‌ها را مطابق معيارهاي ماركسيستي‌ــ لنينيستي‌ــ مائوئيسـتي تجـزيه و تحليل نمايد و نتيجه‌گيري‌هاي علمي آن را به‌كارببندد.**

**اجراي اين وظيفه، شكل مهم ديگري از پيوند حزب با توده‌ها است.**

**بسيج و سازمان‌دهي توده‌ها و رهبري مبارزات آن‌ها، وظيفۀ توده‌يي مهم ديگر حزب محسوب مي‌گردد. حزب با بسيج توده‌ها و سازمان‌دهي و رهبري مبارزات آنان، اين مبارزات را منظم و آگاهانه مي‌سازد و به سوي فتح و پيروزي سوق مي‌دهد. بدون رهبري حزب انقلابي مجهز به علم انقلاب پرولتري و قادر به درك فراز و نشيب‌هاي مسـير مبارزات انقلابي و عبور از آن‌ها، توده‌ها شـكسـت مي‌خورند. اجـراي اين وظيفه نيز يكي از اشـكـال مهم پيوند حزب با توده‌ها است.**

**وظايف و پيوند‌هاي توده يي حزب، مرتبط و هم‌بسته با هم هستند و متقابلاً بالاي هم‌ديگر تاُثير مي‌گزارند. بدون اجرا و ايجاد آن‌ها، يا حزب به فرقه‌اي فرو رفته در خود مبدل مي‌گردد و يا به دنباله‌روي از توده‌ها مي پردازد. فقط با اجرا و ايجاد اين وظايف و پيوندها، ساختمان، تحكيم و گسترش حزب در ميان توده‌ها موفقانه و به طور مستمر پيش مي‌رود.**

**مشي توده‌يي به مفهوم برخورد يك‌سان با تمامي بخش‌هاي توده ها نيست. توده‌ها به طور كلي از سه قسمت تشكيل مي‌شوند: بخش پيش‌رو، بخش ميانه و بخش عقب‌مانده. حزب، بخش پيش‌رو را تحت رهبري خود متحد مي‌سازد، با تكيه بر اين بخش، سطح آگاهي بخش ميانه را بالا مي‌برد و به سوي خود جلب مي‌نمايد و سعي مي‌كند كه بخش عقب‌مانده را به دنبال خود بكشاند و يا لااقل خنثي سازد.**

**«رهبران بايد با مهارت عناصر قليل فعال را بگرد رهبري متحد گردانند و با تكيه بر آن‌ها سطح آگاهي سياسي عناصر ميانه را بالا برند و عناصر عقب‌مانده را به سوي خود جلب نمايند.» »**

**دوم: مسایل مربوط به روابط بین‌المللی حــــزب بــا احزاب و سازمان‌های مارکسیست- لنینیست- مائوئیست سایر کشورهای جهان.**

**فیصله‌های پولینوم:**

**«1ـ کمیتۀ روابط بین‌المللی باید... [به صورت جدی فعال] گردد.**

**2ـ مسئول و اعضای [جدید] این کمیته تعیین گردید. برعلاوه باید برای شمولیت عضو یا اعضای دیگر در کمیته نیز در آینده در صورت لزوم اقدام گردد.**

**3ـ کمیتۀ روابط بین‌المللی باید مستقیماً در پیوند با دفتر سیاسی کمیتۀ مرکزی حزب وظایفش را پیش ببرد.**

**4ـ تصامیم عملی مشخصی در رابطه با فعال ساختن هرچه جدی‌تر ارتباطات بین‌المللی با احزاب م ل م موثر در سطح بین‌المللی گرفته شد.**

**5ـ جوابیۀ سند منتشرۀ حزب کمونیست برازیل (فرنکشن سرخ) که علیه سند حزب ما منتشر گردیده است، باید تهیه، ترجمه و نشر گردد. در سند جوابیۀ ما هیچ نکتۀ مهمی نباید بی‌جواب بماند ولی در عین حال باید سعی گردد که از تلخ‌کلامی و پرخاش‌گری پرهیز گردد و سند بر مبنای فرمول‌بندی حق داشتن، سودبردن و اندازه نگه داشتن تهیه گردد. ضرور است که این سند بعد از تهیه و تصویب سریعاً به انگلیسی ترجمه گردد.**

**6ـ خبر رهایی رفیق اجیت به طور محتاطانه مورد استقبال قرار گرفت. پولینوم به این نظر است که این امر می‌تواند برای کاروپیکار بین‌المللی حزب کمونیست هند (مائوئیست)، حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و کل جنبش مائوئیستی بین‌المللی تأثیرات مثبت و قابل توجه داشته باشد.»**

**توضیحات شعلۀ جاوید:**

**درین‌جا سه موضوعِ قابل توضیح وجود دارد:**

**I :ـــ**

**در حال حاضر هدف عمدۀ عاجل کل جنبش مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی کشورهای مختلف جهان در سطح بین‌المللی، از جمله حزب ما، به نتیجه رسیدن مبارزات احزاب و سازمان‌های مارکسیست- لنینیست- مائوئیست مختلف در جهان، از جمله حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، برای ایجاد تشکیلات بین‌المللی مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی از طریق تدویر یک کنفرانس بین‌المللی و تصویب یک بیانیۀ مشترک بین‌المللی در آن کنفرانس و از این طریق ایجاد یک مرکز برای کل جنبش مائوئیستی در جهان است. بعد از فروپاشی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، در طی مدت بیش‌تر از یک دهۀ گذشته‌، تلاش‌های متعددی درین راستا صورت گرفته است و این تلاش‌ها کماکان ادامه یافته است.**

**حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان قویاً باورمند است که به درازا کشیدن این تلاش‌های مبارزاتی عمدتاً نتیجۀ اختلافات ایدیولوژیک- سیاسی اصولی موجود در میان احزاب و سازمان‌های مختلف مارکسیست- لنینیست- مائوئیست در جهان و برعلاوه ناتوانی‌ها و محدودیت‌های اکثریت این احزاب و سازمان‌ها است. تا زمانی که اختلافات اصولی موجود به صورت درست و منطقی راه حل پیدا ننماید، امکان ایجاد تشکیلات بین‌المللی مائوئیستی به صورت اصولی وجود ندارد. تلاش‌های مبتنی بر نادیده گرفتن این اختلافات قطعاً نادرست است و به جایی نخواهد رسید و اگر "نتیجه‌بخش" هم باشد و برین مبنا یک کنفرانس بین‌المللی نیز "دایر" گردد، صرفاً منجر به سرهم‌بندی تشکیلات بین‌المللی مبتنی بر وحدت میکانیکی- و نه وحدت دیالیکتیکی- خواهد شد.**

**حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به صورت جدی طرف‌دار پیش‌برد مبارزات ایدیولوژیک- سیاسی میان احزاب و سازمان‌های مائوئیست مختلف در جهان برای حل اختلافات اصولی موجود میان شان است و قاطعانه باور دارد که ماست‌مالی کردن و دور زدن این اختلافات تحت عنوان وحدت‌طلبی نادرست و غیر اصولی است.**

**اگر مشخص‌تر حرف بزنیم می‌توانیم بگوییم که در حال حاضر رویزیونیست‌های پاراچندایی و رویزیونیست‌های اواکیانی در سطح جنبش مائوئیستی بین‌المللی به طور واضح و روشن تجرید شده اند و دیگر در جنبش مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی جای پایی ندارند. دلیل واضحش این است که مبارزه علیه این دو انحراف رویزیونیستی عمیقاً و وسیعاً توسط احزاب و سازمان‌های مائوئیست کشورهای مختلف جهان پیش برده شده و این دو انحراف رویزیونیستی افشا گردیده اند. اما در سطح پایین‌تر ازین دو انحراف رویزیونیستی، یک انحراف دیگر، یعنی انحرافی به نام "اندیشۀ گونزالو"، نیز در سطح جنبش مائوئیستی بین‌المللی وجود داشته و دارد که علی‌رغم تأکید باربار حزب ما در طی چندین سال گذشته کم‌تر به آن توجه شده و مورد آماج مبارزات ایدیولوژیک- سیاسی اصولی مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی قرار گرفته است. در نتیجه، این انحراف فرصت یافته است که در میان نیروهای مائوئیست کشورهای مختلف جهان، به ویژه نیروهایی که جدیداً به صفوف جنبش مائوئیستی بین‌المللی پیوسته اند، دست به مانور بزند و آن‌ها را تا حدی، و البته نه به صورت قاطع و بی‌برگشت، به سوی خود بکشاند.**

**حزب ما قاطـــــعانه باور دارد که اگر مبارزۀ مسئولانه در سطح بین‌المللی توسط احزاب و سازمان‌های مائوئیست کشورهای مختلف جهان علیه این انحراف به صورت اصولی و روشن پیش برده می‌شد، ما اکنون چنین مشکلی را در سطح بین‌المللی، و آن‌هم تا این حد، نمی‌داشتیم. ما حتی باور داریم که اگر حزب ما به تنهایی قادر می‌شد و می‌توانست مبارزه علیه این انحراف را در طی چند سال گذشته به صورت جدی پیش ببرد، حداقل مشکل مذکور تا این حد در سطح بین‌المللی شایع نمی‌شد و سطح مضرات آن به شدت پایین می‌آمد.**

**البته حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در سطح کشور وظایف مبارزاتی اش را درین مورد حتی‌الامکان پیش برده است که در نتیجۀ آن یگانه گروپ کوچک طرفدار "اندیشۀ گونزالو" در افغانستان که خود را"سازمان کارگران افغانستان" می‌خواند، در طی چند سال گذشته دیگر هیچ‌گونه علایم حیاتی سیاسی از خود نشان نمی‌دهد، یعنی عملاً فروپاشیده و از میان رفته است. اما متأسفانه ما نه تنها درین مورد، بلکه در موارد دیگری نیز، قادر نبوده ایم اسناد بحثی ایدیولوژیک- سیاسی حزب ما را در سطح بین‌المللی حداقل به زبان انگلیسی ترجمه کرده و به ترویج و تبلیغ جدی این اسناد در سطح بین‌المللی بپردازیم.**

**پولینوم پنجم کمیتۀ مرکزی حزب به طور مشخص روی این مشکل انگشت گذاشت و فیصله نمود که باید کمیتۀ روابط بین‌المللی حزب به صورت جدی درین عرصه فعال‌تر گردد و فعالیت‌هایش را چند برابر سازد.**

**در عین‌حال حزب در مجموع تصمیم گرفته است که کار ترجمۀ اسناد حزب به انگلیسی و ترجمۀ اسناد انگلیسی احزاب و سازمان‌های سایر کشورهای جهان به فارسی دری و پشتو را در میان صفوف جوانان حزب نیز رایج سازد و درین عرصه تعدادی از جوانان را آموزش دهد.**

**اما کارویپکار بین‌المللی حزب در سطح بین‌المللی نمی‌تواند صرفاً به همین عرصه محدود گردد. فعال شدن جدی کمیتۀ روابط بین‌المللی حزب در عین حال می‌تواند- و باید- عرصۀ تماس‌ها و ارتباط‌ات حزب با احزاب و سازمان‌های مائوئیست کشورهای مختلف جهان، به ویژه احزاب مؤثر و هم‌چنان احزاب و سازمان‌های کشورهای نزدیک به افغانستان، را نیز در بر بگیرد.**

**این دو وظیفۀ بین‌المللی حزب یعنی بردن اسناد حزب در میان احزاب و سازمان‌های مائوئیست کشورهای مختلف جهان هم‌راه با آوردن اسناد احزاب مائوئیست سایر کشورهای جهان در میان حزب و تأمین ارتباط مستقیم هرچه وسیع‌تر با احزاب و سازمان‌های مذکور، به ویژه احزاب مؤثر، دو وظیفۀ مبارزاتی مرتبط بهم و متقابلاً مؤثر در هم بوده و یکی بدون دیگری ناقص و یک جانبه خواهد بود.**

**II:ـــ**

**وظیفۀ عاجل و فوری بین‌المللی کنونی حزب جواب‌دهی مناسب به سند جوابیۀ حزب کمونیست برازیل (فرکشن سرخ) به عنوان بخشی از مبارزۀ ایدیولوژیک- سیاسی عاجل حزب علیه انحرافات متبلور در "اندیشۀ گونزالو" است.**

**حزب ما یقین دارد که تلاش برای تشکیل یک کنفرانس بین‌المللی مائوئیستی به خاطر ایجاد تشکیلات بین‌المللی مائوئیستی بدون تصفیۀ حساب اصولی و دقیق با انحرافات متذکره فاقد پایه و اساس اصولی ایدیولوژیک- سیاسی مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی خواهد بود. اولاً چنین کنفرانسی نخواهد توانست منجر به ایجاد تشکیلات بین‌المللی مائوئیستی گردد. ثانیاً چنان‌چه با فرض تقریباً محال منجر به ایجاد سرهم‌بندی شدۀ چنین تشکیلاتی گردد، ثبات، دوام و تکامل آن نمی‌تواند متصور باشد و به سرعت در گیرودار اختلافات ایدیولوژیک- سیاسی، هم از لحاظ تیوریکی و هم از لحاظ پراتیکی، گیر خواهد کرد و در حال انحلال قرار خواهد گرفت. به این ترتیب در واقع پیش‌برد مبارزات ایدیــــولوژیک- ســیاسی علیه انحرافات فوق‌الذکر باید به عنوان یک جزء بسیار مهم و ضروری تدارک ایدیولوژیک- سیاسی برای تدویر کنفرانس بین‌المللی مائوئیستی و ایجاد تشکیلات بین‌المللی مائوئیستی در آن، در نظر گرفته شده و به راه انداخته شود.**

**سند جوابیۀ حزب کمونیست برازیل (فرکشن سرخ) سندی است که در تلاش برای پاسخ‌دهی به نقد حزب ما از اعلامیۀ مشترک 8 حزب و سازمان مائوئیست کشورهای امریکای لاتین در اول می پارسال به رشتۀ تحریر در آمده و در سطح بین‌المللی پخش شده است. متن اصلی سند به زبان پرتگالی است و ما ترجمۀ انگلیسی آن را به دست آورده ایم.**

**این موضوع قابل ذکر است که نقد ما از اعلامیۀ مشترک 8 حـــزب و ســـازمان مائوئیست امریکای لاتین در اول می پارسال، نـقـدی بـود از متن آن اعلامیه و جواب‌دهی به آن وظیفۀ و مسئولیت مشترک تمامی امضا کنندگان آن اعلامیه بوده و هست. اما ما به درستی نمی‌دانیم که چرا حزب کمونیست برازیل (فرکشن سرخ) به تنهایی این مسئولیت را بر عهده گرفته و از یک کار مشترک با سایر احزاب و سازمان‌های امضاکنندۀ آن اعلامیه ابا ورزیده است. برعلاوه نمی‌دانیم که این کار در تفاهم با سایر احزاب و سازمان‌های امضاکنندۀ اعلامیۀ مذکور صورت گرفته است یا فقط طبق تصمیم خود حزب مذکور به تنهایی.**

**حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان حق ندارد سایر احزاب و سازمان‌های امضاکنندۀ اعلامیۀ متذکره را در انحرافات جوابیۀ حزب کمونیست برازیل (فرکشن سرخ) دخیل بداند و لذا مخاطبش در جواب‌دهی به آن سند صرفاً حزب امضاکنندۀ سند خواهد بود.**

**البته این مبارزه بخشی از مبارزۀ ایدیولوژیــــک- ســــیاسی عمومی علیه انحرافات متبلور در "اندیشۀ گونزالو" به عنوان وظیفۀ مبارزاتی در سطح کل جنبش مائویستی بین‌المللی است و نمی‌تواند جدا از آن باشد. ولی ما به صورت دقیق نمی‌دانیم که کدام موضع‌گیری‌های بحثی خاص حزب کمونیست برازیل (فرکشن سرخ) در سند مورد بحث، قابل تائید این یا آن حزب و سازمان امضاکنندۀ اعلامیۀ اول می پارسال و یا همۀ شان هست یا نیست. بنابرین طرف بحث ما در قبال سند مورد بحث صرفاً حزب کمونیست برازیل (فرکشن سرخ) است.**

**III:ــ**

**اخبار واصله از هند حاکی است که رفیق اجیت پس از سپری نمودن چند سال در زندان حکومت فاشیست مـودی بـه قـیـد ضـمـانـت از حبس رها شده است. ما این خبر را به طور اجمالی دریافت کرده ایم ولی هنوز از تفصیلات آن اطلاع دقیق نداریم. گرچه هنوز نمی‌توانیم این خبر را کاملاً و به صورت مفصل تأئید نماییم، ولی به نظر نمی‌رسد که کاملاً بی‌پایه باشد. بنابرین، پولینوم پنجم کمیتۀ مـرکـزی حـزب از این خبر محتاطانه استقبال نمود.**

**رفیق اجیت موقعی که گرفتار گردید شدیداً بیمار بود و به نظر نمی‌رسد که در زندان مداوا شده باشد. شاید یکی از دلایل رهایی رفیق به قید ضمانت شدت یافتن بیماری وی در زندان بوده باشد. در هر حال رهایی رفیق از زندان می‌تواند زمینه‌های مناسبی برای مداوای وی فراهم نماید. ما جداً امیدواریم که رفیق اجیت در وضعیت بیماری شدیدی مثل زمان رهایی محمودی فقید از زندان ظاهرشاهی قرار نداشته باشد و بتواند در بیرون از زندان صحت‌یاب گردد و پس از آن قادر باشد وظایف و مسئولیت‌های مبارزاتی کشوری و بین‌المللی اش را مجدداً به نحو احسن بر عهده بگیرد.**

**سوم ــ موضـــوعات مربوط به مسایل مالی حزب:**

**فیصله‌های پولینوم:**

**«1ــ مصارف مالی اعضای حرفه‌یی حزب باید توسط حق‌العضویت‌های رفقای کمیتۀ مرکزی و اعضای حزب در خارج از کشور و کمک‌های مالی هواداران حزب در خارج از کشور تأمین گردد.**

**2ــ باید سعی گردد که نه تنها حق‌العضویت‌های اعضای کمیتۀ مرکزی حزب و اعضای علی البدل کمیتۀ مرکزی حزب در مطابقت با معیارهای تعیین شده در آئین نامۀ تشکیلاتی حزب و به طور منظم جمع‌آوری گردد، بل‌که باید تمامی اعضا و داوطلبان عضویت در حزب نیز عملاً مشمول این حکم آئین‌نامه‌یی گردند.**

**3ــ برعلاوه لازم است که اعضا، داوطلـــــبان عضویت و هــــوادارانی که استطاعت مالی داشته باشند تشویق شوند که در حد توان کمک مالی نیز به حزب برسانند.**

**4ــ علاوه بر مسایل فوق، دفتر سیاسی مکلف است که برای تنظیم به‌تر امور مالی حزب برنامه‌های معین دیگری نیز روی‌دست بگیرد. سایر رفقای حزبی نیز باید تشویق و ترغیب گردند که درین زمینه طرحات ابتکاری جدیدی ارائه نمایند.»**

**توضیحات شعلۀ جاوید:**

**1ــ مصارف مالی اعضای حرفه‌یی حزب (اعضای دفتر سیاسی کمیتۀ مرکزی حزب) شامل مصارف ضروری حداقل در فعالیت‌های مبارزاتی این رفقا و مصارف ضروری شخصی و خانوادگی مورد نیاز شان است.**

**2 و 3 ــ به جرئت می‌توان گفت که حزب ما یگانه حزب سیاسی در کشور است که از لحاظ مالی متکی به خود است و مصارف مبارزاتی خود را از طریق جمع‌آوری حق‌العضویت‌های اعضای خود و جلب کمک‌های مالی آن‌ها و هواداران حزب تأمین می‌نماید. بئابرین نه تنها لازم است که تمامی اعضای حزب، از اعضای غیر حرفه‌یی کمیتۀ مرکزی حزب گرفته تا اعضای صفوف حزب و داوطلبان عضویت در حزب حق العضویت‌های شان را در مطابقت با معیار تعیین شده در ائین‌نامۀ تشکیلاتی حزب و بر وقت بپردازند، بل‌که آن‌ها و هم‌چنان هواداران حزب تشویق می‌شوند که در صورت داشتن توان‌مندی مالی کمک مــــالی اضافی نیز به حزب برسانند.**

**4ــ روی‌دست گرفتن برنامه‌های مالی معین دیگر برای تنظیم به‌تر امور مالی حزب باید در مطابقت با اصل اتکاء به خود از لحاظ مالی قرار داشته باشد. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان سیاست اتکاء مالی به منابع امپریالیستی و ارتجاعی خارجی و داخلی وابسته‌ساز را در تناقض با استقلال ایدیولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی حزب ازین منابع می‌داند و قاطعانه باور دارد که توجیه چنین سیاستی به مثابۀ اقدامات تاکتیکی ضروری برای تأمین مصارف مالی به اصطلاح مبارزات انقلابی انحرافی است که در حال حاضر یا بخش مهمی از سیاست رویزیونیستی را تشکیل می‌دهد و یا در نهایت به بخش جدایی‌ناپذیری از این سیاست مبدل می‌گردد. بنابرین باید قاطعانه علیه چنین سیاستی ایستاد و اصل اتکاء به خود را از لحاظ مالی هرگز به فراموشی نسپرد. بنابرین برنامه‌های مالی معین دیگر برای تنظیم به‌تر امور مالی حزب باید برنامه‌هایی باشد که مستقلانه از منابع مالی امپریالیستی و ارتجاعی خارجی و داخلی روی‌دست گرفته شود و مستقلانه به پیش سوق داده شود.**

***چهارم ــ* موضوعات مربوط به مسایل تشکیلاتی حزب:**

**فیصله‌های پولینوم:**

**«در مورد مشکلات تشکیلاتی رفقای معینی فیصله گردید که دفتر سیاسی هرچه سریع‌تر برای حل‌وفصل این مشکلات طبق فیصله‌های پولینوم از طریق تدویر جلسات مستقیم با این رفقا داخل اقدام گردد. هم‌چنان به خاطر به‌بود وضعیت و فعالیت کمیته‌های مناطق فیصله گردید که دفتر سیاسی جلسات جداگانه با کمیته‌های مناطق برگذار نماید. فیصله‌های این جلسات باید در اسرع وقت ممکنه مورد اجرا قرار بگیرد. ..... »**

**توضیحات شعلۀ جاوید:**

**نه تنها مشکلات تشکیلاتی رفقای معین بل‌که جنبه‌های نسبتاً نامساعد و نامناسب وضعیت و فعالیت بعضی از کمیته‌های منطــــقه‌یی حــــــزب دارای ریشـــه‌های ایدیولوژیک- سیاسی درون حزبی و بیرون حزبی است. ریشه‌های ایدیولوژیک- سیاسی درون حزبی متذکره با وجودی که عمدتاً به رفقای معین و جنبه‌های نسبتاً نامساعد و نامناسب کمیته‌های منطقه‌یی حزب مربوط می‌گردد، تا حد معینی به مشکلات ایدیولوژیک- سیاسی مجموع حزب نیز ربط می‌گیرد. ریشه های ایدیولوژیک ـ سیاسی بیرون حزبی متذکره نیز با وجودی که عمدتاٌ به رفقای معین و جنبه‌های نسبتاً نامساعد و نامناسب وضعیت و فعالیت بعضی از کمیته‌های منطقه‌یی حزب ربط می‌گیرد، تا حد معینی به مشکلات ایدیولوژیک- سیاسی مجموع حزب نیز ربط می‌گیرد.**

**واقعیت این است که نه تنها رفقای معینی به صورت انفرادی در سطوح مختلف تشکیلات حزب، بل‌که ارگان‌های حزبی و حتی حزب در مجموع به عنوان یک جمع نیز در مواردی در تقابل با مشکلات ناشی از عوامل نامساعد درون حزبی و بیرون حزبی به صورت منفی متأثر می‌گردند و فعالیت مبارزاتی کافی از خود نشان نمی‌دهند.**

**یگانه راه حل اصولی این مشکلات تشکیلاتی پیش‌برد مبارزات ایدیولوژیک- سیاسی اصولی و جدی تیوریکی و عملی علیه عوامل نامساعد درون حزبی و بیرون حزبی یا به عبارت دیگر پیش‌برد مبارزات ایدیولوژیک- سیاسی اصولی و جدی تیوریک و عملی علیه امپریالیزم و ارتجاع در سطح جامعه و جهان و هم‌چنان پیش‌برد مبارزات خطی در درون حزب است. راه حل اصولی و جدی دیگری برای حل و فصل اساسی این مشکلات وجود ندارد.**

**پولینوم پنجم کمیتۀ مرکزی حزب با دو دقیقه سکوت به احترام جان‌باختگان جنبش کمونیستی م ل م افغانستان و جنبش کمونیستی م ل م بین‌المللی، با موفقیت پایان یافت.**



**ساختار جهان یک قطبی امپریالیستی که متعاقب فروپاشی بلوک وارسا و سوسیال‌امپریالیزم شوروی شکل گرفت و باعث برآمد امپریالیزم امریکا به عنوان یگانه ابرقدرت امپریالیستی در جهان گردید، در حال فروپاشی قرار گرفته و در حال مبدل شدن به ساختار جهان چند قطبی امپریالیستی، یـــــــا حــــداقل دوقطبی، می‌باشد.**

**رشــــــد ناموزون نظام سرمایه‌داری امپریالیستی در سراسر جهان، به ویژه در کشورهای بزرگ و کوچک امپریالیستی و کشورهای نسبتاً مهم تحت سلطۀ امپریالیزم در جهان، باعث گردیده است که اقتصاد**

مرگ بر اشغال‌گران امریکائي

**این سند مدتی قبل از انتشار شمارۀ بیست و یکم شعلۀ جاوید تدوین و در ویب‌سایت "جریده" منتشر شده بود. در پرتو واضح شدن بیش‌تر اوضاع در زمان انتشار شمارۀ 21 "جریده"، اصلاحات معینی در قسمت‌هایی از متن سند به عمل آمد تا کل متن در انطباق بیش‌تری با انکشافات جدید اوضاع قرار داشته باشد.**

**تلاش دولت امپریالیستی امریکا**

**برای کاهش مصارف جنگی اشغال‌گرانه اش در افغانستان**

**امپریالیستی غول پیکر امریکا، به مثابۀ بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی موجود در جهان کنونی، به تدریج در سراشیب ضعف و ناتوانی نسبی و حتی در ساحات معینی  به ضعف و ناتوانی مطلق بیفتد؛ ضعف و ناتوانی‌‌ای که تحریمات اقتصادی پی‌هم و وسیع این ابرقدرت سراسیمه علیه کشورهای امپریالیستی و تحت سلطۀ گوناگون در جهان حتی نمی‌تواند باعث تخفیف میزان سراشیبی آن گردد، بل‌که سراشیبی آن را بیش‌تر از پیش افزایش می‌دهد.**

**در نتیجه سهم اقتصاد امپریالیستی امریکا در اقتصاد جهانی پیوسته کاهش می‌یابد. چنان‌چه وضعیت اقتصاد جهانی به همین منوال دوام نماید، می‌توان پیش‌بینی نمود که اقتصاد امریکا در طی تقریباً بیست سال آینده موقعیت درجه اول خود در جهان را از دست بدهد و به دومین اقتصاد بزرگ امپریالیستی جهان، بعد از اقتصاد سوسیال‌امپریالیستی چین، مبدل گردد. در آن زمان است که افول واقعی ابرقدرت امپریالیستی امریکا رقم خواهد خورد و روزگار بد اقتصادی، سیاسی و نظامی آن آشکارا خود را در سطح جهان نشان خواهدداد.   
 درمقابل،اقتصاد چین سوسیال‌امپریالیستی به عنوان دومین اقتصاد بزرگ در جهان به مثابۀ بزرگ‌ترین صادرکنندۀ سرمایه در قارۀ افریقا اخذ موقعیت کرده و در حال مبدل شدن به بزرگ‌ترین "سرمایه‌گذار" در قارۀ آسیا قرار گرفته است. برعلاوه چین، به عنوان یک کشور، هم اکنون بزرگ‌ترین شریک تجارتی خود ایالات متحدۀ امریکا و بزرگ‌ترین شریک تجارتی استرالیا است و در هر دو مورد کسر بیلانس تجارتی هر دو کشور در مقابل چین هم‌چنان ادامه دارد و علی‌رغم تلاش‌های دوجانبه، و در مواردی فشار یک جانبۀ امریکا، برای تخفیف آن سیر رو به گسترشش ادامه یافته است.**

**اقتصاد امپریالیستی روسیه، بی‌حالی اولیۀ زمان فروپاشی اتحاد شوروی سوسیال‌امپریالیستی و بلوک وارسا را پشت سر گذاشته و دولت امریکا قادر نبوده است که علی‌رغم تحمیل فشارهای شدید اقتصادی ناشی از تحریمات اقتصادی بالایش، این قدرت امپریالیستی مجدداً برخاسته را دوباره سرجایش بنشاند.**

**در نتیجه ماشین نظامی جهانی امپریالیزم امریکا به تدریج از جهات گوناگون با محدودیت‌ها و ناتوانی‌های روزافزون مواجه شده است. از این جا است که برتری فوق‌العادۀ نظامی امریکا در جهان، به مثابۀ بزرگ‌ترین تکیه‌گاه زورگویی‌های هژمونیستی بین‌المللی آن علیه کشورهای تحت سلطه و هم‌چنان سایر قدرت‌های امپریالیستی در جهان، رو به ضعف گذاشته و به طور روز افزون با محدودیت‌های مالی، ضعف‌های تکنیکی و کم‌بود منابع انسانی در مواجهه قرار گرفته است.**

**همین ضعف‌های درونی این ببر کاغذی است که از یک‌طرف شکست‌های نظامی در جنگ‌های مستقیم یا نیابتی آن را در مواجهه با مبارزات و حتی مقاومت‌های ولو ارتجاعی و قسمی در عراق، سوریه، افغانستان، یمن و کشورها و مناطق دیگر جهان رقم می‌زند و از طرف دیگر توطئه‌های گوناگون امپریالیستی آن را برای حفظ سلطه و هژمونی اش، حتی در قالب مذاکرات صلح، شکل می‌دهد. همین ضعف‌های درونی این غول پاگلین است که شکست‌های نظامی در جنگ‌های مستقیم یا نیابتی آن را در مواجهه با قدرت‌های امپریالیستی روســــــــــــــــیه و سوسیال امپریالیستی چین، به مثابۀ قدرت‌های رقیب در حال عروج، در این گوشه و آن گوشۀ جهان رقم زده و در آینده نزدیک باز هم عمق و گسترش بیش‌تری خواهد بخشید.**

**از این جا است که نه تنها در شرق دور، خاور میانه و شرق اروپا بل‌که حتی در حیات خلوت امپریالیست‌های امریکایی در امریکای لاتین، یانکی‌ها با تحرکات نظامی ولو معدود و محدودِ روسیه و چین مواجه ‌شده اند.**

**بنابرین روشن است‌ که بلوک‌بندی امپریالیستی - سوسیال‌امپریالیستی و ارتجاعی مشترک روسیه، چین و قدرت‌های ارتجاعی منطقه‌یی متحد آن‌ها در شرق میانۀ بزرگ، شرق دور و حتی امریکای لاتین، در مقابل امپریالیزم امریکا و متحدین آن در "ناتو" و بیرون از "ناتو"، در حال شکل‌گیری است و قویاً احتمال دارد که در آینده بیش‌تر از پیش و به طور روز افزون تقویت و گسترش یابد. درین راستا تجمع چندین دولت امپریالیستی و ارتجاعی آسیا و روسیه در "کنفرانس شانگهای" نیز تا حد معینی می‌تواند برای شکل‌دهی بلــــــــــــــوک‌بندی امپریالیستی- سوسیال‌امپریالیستی و ارتجاعی جدید از جهات معینی مددرسان باشد. برعلاوه مشمولین این بلوک‌بندی نظامی جدید، مشخصاً روسیه و چین به شمول ایران، در شرق اوکراین، کریمیه، سوریه، لبنان، یمن، فلسطین، کوریا، تایوان، بحیرۀ جنوبی چین و حتی وینزویلا، و تا حدی در افغانستان، به درجات مختلفی در مقابل امریکا طبق منــــــــــــــافع و خواست‌های سوسیال‌امپریالیستی، امــــــــــپریالیستی و ارتجاعی شان از لحاظ نظامی ایستادگی کرده اند و یا از لحاظ سیاسی به حمایت از آن پرداخته اند.**

**این در حالی است که اتحاد دولت‌های اروپایی با امریکا در "ناتو" از استحکام سابقه برخوردار نیست و دولت‌های امپریالیستی بزرگ اروپایی گرایشاتی مبنی بر فاصله گرفتن از دولت امریکا و تشکیل نیروی نظامی خاص اروپایی از خود نشان می‌دهند.**

**در چنین وضعیتی است که دولت امپریالیستی امریکا، به خاطر کاهش فشار اقتصادی کنونی مصارف جنگ امپریالیستی اش در افغانستان و هم‌چنان کاهش فشار نظامی کنونی این جنگ بالای منابع انسانی نظامی اش، تلاش‌های مذبوحانه‌ای را برای نجات امپراتوری‌اش در جهان و افغانستان روی‌دست گرفته است.**

**در حال حاضر مجموع نیروهای نظامی اشغال‌گر امریکایی و "ناتو" در افغانستان به پنجاه هزار نفر می‌رسد که در حدود پانزده هزار نفرِ آن نیروهای مربوط به ارتش امریکا، پنج هزار نفر آن مربوط به ارتش‌های دولت‌های عضو "ناتو" و سی هزار نفر دیگر آن، طبق گفتۀ رئیس شرکت خصوصی امنیتی امریکایی که سابق "بلک واتر" نامیده می‌شد، کلاً نیـــــــــــــــروهای "قراردادی" مربوط به "شرکت‌های امنیتی خصوصی" امریکایی هستند. مجموع مصارف نظامی سالانۀ این نیروها پنجاه میلیارد دالر است.**

**طرحی که چندی قبل "رئیس جمهور" رژیم دست‌نشانده در نامه‌ای به ترامپ ارائه کرد این بود که دولت امریکا با حفظ قرارداد امنیتی با رژیم و حفظ پای‌گاه‌های نظامی‌اش نیروهای نظامی "حمایت قاطع"  در افغانستان را وسیعاً کاهش دهد، به نحوی که کل مصارف جنگی امریکا در افغانستان سالانه صرفاً به چند میلیارد دالر کاهش یابد.**

**این طرح در مقابل طرح خروج کامل قوای اشغال‌گر امریکایی از افغانستان توسط ترامپ ارائه گردیده است. گرچه این طرح آشکارا مورد پذیرش دولت امریکا قرار نگرفته است، ولی اوضاع نشان می‌دهد و برعـــــــــــــــلاوه سردمدار رژیم دست‌نشانده نیز ادعا دارد که مورد پذیرش رسمی دوت امریکا قرار گرفته است.**

**واقعیت این است که این طرح از لحاظ تاکتیکی، از طریق آغاز و ادامۀ مذاکرات به اصطلاح صلح میان نمایندگان دولت امریکا و نمایندگان طالبان بدون حضور نمایندگان رژیم دست‌نشانده در مذاکرات، تا حد معینی از قبل نادیده گرفته شده بود و با ادامۀ آن بازهم نادیده گرفته شده است تا به عنوان یک امتیاز نظامی به طالبان عرضه گردد و مورد پذیرش آن‌ها قرار بگیرد و در مقابل آن امتیازاتی از آن‌ها گرفته شود.**

**اکنون از یک‌طرف مذاکرات میان طالبان و امریکایی‌ها به آخر خود نزدیک شده و قویاً احتمال دارد که به زودی توافق‌نامه مشروط میان دو طرف به امضا برسد. از طرف دیگر زمان برگذاری انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست‌نشانده، طبق مشوره و صواب‌دید قبلی زلمی خلیل‌زاد، به زودی فرا می‌رسد. ممکن است آغاز مذاکرات میان رژیم و طالبان به بعد از انتخابات ریاست جمهوری رژیم موکول گردد. ممکن است برگذاری این انتخابات خود به مانعی بر سر راه آغاز مذاکرات میان رژیم و طالبان مبدل گردد. این نیز ممکـن است که برگــــــــــــــذاری انتخابات ریاست جمهوری رژیم برای مدت چند ماه به تعویق بیفتد.**

**اما در هر حال چنین به نظر می‌رسد که طالبان خروج قوای اشغال‌گر پنج هزار نفری امریکایی در طی تقریباً سه ماه را به عنوان یک امتیاز فوری برای خودشان پذیرفته اند. در عین حال در مورد خروج مشروط قوای باقی‌ماندۀ امریکایی در افغانستان میان دو طرف توافق حاصل شده است. لذا به محض این‌که توافق‌نامه حاصله میان دو طرف توسط ترامپ امضا گردد، مناسبات "خصمانه" میـان طالبان و اشغال‌گران امــــــــــــــپریالیست امریکایی به مناسبات مبتنی بر تبانی و سازش میان دو طرف تبدیل می‌گردد.**

**در عین‌حال قویاً احتمال دارد که قوای قراردادی امریکایی نیز به تدریج مجموعاً از افغانستان خارج شوند و سطح حضور اشغال‌گرانۀ قوای امریکایی در افغانستان شدیداً کاهش یابد.**

**به این ترتیب در فرجام این پروسه مجموع قوای اشغال‌گر امریکایی و شرکاء از پنجاه هزار نفر به هشت هزار نفر امریکایی و احتمالاً دو هزار نفر اروپایی و مصارف نظامی آن‌ها به یک پنجم مصارف فعلی یعنی ده میلیارد دالر کاهش خواهد یافت.**

**آن‌چه درین میان اهمیت عمده و درجه اول دارد حفظ حالت اشغال کشور است که از لحاظ شکلی و تعداد نظامیان و استخباراتی‌ها به صورت کم‌رنگ حفظ خواهد شد، ولی از لحاظ مضمون سیاسی و نظامی خود بازهم حالت اشغال خواهد بود و با حالت اشغال توسط قوای کثیرالعدۀ پنجاه هزار نفری یا یک‌صد و پنجاه هزار نفری فرقی نخواهد داشت. بنابرین روی معامله‌گری طالــــــــــــبان با اشغال‌گران امپریالیست امریکایی هیچ نام دیگری نمی‌توان گذاشت جز تسلیم‌طلبی ملی در قبال اشغال و اشغال‌گران.**

**برعلاوه کاهش وسیع نیروهای نظامی امریکا و شرکاء در افغانستان، طبق تجربۀ قبلی به اصطلاح استراتژی خروج اوباما، می‌تواند بی‌برگشت و دایمی نباشد. چنان‌چه قوای کاهش یافتۀ چند هزار نفری امریکا پس از اجرای استراتژی به اصطلاح خروج اوباما، که ممکن در آن حدی که ادعا شده بود اصلاً نبوده باشد، مجدداً افزایش یافت و اکنون به یک نیروی اشغال‌گر پنجاه هزار نفری رسیده است. بنابرین یک‌بار دیگر می‌تواند وسیعاً کاهش یابد و در صورت لزوم دوباره می‌تواند افزایش پیدا کند، البته در صورت اقتضای وضعیت اقتصادی امریکا که با توجه به وضعیت فعلی امریکا مشکل خواهد بود، اما نمی‌تواند تا زمان افول واقعی دو دهه بعد این ابر قدرت امپریالیستی، طبق پیش‌بینی‌ها، و در مواردی حتی بعد از آن، ناممکن باشد. پس باید جداً متوجه بود که هنوز "راه باز و جاده دراز است" و ممکن است مصیبت‌های جنگی و غیرجنگی امپریالیستی و ارتجاعی دیگری دامن‌گیر افغانستان و مردمان آن گردد. پس باید طولانی بودن مسیر مبارزه و مقاومت علیه امپریالیزم و ارتجاع و برای پیروزی انقلاب را قاطعانه در نظر گرفت و دامن مبارزه و مقاومت را کوتاه نبرید.**

**منافع سیاسی استراتژیک امپریالیزم امریکا در جهان**

**و مصارف اقتصادی هنگفت جنگی آن در**

**افغانستان**

**تناقضی که میان منافع سیاسی استراتژیک امپریالیزم امریکا در جهان و منطقه و مصارف اقتصادی هنگفت جنگی آن در افغانستان وجود دارد، انعکاسی از تناقض میان منافع سیاسی استراتژیک تعیین شدۀ کنونی امپریالیزم امریکا در منطقه و جهان و توان اقتصادی باالفعل کنونی آن است.**

**وقتی بلوک تحت رهبری سوسیال امپریالیـــــزم شـــوروی (بلوک وارسا) فروپاشید و سپس خود شوروی سوسیال امپریالیستی به احاد متشکلۀ خود تجزیه گردید و سیستم سوسیال‌امپریالیستی اش از میان رفت، امپریالیزم امریکا مدعی گردید که نظم نوین صدسالۀ امپریالیستی در جهان را پی‌ریزی کرده است.**

**اما عمر این نظم نوین صد سالۀ امپریالیستی روی‌هم‌رفته فقط دو دهه (دهۀ آخر قــــــرن بیست و دهۀ اول قرن بیست‌ویک) دوام نمود. شکست رؤیاهای امپریالیستی این نظم نوین از جنگ اشغال‌گرانۀ تحت رهبری امپریالیست‌های امریکایی در عراق شروع گردید و سپس به جنگ اشغال‌گرانۀ تحت رهبری آن‌ها در افغانستان سرایت نمود و سپس شامل جنگ اشغال‌گرانۀ تحت رهبری آن‌ها در سوریه نیز گردید. چنین به نظر می‌رسد که بلوک "ائتلاف عرب" در جنگ یمن، که جنگ نیابتی امپریالیزم امریکا در آن کشور تحت رهبری عربستان سعودی، با صرف سالانه شصت میلیارد دالر از جانب شه‌زادگان سعودی، را پیش می‌برد، اخیراً دچار بحران گردیده و در حال تجزیه شدن قرار گرفته است. برعلاوه مداخلات نظامی مستقیم و غیر مستقیم نیروهای نظامی امپریالیست‌های امریکایی در لیبیا نیز وضعیت مطلوبی ندارد و اخیراً ترامپ مدعی گردیده است که از آن کشور نیز نیروهایش را خارج خواهد کرد.**

**کار به جایی رسیده است که حتی حیات خلوت امپریالیست‌های یانکی یعنی امریکای لاتین نیز دیگر برایش مصئون نمانده است و قطعاتی از نیروهای ویژۀ امپریالیست‌های روسی و سوسیال امپریالیست‌های چینی به وینزویلا رسیده اند و اقدامات کودتاگرانۀ یانکی‌ها در آن کشور در راستای سرنگونی رئیس جمهور آن کشور منجر به ناکامی گردیده است.**

**از جانب دیگر پیش‌روی‌های ناتو در اروپا به طرف شرق یعنی به طرف مرزهای غربی روسیه و هم‌چنان در قفقاز با اقدامات متقابل جنگی امپریالیست‌های روسی در کریمیه و مناطق دارای اکثریت نفوس روسی در گرجستان و هم‌چنان جداسازی عملی شرق اوکراین از آن کشور مواجه شده است. برعلاوه نیروهای مجهز هوایی، دافع هوا و دفاع ضد راکتی روسی در سوریه و مجهز شدن نیروهای دولتی سوری و ایرانی با این سلاح‌ها ابتکار عمل در جنگ سوریه را از امپریالیست‌های امریکایی گرفته است.**

**علاوتاً سرکوب شدن نیروهای کرد مورد حمایت امریکایی‌ها در سوریه از طرف نیروهای ارتش ترکیه و خرید سیستم ضد راکتی اس اس 400 روسی توسط دولت ترکیه، علی‌رغم لغو فروش طیارات اف 35 امریکایی بالای دولت ترکیه، نشان‌دهندۀ آن است که پیوند بزرگ‌ترین ارتش عضو ناتو، بعد از امریکا، یعنی ارتش ترکیه با امپریالیست‌های یانکی خیلی متزلزل گردیده و این تزلزل حتی جنبه‌های مستقیم و غیر مستقیم جنگی اختیار نموده است.**

**در شرق دور نه تنها تلاش‌های ترامپ در به تسلیم کشاندن دولت کوریای شمالی در جهت خلع سلاح اتمی آن دولت به شکست مواجه شده، بل‌که باعث نزدیک شدن مناسبات سیاسی و اقتصادی کوریای شمالی و سوسیال امپریالیست‌های چینی گردیده است. نیرومندی رو به افزایش آهسته ولی پیوستۀ نظامی سوسیال امپریالیزم چین و گسترش فعالیت‌های نظامی نیروهای چینی در شرق دور با اقدامات نظامی متقابل امپریالیست‌های یانکی برای تجهیز ارتش پوشالی تایوان نه تنها برای آن‌ها کارساز نیست بل‌که اقدامات نظامی چینی‌ها برای حل مسئلۀ تایوان از طریق نظامی را تشدید می‌نماید.**

**تمامی این وضعیت، انعکاس دهندۀ رشد ناموزون اقتصادی سیستم جهانی امپریالیستی است که انعکاس سیاسی و نامی آن به خوبی مشهود است. نفس تازه کردن مجدد امپریالیزم روس از لحاظ سیاسی و نظامی، که انعکاسی از نفس تازه کردن آن از لحاظ اقتصادی است، با وجود وضع تحریمات اقتصادی از سوی امپریالیست‌های امریکایی بالای آن، ادامه یافته است. سیر رو به رشد اقتصادی سوسیال امپریالیزم چین و ادامۀ بیلانس منفی در تجارت میان چینی‌ها و امریکایی‌ها به ضرر امریکایی‌ها هم‌چنان ادامه دارد و تهدیدات امریکایی‌ها برای آغاز جنگ تجارتی علیه چین با اعلام متقابل چینی‌ها مبنی بر اعلام "آمادۀ بودن برای جنگ" درین عرصه مواجه شده است. برعلاوه ظهور قدرت‌های اقتصادی جدید هند، برازیل و افریقای جنوبی در جهان نیز تا حد معینی ساحات مشخصی از مناطق جهان را تحت تأثیر گرفته و مناطق تحت نفوذ نیرومند قدرت‌های بزرگ اقتصادی امپریالیستی در جهان، به ویژه ابر قدرت امپریالیستی امریکا، را کم‌وبیش تضعیف نموده است.**

**در واقع بحران اقتصادی‌ای که تقریباً یک دهه قبل ایالات متحدۀ امریکا و اروپا را فراگرفت و تأثیرات منفی آن هنوز ادامه دارد، باعث ضعف اقتصادی درونی ایالات متحده و متحدین آن در اروپا از لحاظ رشد اقتصادی سالانۀ آن‌ها گردید و رشد اقتصادی سالانۀ آن‎ها را بطی ساخت.**

**گرچه هنوز ایالات متحدۀ امریکا بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی جهان است، ولی دیگر در وضعیت اقتصادی برتر سه دهه قبل، که پی‌ریزی نظم نوین امپریالیستی صد ساله در جهان را اعلام نمود، قرار ندارد. با وجود این استراتژی سیاسی و نظامی جهانی اش بر مبنای همان توهمات امپراتوری‌سازی جهانی سه دهه قبل قرار دارد. به عبارت دیگر حضور نیرومند نیروهای نظامی ایالات متحدۀ امریکا در مناطق و کشورهای مختلف جهان و در بر و بحر، که قسمت بزرگی از نیروهای نظامی ارتش امریکا را در بر می‌گیرد، دیگر با قدرت اقتصادی موجود ایالات متحده خوانایی ندارد و در تناقض با آن قرار دارد.**

**چنان‌چه می‌دانیم در طول تاریخ جهان، یکی از دلایل مهم فروپاشی تمامی قدرت‌های امپراتوری‌طلب در جهان، بروز عدم موازنه میان قدرت اقتصادی واقعی شان و مصارف نظامی و جنگی شان و ناتوانی در حل این تناقض، بوده است. به طور مثال امپراتوری‌ روم، امپراتوری مغول‌ و امپراتوری سوسیال امپریالیزم شوروی چنین شدند و امکان دارد که امپراتوری کنونی ایالات متحدۀ امریکا نیز در چنین موقعیتی قرار بگیرد، به خصوص ازین جهت که کل نظم امپریالیستی در جهان از لحاظ عینی، با فریاد، تحول بنیادی در جهان را طلب می‌نماید.**

**اقتصادگرایی شدید ترامپ در مناسبات بین‌المللی و سیاست خارجی ایالات متحدۀ امریکا، از آن جمله در افغانستان، که توسط اکثر مفسرین سیاسی ایالات متحده و سایر کشورها به درک نادرست ترامپ از مناسبات بین‌المللی ربط داده می‌شود، ناشی از بروز همین تناقض میان قدرت اقتصادی واقعی کنونی ایالات متحدۀ امریکا و مصارف نظامی و جنگی آن در خود ایالات متحده و اطراف و اکناف جهان است.**

**مثلاً مصارف سالانۀ کنونی نظامی ایالات متحدۀ امریکا در افغانستان پنجاه میلیارد دالر است و این مبلغ نصف صد میلیارد دالری است که در اوج لشکرکشی تجاوزکارانه و اشغال‌گرانۀ امپریالیست‌های امریکایی بر افغانستان در زمان ریاست جمهوری اوباما، مصارف سالانۀ نظامی اشغالگران امریکایی در افغانستان را تشکیل می‌داد. با وجود آن در زمان مذکور مصارف نظامی سالانۀ صد میلیارد دالری نظامی در جنگ افغانستان تحمل می‌گردید یا لااقل دولت امریکا به طور روزمره هنگفت بودن این مصارف را تبلیغ نمی‌نمود. اما حالا تبلیغ روزمرۀ مصارف نظامی امریکا در جنگ افغانستان به "ترجیح‌بند" روزمرۀ "اشعار" قصر سفید و ترامپ مبدل گردیده است.**

**این اقتصادگرایی شدید قصر سفید و ترامپ واقـــــــعیت‌گرایی اقتـــــــــــصادی امپریالیستی‌ای هست که در تقابل جدی با واقعیت‌گرایی جیوـ پولیتیک و جیوـ استراتژیک امـــــــپریالیستی بخش‌هـــــای نیرومندی از هیئت حاکمۀ امریکا، من‌جمله نظامیان آن، و طبقۀ حاکمۀ امریکا قرار دارد و لذا از آزادی عمل وسیع برخوردار نیست و فقط می‌تواند به صورت قسمی عمل نماید. یعنی از یک طرف دولت امریکا باید "مصارف هنگفت" غیرقابل تحمل را به "مصارف غیرهنگفت" قابل تحمل تقلیل دهد و از جانب دیگر انحصار حضور نظامی و سیاسی اش را در افغانستان حفظ نماید.**

**به دلیل جواب‌دهی مناسب به این دو قضیۀ متناقض بود که دولت امریکا خود ابتکار عمل آغاز مذاکرات با طالبان را بر عهده گرفت و به تنهایی، حتی بدون حضور رژیم دست‌نشانده ولی در توافق با آن، مذاکرات با کسانی را آغاز کرد و پیش‌برد که تا حال در لیست سیاه تحریمات "سازمان ملل متحد" و خود دولت امریکا قرار دارد.**

**تلاش دولت امریکا درین مذاکرات تا حال این بوده و هست که:**

**از یک‌طرف هر سه جناح ارتجاعی بروکرات- تکنوکرات‌های دست‌نشانده، جهـــــــــــادی‌های مزدور و بخش طالبان تسلیم‌طلــــــب را تحــــــت عنوان صلح در افغانستان در یک رژیم دست‌نشانده و شدیداً وابسته به خود گردآورد.**

**از طرف دیگر تحت عنوان "خروج مسئولانه" از افغانستان حالت اشغال کشور را به یک حالت اشغال کم‌رنگ نظامی و استخباراتی، عمدتاً استخباراتی، مبدل نماید.**

**و از طرف دیگر نیز منافع به اصطلاح مشروع قدرت‌های رقیب امپریالیستی و سوسیال‌امپریالیستی‌اش را، از قبیل امپریالیزم روسیه و سوسیال‌امپریالیزم چین، نیز در افغانستان تا حدی رسماً و عملاً بپذیرد و در عین حفظ سلطه اش به طور عمده بر کشور، انحصار این سلطه را تا حدی بشکند تا بتواند در شرایط تشدید روزافزون تضاد میان قدرت‌های بزرگ رقیب و خودش آن‌ها را نیز مؤقتاً راضی نماید.**

**اوضاع نشان می‌دهد که از زمان شروع مذاکرات قطر تا حال، اشغال‌گران امپریالیست امریکایی توانسته اند به طور آهسته ولی پیوسته اوضاع را به نفع خود، و البته با اعطای امتیازات معینی به طالبان، شکل دهند. احتمال قریب به یقین این است که توافقات مشروط میان هیئت مذاکرۀ کنندۀ طالبان و هیئت مذاکره کنندۀ امریکایی به زودی نهایی خواهد شد و سپس مذاکره میان هیئت طالبان و هیئت رژیم دست‌نشانده، تحت عنوان هیئت جمهوری اسلامی افغانستان مرکب از نمایندگان "حکومت" و نمایندگان نیروهای غیر حکومتی رژیم، شروع خواهد شد. در مورد این که این مذاکراتِ به اصطلاح میان افغان‌ها چه‌گونه و چه زمانی شروع خواهد شد، چه‌گونه پیش خواهد رفت و چه زمانی شروط توافقات مشروط میان امریکایی‌ها و طالبان تکمیل خواهد شد، از حالا نمی‌توان به طور دقیق سخن گفت. ولی یک موضوع تا حد زیادی روشن است:**

**امریکایی‌ها هیئت مذاکره کنندۀ طالبان را در موقعیتی قرار داده اند که دیگر راه برگشت ندارند و مجبور اند تا آخر خطی که در طی ده ماه گذشته ترسیم گردیده است، پیش بروند. به عبارت دیگر حداقل در سطح هیئت مذاکره کنندۀ طالبان، آن‌ها در مسیر سازش و تبانی با اشغال‌گران امریکایی و رژیم دست‌نشانده قرار گرفته اند و ناگزیر اند تا آخر این خط پیش بروند.**

**البته ممکن است سرانجام این کار انشعاب میان طالبان و پیوستن نیروهای ناراضی انشعابی طالبان به نیروهای "ولایت خراسان خلافت اسلامی"، که شامل افغانستان و پاکستان است، باشد و در اثــــــــر مـــــــداخلات پیدا و پنـــهان امپریالیست‌های امریــــکایی و ســــایر قدرت‌های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی صفحۀ دیگری از جنگ‌های ارتجاعی در کشور آغاز گردد. علایم معینی ازین جنگ از مدتی به این طرف در کشور مشاهده می‌گردد.**

**در هر حال ما باید توجۀ دقیق به اوضاع و تکامل اوضاع داشته باشیم. در غیر آن در شرایط حساس و سیالی مثل اوضاع کنونی امکان ارتکاب اشتباهات و حتی اشتباهات فاحش و انحرافات نیز می‌تواند وجود داشته باشد.**



**مذاکرات قطر دیر یا زود از سر گرفته خواهد شد**

**پروسۀ مذاکرات طولانی ده ماهۀ قطر میان نمایندگان دولت امریکا و نمایندگان طالبان در قطر با یک اشارۀ ترامپ متوقف گردید. ترامپ ادعا دارد که این مذاکرات را لغو کرده است. ولی کسان دیگری در دولت امریکا، مثل خلیل‌زاد و وزیر خارجۀ امریکا می‌گویند که مذاکرات تعلیق گردیده است. ترامپ می‌گوید طالبان نمی‌دانند که چه‌گونه مذاکرات را دوباره از سر بگیرند؛ برعلاوه می‌گوید که طالبان می‌توانند به نحو به‌تری این مذاکرات را از سر بگیرند؟ برعلاوه مقامات دیگری در دولت امریکا می‌گویند که امکان از سرگیری مذاکرات در آینده وجود دارد و حتی می‌گویند که اگر طالبان با کاهش خشونت در افغانستان موافقه نمایند، مذاکرات می‌تواند از سر گرفته شود.**

**اما واقعیت از چه قرار است؟ منظور ترامپ از لغو مذاکرات، باطل اعلام کردن تفاهم‌نامۀ مشترک میان نمایندگان دو طرف در مذاکرات قطر است. در واقع تفاهم‌نامۀ مشترک برای "توشیح" نهایی به ترامپ تسلیم شد ولی وی از امضای آن خودداری کرد. بنابرین به دلیل همین عدم امضای ترامپ، تفاهم‌نامۀ مذکور لغو گردیده و**

**مورد توافق دولت امریکا قرار نگرفت. البته موارد عدم توافق درین تفاهم‌نامه می‌توانست مجدداً در مذاکرات، مورد بحث‌وجدل قرار بگیرد. اما ترامپ ضمن اعلام این عدم توافق، دستور توقف مذاکرات را صادر کرد و خلیل‌زاد و گروپ مذاکره کنندۀ تحت رهبری‌اش را به واشنکتن فراخواند.**

**بدون درک و فهم علل و عوامل این عقب‌گرد در پروسۀ مذاکرات یا پروسۀ تلاش برای شکل‌دهی نهایی سازش و تبانی میان دولت امریکا و طالبان، نمی‌توان ادامه و یا عدم ادامۀ این پروسه، چه‌گونگی و زمان لازم برای ادامۀ آن و فرجام نهایی‌اش در آینده را پیش‌بینی نمود.**

**مقدم بر هر چیز دیگری باید اکیداً روی این موضوع پافشاری کرد که برای یک ابرقدرت امپریالیستی جهان‌خوار، که در افغانستان موقعیت تجاوزکارانه و اشغال‌گرانۀ امپریالیستی دارد، آن چه از اهمیت اساسی برخوردار نیست صلح در کشور مورد تجاوز قرار گرفته و اشغال شده است، مگر از دید منافع استراتژیک و اقتصادی خـــــــودش. در واقع تجاوز امپریالیستی بر یک کشور و تحت اشغال امپریالیستی قرار دادن آن، آشکارا به معنای مورد خشونت جنگی قرار گرفتن استقلال آن کشور و آزادی ملی مردمان آن کشور است. در چنین حالتی حتی در صورتی که مقاومت جنگی علیه متجاوزین و اشغال‌گران وجود نداشته باشد، صلحی برای آن کشور و مردمان آن کشور وجود ندارد بل‌که آن چه وجود دارد انقیاد ملی است و انقیاد ملی صلح به معنای حقیقی کلمه نیست بل‌که صرفاً به مفهوم عدم جنگ است. به عبارت دیگر منظور متجاوزین و اشغال‌گران امپریالیست از صلح در یک کشور مورد تجاوز قرار گرفته و اشغال شده صرفاً به مفهوم عدم جنگ در مقابل جنگ تجاوزکارانه و اشغال‌گرانۀ آن‌ها است و نه چیز دیگری. به عبارت دیگر منظور آن‌ها از صلح در واقع تحمیل انقیاد بر آن کشور و مردمان آن کشور است.**

**واضح است که منظور متجاوزین و اشغال‌گران امپریالیست امریکایی از شروع مذاکرات به اصطلاح صلح با طالبان در قطر، حتی بدون حضور مستقیم رژیم دست‌نشانده در آن، دست‌یابی به همین نوع "صلح" یعنی تحمیل انقیاد بر افغانستان و مردمان آن بوده است و نه صلح به مفهوم حقیقی آن.**

**اما طالبان به جای این که در مورد این منظور اهریمنی "شیطان بزرگ" به قدر کافی هوشیار باشند و در مورد آن وسیعاً و عمیقاً به افشاگری بپردازند، مراجعۀ مستقیم دولت امریکا به آن‌ها برای شروع مذاکرات دو طرفه و حتی انصراف از شمولت مستقیم رژیم دست‌نشانده در مذاکرات را یک امتیازدهی برجسته از سوی دولت امریکا به خود و روگردانی اشغال‌گران امریکایی و متحدین آن‌ها از رژیم دست‌نشاندۀ شان تلقی کردند و دچار این توهم گردیدند که گویا روگردانی ارباب دیروزی از آن‌ها پایان یافته و اقبال برگشتۀ شان بار دیگر رخ نشان داده است. البته پیدایش چنین توهمی در نزد یک نیروی ارتجاعی مثل طالبان که پروردۀ دیروزی خوان یغمای همین اشغال‌گران امپریالیست و متحدین آن‌ زمان شان بود، نه تنها قابل تعجب نیست، بل‌که خیلی هم طبیعی و عادی و متکی بر "تجارب تاریخی" است.**

**این امپریالیزم امریکا و متحدین امپریالیستی و ارتجاعی شان در سطح جهان و منطقه بودند که تنظیم‌های جهادی را در مقابــــــــلۀ امــــپریالیستی علیه سوسیال‌امپریالیزم شوروی و رژیم مزدورش ایجاد، تمویل، تجهیز و تسلیح نمودند و از خاک‌دان خاک به سریر قدرت و ثروت رساندند. بار دیگر همین امپریالیزم امریکا و متحدینش بودند که به تقویت طالبان علیه آن‌ها پرداختند تا قدرتِ تنظیم‌های جهادی را سرنگون ساخته و طالبان را از حجره‌های مدارس دینی به قدرت و امارت برسانند. سپس بار دیگر امارت اسلامی را نیز برانداختند و اکثریت احزاب جهادی را در هم‌راهی با مزدوران دیگری از بروکرات‌های دست‌پروردۀ شان مجدداً در قالب "جمهوری اسلامی افغانستان" به قدرت رساندند.**

**وقتی طالبان بار دیگر دیدند که ارباب بزرگ دیروزی شان خود نزد آن‌ها مراجعه نموده و خواهان مذاکره با آن‌ها گردیده است، طبیعی است که به خام‌خیالی بیفتند و هنوز از نعمت‌ها چیزی نخورده سجدۀ شکر ادا کنند. بنابرین تمامی تلاش‌های شان در مذاکرات را روی این خام‌خیالی متمرکز کردند که امریکایی‌ها در افغانستان شکست خورده و در هر حال ازین کشور می‌روند و فقط می‌خواهند که از طریق مذاکرات با آن‌ها برای خروج شان از افغانستان زمینه‌سازی نمایند. نتیجۀ این خام‌خیالی آن بود که تصور کردند آن‌ها در پروسۀ تسلیم‌گرفتنِ افغانستان از امریکایی‌ها قرار گرفته اند و خواست‌های شان در مذاکرات را طبق همین خام‌خیالی فرمول‌بندی و مطرح کردند. بنابرین از دید دولت امریکا‌ »طالبان از حد خود گزشتند.»**

**اما این «حدِ» طالبان را کی تعیین نموده بود؟ روشن است که خود دولت امریکا این "حد" را برای آن‌ها تعیین نموده بود و طبق تعیین همین "حدومرز" وارد مذاکره با آن‌ها گردیده بود.**

**این "حدومرز" چه بود و چه‌گونه طالبان در مذاکرات از آن گذشتند؟ نقشۀ دولت امریکا آن بود که پس از تسلیمی حزب اسلامی گلبدین به رژیم دست‌نشانده، که پروسۀ تسلیمی تنظیم‌های جهادی‌ به اشغال‌گران امریکایی و رژیم دست‌نشانده را تکمیل نمود، طالبان را نیز وادار به پذیرش انقیاد نماید. ولی اجرای این کار را توسط رژیم دست‌نشانده، با توجه به موضع طالبان در قبال رژیم، ممکن نمی‌دانست و از طالبان نیز انتظار نداشت که طبق همین موضع‌گیری شان در حد حزب اسلامی گلبدین "خورد" شوند و مستقیماً به رژیم دست‌نشانده تسلیم گردند. بنابرین خود دست به اقدام زد و با طالبان برای تحقق نقشه‌اش مستقیماً به مذاکرات پرداخت.**

**اکنون تا حد زیادی روشن گردیده است که راه‌اندازی و پیش‌برد این پروسه عمدتاً طبق نقشۀ مشترک و در مشوره با سران رژیم پوشالی صورت گرفته است و نه از طریق انصراف از رژیم و دخالت ندادنش درین پروسه. پذیرش این وضعیت آخری نمی‌تواند هیچ منطقی در بر داشته باشد. اما طالبان این وضعیت را به روشنی درک نکردند و فکر کردند که موجودیت رژیم دست‌نشانده با ترکیب و هیئت فعلی دیگر برای امریکاییان زاید گردیده است و آن‌ها می‌توانند با امریکاییان فقط در مورد خروج قوای شان از افغانستان و تضمین این امر که دیگر از افغانستانِ تحت حاکمیت آن‌ها خطری متوجۀ ایالات متحدۀ امریکا نخواهد بود، مذاکره کنند.**

**هیئت امریکایی پس از چندین دور مذاکرات سرانجام در مقابل اصرار و پافشاری هیئت طالبان "انعطاف" نشان داد و پذیرفت که کل این پروسه از مذاکرات روی چهار موضوع به مذاکرات روی دو موضوع (خروج قوای امریکایی از افغانستان و تضمین طالبان در مورد خطرناک نشدن افغانستان در آینده برای امریکا) تبدیل گردد و دو موضوع دیگر یعنی شروع "مذاکرات بین‌الافغانی" و برقراری آتش بس میان طرفین متخاصم افغانی از اجندای مذاکرات طالبان با امریکایی‌ها خارج گردد.**

**برعلاوه موضوع توافق یا عدم توافق طالبان در مورد مذاکرات با رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران امپریالیست نیز یک موضوع حساس بود و هم‌چنان یک موضوع حساس باقی مانده است. هیئت مذاکره کنندۀ امریکایی به این تصور بود که مذاکرات طالبان با یک هیئت مختلط شامل نمایندگان حکومت غنی-عبدالله و نمایندگان احزاب عمدتاً "جهادی" می‌تواند نیرومندی طرف "جمهوری اسلامی افغانستان" در مذاکرات را به‌تر تأمین نماید.**

**اما برعکس، این طرح به سرعت به نفع طالبان تمام شد و در عمل جوازی فراهم نمود برای نزدیک شدن "جهادی‌ها" با طالبان و تجرید جناح بروکرات‌های وارد شده از غرب. جناح بروکرات‌های وارد شده از غرب که مشمولین آن تقریباً در مجموع شهروندان افغانی‌الاصل کشورهای غربی هستند، از ابتدای شکل‌گیری رژیم دست‌نشانده تا حال، با تکیۀ اختصاصی بر قوای اشغال‌گر امریکایی و "ناتو"، در رأس رژیم دست‌نشانده قرار دارد و در واقع جناح غالب در رژیم را تشکیل می‌دهد. اشغال‌گران امپریالیست امریکایی از طریق نقشۀ کنونی خود نیز کماکان تلاش دارند که این جناح را در رأس رژیم نگه دارند و بر پایۀ آن شمولیت قبلی "جهادی‌ها" در رژیم را حفظ کنند و طالبان را نیز زیر همین چتر بکشانند. حتی بالاتر ازین، امریکاییان کارگردانی سناریوی "صلح امریکایی" در مذاکرات قطر را نیز به یکی از افراد شامل در همین جناح یعنی زلمی خلیل‌زاد سپردند. بنابرین توهم خطرناکـی خـواهـد بـود کـه زلـمـی خلیل‌زاد را صرفاً امریکایی و اشرف‌غنی‌ را صرفاً افغانستانی به حساب آورد. واقعیت این است که هر دوی آن‌ها امریکاییان افـغـانـی الاصلی هستند که برای منافع امپریالیزم امریکا در افغانستان کار می‌کنند و ازین بابت تضادی میان شان وجود ندارد.**

**اما این طرح تا حال کار نداده است. "جهادی‌ها" در رفتن به مسکو و مذاکره با روس‌ها و طالبان سر از پا نشناختند و کل کشمکش و منازعات میان خود و طالبان را در حد "اختلافات" تقلیل دادند. آن‌ها به اسلام آباد نیز شتافتند تا از طریق مقامات پاکستانی بازهم به طالبان نزدیک‌تر شوند. این تلاش‌ها در حد اعلای خود منجر به نزدیکی حزب اسلامی گلبدین به طالبان تا حدی گردید که آن‌ها توانستند قرارداد ترک مخاصمت گفتاری و کرداری میان شان را امضا نمایند. حالا کار به جایی رسیده است که حتی بعد از متوقف ساختن مذاکرات امریکایی‌ها و طالبان توسط ترامپ، یک سردم‌دار جهادی تسلیم‌شده به رژیم دست‌نشانده، مثل گلبدین، که هنوز هم جیره‌خور همین رژیم باقی مانده است، آشکارا جار می‌زند که:**

**«امریکایی‌ها باید از افغانستان بروند و رژیم دست‌نشاندۀ شان را نیز باید با خود ببرند.»**

**در چنین شرایطی چنان‌چه تفاهم‌نامۀ مشترک میان امریکایی‌ها و طالبان امضا می‌گردید و مذاکرات بین‌الافغانی آینده بر پایۀ آن شکل می‌گرفت، این امکان قویاً وجود داشت که طالبان و جهادی‌ها باهم به تفاهم می رسیدند، بروکرات‌های وارد شده از غرب را حداقل از رأس رژیم به زیر می کشیدند و رژیم را مشترکاً شکل می دادند و به احتمال زیاد طالبان در رأس قرار می گرفت. اما این چیزی نبود و نیست که امریکاییان عمدتاً خواهان آن باشند. دلیل آن روشن است. دولت امریکا می‌خواهد طالبان را به عنوان یک نیروی غیرغالب در قدرت رژیم دست‌نشانده شریک سازد و نه این که آن‌ها را به عنوان یک نیروی غالب در "رژیم" به قدرت برگرداند، شبیه به معامله‌ای که از طریق "رژیم" با گلبدین انجام داد. دولت امریکا حتی اگر دیگر نه تواند، یا نه خواهد، جناح بروکرات‌های وارد شده از غرب را در رأس قدرت رژیم پوشالی حفظ نماید، "جهادی‌های" تسلیم‌شدۀ سابقه‌دار مثل سران باقی‌ماندۀ جمعیت اسلامی و شورای نظار را به مراتب نسبت به طالبان یا حتی جهادی تازه تسلیم‌شده‌ای مثل گلبدین ترجیح خواهد داد.**

**البته طرح این مسایل به این معنا نیست که طالبان در جریان مذاکرات با امریکایی‌ها امتیازات و حتی امتیازات زیادی به امریکایی‌ها ندادند. برعکس آن‌ها در جریان مذاکرات آن چنان امتیازاتی به امریکایی‌ها دادند که توانست باعث تدوین مسودۀ تفاهم‌نامۀ مشترک میان شان و پذیرش آن توسط هیئت امریکایی تحت رهبری زلمی خلیل‌زاد گردد.**

**از میان امتیازات مهمی که طالبان به امریکایی‌ها دادند، حداقل سه تا امتیاز مهم، علی‌رغم دیپلماسی پنهان حاکم بر مذاکرات، تا حدی به بیرون درز کرده است، که عبارت است از:**

**1 ــ پذیرش این امر توسط طالبان که اصل "دیپلماسی پنهان" در مذاکرات از ابتدا تا انتها توسط هر دو طرفِ مذاکره‌کننده رعایت گردد.**

**اولاً ــ باید گفت که مذاکرات مبتنی بر "دیپلماسی پنهان" مبین یک سلسله دادو گرفت‌های سیاسی و به بیان متداول وطنی مبتنی بر یک سلسله معامله‌گری‌ها یا سازش‌کاری‌ها و تبانی‌هایی میان دو طرف مذاکره کننده است که پنهان از دید مردمان مرتبط به هر دو طرف مذاکرات صورت می‌گیرد. چنین وضعی برای یک ابرقدرت امپریالیستی یک امتیاز و برای یک جنبش مقاومتِ ولو ارتجاعی، یک امتیازدهی و باخت محسوب می‌گردد و هرچه باشد به شدت بدنام‌کننده است.**

**ثانیاً ــ موجودیت "دیپلماسی پنهان" در مذاکرات میان امریکایی‌ها و طالبان که در گذشته مناسبات نزدیکی باهم داشته اند، یعنی طالبان مورد حمایت مستقیم و غیرمستقیم دولت امپریالیستی امریکا، متحدین نزدیک انگلیسی‌اش و پادوهای پاکستانی و عربی‌اش قرار داشته اند، برای هر دو طرف، مبین موجودیت یک سلسله مسایل غیرقابل بیانِ گذشته در سطح عامه است. این سلسله مسایل ممکن است هر چیزی، به شمول مسایل سری استخباراتی و یا مسایل سری نظامی مشترک یا حداقل مرتبط به هر دو طرف در گذشته، باشد.**

**ثالثاً ــ رعایت "دیپلماسی پنهان" در جریان مذاکرات دوجانبه می‌تواند ناشی از ضرورت مخفی نگه داشتن تماس‌های سری مستقیم یا غیرمستقیم قبلی میان دو طرف مذاکره‌ کننده باشد.**

**رابعاً ــ دیپلماسی پنهان در مناسبات بین‌المللی ابرقــــــدرت‌ها و قـــــدرت‌های امپریالیستی و ارتجاعی، به مثابۀ جزئی از سرشت ذاتی چنین قدرت‌ها، یک اصل پذیرفته شده است. ولی پذیرش این اصل توسط یک جنبش مقاومتِ ولو ارتجاعی مثل تحریک طالبان به شدت مضر است و باعث ایجاد سوء تفاهمات بسیاری میان رده‌های مختلف فرمان‌دهان و صفوف جنگ‌جویان شان در مورد رهبری و به خصوص در مورد نمایندگان مذاکره‌کننده می‌گردد و دیر یا زود تفرقه و نفاق میان کل تحریک را دامن می‌زند، تفرقه و نفاقی که می‌تواند برای کل تحریک کشنده و فوق‌العاده خطرناک ثابت گردد.**

**خامساً ــ پروسۀ مذاکرات مبتنی بر دیپلماسی پنهان و ادامۀ طولانی آن زمینۀ توطئه‌های امپریالــــــیستی را در جریان مذاکرات فراهم می‌سازد. این توطئه‌ها علاوه بر شناسایی نقاط ضعف طرف مقابل به ویژه نمایندگان شان در جریان طولانی مذاکرات، می‌تواند شامل خرید نمایندگان طرف مقابل در مذاکرات، ترویج فساد در میان آن‌ها، زمینه‌سازی برای جابه‌جا کردن عناصر نفــــــــوذی در هیئت نمــــاینـدگانِ مذاکره‌کنندۀ طـــــــــــــرف مقابــــــل و حتی زمینه‌سازی برای تصفیۀ فزیکی نمایندگان طرف مقابل باشـد. پیش‌نهـاد یـکـی از مقامات عالی‌رتبۀ دولتی امارات متحدۀ عربی به امریکایی‌ها در مورد تصفیۀ فزیکی تمامی نمایندگان طالبان می‌تواند توسط خود امریکاییان نیز روی‌دست گرفته شود.**

**2 ــ امـــــــپریالیست‌های امریکایی و متحدین شان تحت این بهانه به افغانستان لشکرکشی نمودند که القاعده از همین جا علیه امریکا دست به حمله زد، ولی امارت اسلامی طالبان حاضر نشد که اسامه بن لادن را به دولت امریکا تسلیم نماید. وقتی سال‌ها پس از لشکرکشی به افغانستان و اشغال آن، قوای امریکایی اسامه بن لادن را در شمال اسلام‌آباد پاکستان یافت و به قتل رساند، رئیس جمهور آن وقت امریکا یعنی اوباما از این پیروزی قوای امریکایی به عنوان یک پیروزی عظیم تاریخی دولت و ملت امریکا تجلیل به عمل آورد.**

**حالا وقتی همان طالبانی که دیروز گویا حاضر شدند کل امارت اسلامی شان را بر سر عدم تسلیم‌دهی اسامه به دولت امریکا به "یک دو" قمار بزنند، امروز در مذاکرات با امریکایی‌ها متعهد می‌شوند که از قلمرو تحت حاکمیت آن‌ها دیگر خطری متوجۀ امریکا نخواهد شد یعنی آن‌ها روابط شان را با القاعده و امثال القاعده که امکان حملۀ شان بر امریکا وجود دارد قطع می‌کنند، امریکاییان در مذاکرات قطر امتیاز بزرگی به دست می‌آورند.**

**این امتیازدهی برای امریکایی‌ها، با هر انگیزه‌ای که صورت گرفته باشد، از دو جهت قابل دقت است:**

**یکی ازین جهت که طالبان در واقع تلویحاً حملۀ قوای امریکایی بر افغانستان و اشغال این کشور را تبرئه می‌کنند و دیگری ازین جهت که میخ بزرگ دیگری بر تابوت روابط بنیادگرایانۀ بین‌المللی پان‌اسلامیستی ضد امریکایی طالبان توسط خود آن‌ها کوبیده می‌شود، میخی که این روابط را قویاً به سوی نابودی کامل سوق می‌دهد.**

**چندین سال قبل ایمن‌الظواهری معاون اسامه بن لادن از بابت گرایشات به اصطلاح ناسیونایستی طالبان مبتنی بر این که آن‌ها کلاً به منافع امارت اسلامی خودشان توجه دارند و نه به منافع کل جنبش اسلامی بین‌المللی (جنبش پان‌اسلامیستی)، اظهار تشویش کرده بود. حالا این تشویش باید دوچندان شده باشد، زیرا دیگر حتی منافع امارت اسلامی نیز در مذاکرات قطر به "دو" گٔذاشته شده است و جای آن را حرص و آز استفاده از امکانات امریکایی و روابط با امریکا گرفته است. به عبارت دیگر گرایشات ناسیونالیستی طالبان دیگر در حال تبدیل شدن به یک خط ناسیونالیستی قرار گرفته است.**

**این موضوع ازین جهت قابل دقت است که طالبان در واقع در معرض قطع ارتباط کامل با پان اسلامیزمِ ضد امریکایی قرار گرفته و به یقین ازین بابت به شدت متضرر خواهند شد، آن هم در زمانی که امریکایی‌ها مدعی گردیده اند که حمزه ‌بن‌لادن پسر اسامه بن لادن را در یکی از مناطق مرزی افغانستان- پاکستان به قتل رسانده اند. بنا برین، این امتیاز یک امتیاز بزرگ برای امریکایی‌ها محسوب می‌گردد.**

**یکی از جلوه‌های این "ناسیونالیزم" ضد پان‌اسلامیستی طالبان، بی‌توجهی کامل آن‌ها در قبال وضعیت کنونی کشمیر و جنبش مبارزاتی ضدهندی کشمیریان است. چره‌های این بی‌توجهی طالبان در این سطح یا در آن سطح مناسبات دوستان پاکستانی شان با آن‌ها را نیز به صورت منفی متأثر خواهد ساخت.**

**برعلاوه امارت اسلامی طالبان یگانه به اصطلاح دولتی در جهان بود که استقلال چیچین از روسیه را به رسمیت شناخت و با آن "دولت" روابط دیپلماتیک برقرار نمود. به همین جهت پس از شکست و نابودی آن "دولت" توسط لشکرکشی خونین روس‌ها بر چیچین، تعداد زیادی از آوارگان چچینی به امارت اسلامی طالبان پناه آوردند و جنگ‌جویان آن‌ها در خانه‌جنگی‌های خانمان‌سوز آن وقت افغانستان به نفع طالبان جنگیدند. اکنون در حالی که تعداد نسبتاً زیادی از آوارگان چیچینی کماکان در صفوف نیروهای جنگی طالبان می‌جنگند، طالبان روابط نزدیکی با دولت روسیه ایجاد کرده اند.**

**بدین ترتیب طالبان نقش مهمی در فروپاشی کل پان‌اسلامیزم ضدامریکایی و ضد روسی به عهده گرفته و روز به روز بیش‌تر از پیش این نقشش را عمق و گسترش می‌بخشد.**

**علاوتاً روابط بسیار نزدیک طالبان با دولت چین توأم با بی‌توجهی و سکوت طالبان در قبال سیاست‌های جاری دولت چین در سینک‌یانگ و سرکوب بنیادگرایان اسلامی آن، که از جهت‌های معینی به صورت سرکوب وسیـع تمام اویغـورهای سـیـنک‌یـانـگ پـیـش بـرده می‌شود، شکل گرفته و انکشاف یافته است.**

**بدین ترتیب روابط نزدیک طالبان با دولت‌های روسیه و چین نیز مبتنی بر "ناسـیونالیزم" آن‌هـا و در ضـدیـت بـا وظـایـف پان‌اسلامیستی آن‌ها در قبال "مسلمانان" چیچینی و اویغوری قرار دارد.**

**بنا بر این طالبان در مجموع و به طور هم‌زمان به سوی یک سیاست غیرِپان‌اسلامیستی "تسلیم‌طلبانه" در قبال ابرقدرت‌ امپریالیستی امریکا و قدرت‌های امپریالیستی و سوسیال‌امپریالیستی بزرگ دیگر جهانی در حرکت بوده و در حال تبدیل شدن به یک نیروی متعارف تسلیم‌طلب و سازش‌کار "اسلامی" با قدرت‌های امپریالیستی مختلف در یک کشور تحت سلطۀ امپریالیزم است.**

**در یک چنین بستر وسیعی از لحاظ سیاسی است که سازش و تبانی طالبان با دولت امریکا و در نهایت با رژیم دست‌نشانده نیز زمینه و بستر مناسب و مساعد پیدا می‌نماید.**

**3 ــ آغاز عملی خروج تعداد کمی از قوای امریکایی از افغانستان (در حدود پنج هزار نفر) پس از امضای تفاهم‌نامۀ مشترک امریکا ـ طالبان، ولی مشروط شدن خروج قسمت بیش‌تر قوای امریکایی از افغانستان (بیش‌تر از هشت هزار نفر آن ــ بدون قوای قراردادی امریکایی) به اجرای عملی تعهدات طالبان در مذاکرات یعنی حصول اطمینان طرف امریکایی از قطع رابطۀ طالبان با القاعده، شروع مذاکرات بین طالبان و "جمهوری اسلامی افغانستان" و برقراری آتش بس بین طرفین متخاصم افغانستانی؛ که دایمی شدن آن می‌تواند به معنای ختم جنگ باشد.**

**درین جا مقدم بر چیز دیگری باید گفت که قبول این شروط از طرف طالبان به معنای پذیرش دوام عملی اشغال افغانستان حتی پس از امضای تفاهم‌نامۀ مشترک با دولت امریکا، تحت نام اشغال کوتاه‌مدت و مشروط، بوده است. در حالی که امریکایی‌ها حضور قوای شان را در افغانستان همیشه کوتاه مدت و مشروط عنوان کرده اند و هیچ‌گاه از حضور دایمی و غیرمشروط این قوا در افغانستان دم نزده اند.**

**لذا همان گونه که حضور به اصطلاح کوتاه‌مدت تجاوزکارانه و اشغال‌گرانۀ این قوا که از اواخر سال 2001 شروع گردید تا حال مدت تقریباً هجده سال دوام نموده است؛ اشغال کوتاه‌مدت و مشروط مبتنی بر تفاهم‌نامۀ مشترک امریکا ــ طالبان نیز می‌توانست- و می‌تواند ــ سال‌های سال دوام نماید.**

**در شرایط کنونی که مذاکرات قطع گردیده است، حتی شروع مجدد آن مدت زمان معینی نیاز دارد؛ زیرا هنوز روشن نیست که دولت امریکا چه زمانی می‌تواند مذاکرات را از سر بگیرد و زمانی که از سر گرفت، آیا می‌خواهد مذاکرات دوجانبه با طالبان را از سر بگیرد یا برعکس این بار از همان ابتدا خواهان یک مذاکرات سه‌جانبه، یعنی خواهان شرکت رژیم در مذاکرات، باشد. سپس دست‌یابی به یک تفاهم‌نامۀ جدید یا اصلاح همان تفاهم‌نامۀ قبلی نیز مدت زمان دیگری نیاز دارد و رژیم می‌تواند این پروسه را حداقل تا زمان ختم دورۀ انتخابی اش تا سال 2024 طولانی بسازد. طبعاً حداقل در طول این مدتِ پنج سال حالت به اصطلاح مؤقتی و مشروط اشغال افغانستان دوام می‌نماید و در صورتی که تفاهم‌نامۀ مشترک نهایی می‌شد یا در آیندۀ نزدیک نهایی شود، طالبان نیز در مسئولیت دوام آن شریک هستند.**

**برعلاوه موضوع آتش‌بس هنوز در هاله‌ای از ابهام قرار دارد و معلوم نیست چه وقت شروع خواهد شد و به چه صورتی شروع خواهد شد و آیا به یک اتش‌بس دایمی ارتقا خواهد کرد یا برعکس به شکل آتش بس‌های مؤقتی و گذرا پیش خواهد رفت؟ ممکن است حتی تا ختم دورۀ کار جدید رژیم، دست‌یابی به یک آتش‌بس دایمی ممکن و میسر نگردد. در آن صورت حتی در آن وقت نیز حالت جنگی در کشور، با تمام عوارض و جوانب آن، ادامه خواهد داشت.**

**در برابر امتیازات برشمرده‌شده در فوق که طالبان به امریکایی‌ها دادند، امتیازات بزرگی نیز از آن‌ها به دست آوردند.**

**اولین امتیاز بزرگی که امریکایی‌ها به طالبان دادند خارج ساختن عملی تعداد زیادی از رهبران طالبان از لیست سیاه تحریمات سازمان ملل متحد و لیست سیاه دولت امریکا بود. در واقع اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان طالبان که در مذاکرات قطر سهم گرفتند، به شمول ملاعبدالغنی "برادر"، در لیست سیاه شامل بوده اند. طبق این امتیاز، غیر از آن زندانیان آزاد شدۀ طالبان از زندان گوانتانامو که طبق قراردادی با امریکایی‌ها حق خارج شدن از قطر را ندارند، بقیۀ اعضای هیئت مذاکره‌کنندۀ طالبان توانسته اند در جریان مذاکرات و قبل از مذاکرات به مسکو و جاهای دیگر، سفر نمایند. حتی بعد از متوقف ساختن مذاکرات توسط ترامپ، اعضای دیگرِ هیئت مذاکره‌کنندۀ طالبان توانسته اند به روسیه و چین سفر نمایند، زیرا که فقط افراد آزاد شده از زندان گوانتانامو تا حال حق خارج شدن از قطر را ندارند و ممنوع‌الخروج هستند.**

**رفع عملی این محدودیت، که رفع محدودیت از ملا عبدالغنی "برادر"، رئیس هیئت مذاکره‌کنندۀ طالبان و رئیس دفتر قـطـر طـالـبـان برجسته‌ترین نمونۀ آن است، مهم‌ترین امتیازی است که تا حال به آن‌ها داده شده است و طبق آن اعضای دفترِ طالبان در قطر می‌توانند بـه کشورهای مختلف سفر نمایند و روابط بین‌المللی شان را توسعه دهند، به نحوی که در حال حاضر روابط بین‌المللی طالبان با دولت‌های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی خیلی وسیع‌تر از زمان "امارت اسلامی" است.**

**البته باید تأکید نمود که این وسعت روابط بین‌المللی طالبان عملاً با مخدوش شدن رو به افزایش روابط بین‌المللی آن‌ها با جنبش پان‌اسلامیستی ضد امریکایی به صورت توأم پیش رفته است. ازین زاویه می‌توان گفت که این وسعت رو به افزایش روابط بین‌المللی طالبان ترسیم‌کنندۀ مسیر فاصله گرفتن روز افزون از "تروریزم" ضدامریکایی القاعده و کل پان‌اسلامیزم ضد امریکایی است و اجباراً باعث تقویت رو به افزایش پروسۀ سازش و تبانی طالبان با دولت‌های امپریالیستی و ارتجاعی مختلف در جهان می‌شود.**

**دومـــین امــتیاز بزرگی که امریکایی‌ها به طالبان دادند، شروع و پیش‌برد مذاکرات با آن‌ها بدون حضور مستقیم رژیم دست‌نشانده در مذاکرات بود. گرچه، همان طوری که قبلاً گفتیم، این حرکت امریکایی‌ها زمینۀ مناسبی برای ایجاد توهم راجع به نیت شان و نقشۀ شان از این حرکت در نزد طالبان فراهم کرد؛ اما در عین‌حال عدم مشروعیت و بحران رژیم دست‌نشانده را نیز تا آن حد به صورت جدی عمق و گسترش بیش‌تری بخشید که بعضی از مقامات عالی‌رتبۀ دولتی ایالات متحدۀ امریکا و حتی "ناتو" در همان اوایل شروع مذاکرات هوش‌دار‌های شان را ازین بابت صادر کردند. اما علی‌رغم این هوش‌دارها هیئت مذاکره‌کنندۀ تحت رهبری خلیل‌زاد کارش را ادامه داد و رئیس جمهور امریکا نیز چنین می‌خواست.**

**ساختار دولتی ایالات متحدۀ امریکا، حتی طبق معیارهای بورژوایی امپریالیستی، یک مشکل بزرگ ضد دموکراتیک دارد. مطابق این ساختار، رئیس جمهور امریکا در واقع فقط یک شاه مادام‌العمر نیست، بل‌که یک شاه مؤقت چند ساله است و در همین مدت از اختیارات وسیعی برخوردار است که سایر رؤسای جمهور و حتی شاهان سایر کشورهای امپریالیستی غرب، به شمول جاپان، از چنین اختیاراتی برخوردار نیستند. رئیس جمهور امریکا به تنهایی تصمیم می‌گیرد و تمامی مقامات کشوری و لشکری دیگرِ دولت امریکا فقط حق مشوره‌دهی به وی را دارند و بس. تحت این ساختار حتی جلسۀ کابینه یک جلسۀ تصمیم گیرنده نیست، بل‌که یک جلسۀ مشوره‌دهنده به رئیس جمهور است. به همین سبب رئیس جمهور امریکا یک فرد مستبد قانونی است و قانوناً از حق تعمیل استبداد فردی، در درون ساختار دولتی امریکا و در سطح کل جامعۀ امریکا برخوردار است. وقتی چنین موقعیتی در اختیار فاشیستی مثل ترامپ قرار بگیرد، می‌تواند به آسانی گرایشات فاشیستی خود را در مورد هر مسئله‌ای در عمل پیاده نماید.**

**سومین امتیاز بزرگی که امریکایی‌ها به طالبان دادند، خارج کردن موضوع بحث روی موجودیت عقب‌گاه استراتژیک طالبان در داخل پاکستان از اجندای مذاکرات دوجانبه بود. این موضوع در چهار سطح قابل دقت است:**

**1 ــ موجودیت پناه‌گاه‌های رهبران طراز اول طالبان (مولوی هیبةالله آخوند زاده و معاونین دوگانۀ آن) در پاکستان و موجودیت پناه‌گاه‌های چند کلکتیو رهبری درجه اول طالبان (شورای کویته، شورای پشاور و شورای رهبری گروه حقانی) در آن کشور.**

**2 ــ موجودیت مراکز آموزش‌های نظامی طالبان در داخل پاکستان و به طور مشخص در مناطق مرزی نزدیک به خط دیورند در آن طرف این خط.**

**3 ــ تعمیل قاعدۀ عمومی چیزی به نام "نوبت" بالای تمامی طلاب افغانی در مدارس دینی ایالات "بلوچستان" و "خیبرپشتون‌خوا" در پاکستان. طبق این قاعده تمامی طلاب مذکور 9 ماهِ سال درین مدرسه‌ها درس می‌خوانـنـد و سـه مـاهِ سـال بـرای "جهاد" بـــه افغانستان بر می‌گردند.**

**4 ــ موجودیت احزاب جهادی "غیرقانونی" و "قانونی" در پاکستان از قبیل "جیش محمد"، "لشکر طیبه" و غیره در پاکــــستان به مثـــابۀ اعزام‌کنندگان "جهادی‌های" پاکستانی و غیرپاکستانی به افغانستان.**

**5 ــ موجودیت مدارس دینی زیادی در پنجاب و هم‌چنان در سندِ پاکستان که افراد داوطلب جهادی به افغانستان اعزام می‌کنند، به خصوص داوطلبان جهادی فصلی در جریان لشکرکشی‌های بزرگ طالبان برای تصرف مراکز ولایات و ولسوالی‌های نسبتاً مهم کشور.**

**چهـــارمین امتیاز بزرگی که امریکایی‌ها، از طریق رژیم دست‌نشانده، به طالبان دادند، رهایی نزدیک به 900 نفر از زندایان طالبان از زندان‌های رژیم به عنوان حسن نیت و به خاطر ایجاد فضای اعتماد میان طرفین مذاکره کننده بود. در بدل آن طالبان در چند نقطه از داخل افغانستان تعداد 250 تا 300 اسیر جنگی رژیم را، از طریق اجرای عملیات نظامی ساختگی بالای بعضی از زندان‌های محلی طالبان توسط قوای پوشالی، رها کردند.**

**با وجود کسب تمامی این امتیازات که طالبان در مذاکرات قطر به آن دست یافتند، اصرار و پافشاری آن‌ها روی اجرای آن عملیات نظامی‌ای که باعث وارد آوردن تلفات بالای قوای امریکایی و متحدین ناتویی آن‌ها می‌گردد کماکان ادامه یافت. آن‌ها می‌توانستند بعـد از حصول تفاهم میان ملا غنی‌برادر و خلیل‌زاد در مورد متن نهایی تفاهم‌نامۀ مشترک، با قوای امریکایی به صورت یک طرفه به عنوان به اصطلاح حسن‌نیت (و البته حسن‌نیت تسلیم‌طلبانه) نسبت به امریکایی‌ها اعلام آتش بس نمایند. اما این کار را نکردند، شاید به این خاطر که در موارد نسبتاً زیادی افسران امریکایی در میان قطعات نظامی رژیم دست‌نشانده حضور دارند و آتش‌بس با آن‌ها به معنای آتش‌بس با آن قطعات نظامی رژیم دست‌نشانده نیز خواهد بود. درین چهارچوب در واقع کشته شدن یک افسر امریکایی در حملۀ طالبان به مرکز شش‌درک کابل صرفاً یک نمونه است و نه این که آن عملیات و کشته شدن یک افسر امریکایی به تنهایی پایۀ توقف مذاکرات توسط ترامپ را تشکیل دهد.**

**واقعیت سرسخت در جنگ فعلی افغانستان این است که امریکایی‌ها، به خاطر مشکلات اقتصادی‌ای که دارند، در صدد خروج از افغانستان هستند، اما به دلیل تلفات شان در جنگ افغانستان در صدد فرار ازین کشور نمی‌باشند، زیرا که میزان تلفات اندک فعلی قوای امریکایی در جنگ افغانستان برای یک ابرقدرت امپریالیستی مثل امریکا خیلی به آسانی قابل تحمل است. اما تقلیل مصارف اقتصادی دولت امریکا در جنگ افغانستان می‌تواند راه‌های متعددی داشته باشد و یگانه راه آن فرار قوت‌های اشغال‌گر نیست. مثلاً طرح ترامپ یا طرح اشرف غنی و یا هم ترکیبی از این دو طرح می‌تواند انتخاب گردد.**

**اگر نیرویی مثل طالبان، یا هر نیروی دیگر، در چنین وضعیتی در جست‌وجوی خروج این قوت‌ها از افغانستان و آن‌هم از طریق مذاکرات و فعالیت‌های دیپلماتیک سازش‌کارانه باشد، باید بپذیرد که قوت‌های مذکور فقط می‌توانند از یک راه به اصطلاح آب‌رومندانه، یعنی راهِ آب‌رومندانۀ امپریالیستی، از افغانستان بیرون روند و نه به عنوان نیروهای شکست‌خورده در جنگ افغانستان. اگر قوت‌های امریکایی به عنوان نیروهای شکست‌خورده در جنگ افغانستان ازین کشور بیرون روند، هزینه‌های انسانی، تسلیحاتی و اقتصادی امپریالیستی این نوع خروج از افغانستان در آینده ده‌ها بار بیش‌تر از هزینه‌های جنگ کنونی خواهد بود.**

**قوت‌های امریکایی فقط در یک صورت مجبور خواهند شد به عنوان یک نیروهای شکست خورده از افغانستان خارج شوند: در حالتی که در مقابل یک مقاومت عمومی سرتاسری بر محور مقاومت جنگی ملی مردمی و انقلابی قرار بگیرند، مقاومتی که در عین‌حال حمایت فعال توده‌یی در خود ایالات متحده را نیز با خود داشته باشد. فقط در آن صورت اشغال‌گران امپریالیست امریکایی هیچ راه دیگری جز عقب‌کشی از افغانستان ندارند و مثل شکست شان در جنگ ویتنام از افغانستان نیز فرار خواهند کرد و رژیم دست‌نشاندۀ شان را بی‌پناه خواهند گذاشت.**

**در واقع به دلیل مخالفت با سیاست‌های هیئت مذاکره کنندۀ امریکایی به رهبری خلیل‌زاد در قطر، یعنی سیاست‌های ترامپ درین مذاکرات، اکثریت سران پنتاگون و وزارت خارجه و هم‌چنان هر دو مجلس کنگرۀ امریکا و احتمالاً "سی آی ای" و "اف بی آی" با توافقات حاصله مبنی بر اعطای امتیازات وسیع به طالبان در مذاکرات شدیداً مخالفت کردند. این مخالفت وسیع باعث منفرد شدن بسیار جدی و وسیع ترامپ، خلیل‌زاد و سایر نمایندگان مذاکره کنندۀ دولت امریکا در میان هیئت حاکمۀ امریکا گردید. این مخالفت وسیع تا مدت زیادی از سوی ترامپ نادیده گرفته شد، ولی سرانجام نتوانست حین امضای "تفاهم‌نامۀ" نهایی شده در مذاکرات نادیده گرفته شود. حتی یک شاه مستبد و مطلق‌العنان نیز در چنین شرایطی نمی‌تواند کلاً نظریات قریب به اتفاق اعوان و انصار و دوستانش را نادیده بگیرد و ترامپ به عنوان یک رئیس جمهور منتخبِ، ولو سلطان‌مآب، نیز نتوانست نادیده بگیرد و در آخرین مـرحـلـه از حصول یک تفاهم‌نامۀ مشترک با طالبان از امضای آن تفاهم‌نامه منصرف شد و در واقع آن را باطل اعلام نمود.**

**با وجود این، نه طالبان می‌توانند به گذشتۀ قبل از آغاز مذاکرات قطر برگردند و نه دولت امریکا. به همین دلیل تماس و ارتباط میان دفتر قطر و خلیل‌زاد بعد از متوقف ساختن این مذاکرات توسط ترامپ هم‌چنان ادامه دارد و هر دو طرف امریکایی و طالبان برای شروع مجدد مذاکرات مذکور در آینده به هم چراغ سبز نشان می‌دهند. چنان‌چه اخیراً طرف طالبان گفته اند که: «امکان دارد بعد از انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست‌نشانده، مذاکرات مجدداً آغاز گردد.» ترامپ نیز اخیراً گفته است که: «طالبان می‌خواهند مجدداً مذاکرات آغاز گردد، ولی راه درست آن را نمی‌دانند، در حالی که راه بسیار درستی برای آغاز مذاکرات وجود دارد.» به عبارت دیگر دولت امریکا «راه بسیار درستی» را برای اغاز مجدد مذاکرات دریافته است و امکان دارد که از هم اکنون این «راه بسبار درست» را در یک سلسله مذاکرات مقدماتی در درون هیئت حاکمۀ امریکا مورد مشورت قرار داده باشد تا سپس آن را با دفتر قطر طالبان، رژیم دست‌نشانده ــ البته بعد از انتخابات ریاست جمهوری رژیم ــ و حکومت پاکستان و غیره نیز مطرح نماید.**

**واضحاً به نظر می‌رسد که در حال حاضر نیروهای نظامی رژیم دست‌نشانده در هم‌راهی با نیروهای نظامی امریکایی در افغانستان از لحاظ جنگی حالت تهاجمی اختیار نموده و در عین اجرای عملیات نابود‌کننده علیه نیروهای طالبان از اشغال مجدد بعضی از مراکز ولسوالی‌ها و مناطق روستایی نزدیک به مراکز ولایات نیز منصرف نمی‌شوند. اجرای این عملیات نابودکننده، علی‌رغم وارد آمدن تلفات بسیار سنگین بر اهالی غیر نظامی مناطق مورد عملیات هم‌چنان ادامه دارد و ممکن است بعد از انتخابات ریاست جمهوری رژیم پوشالی، نیز ادامه یابد، کما این که در روز انتخابات و چند روز ماقبل و مابعد آن نیز ممکن است تا حدی تشدید یابد.**

**احتمال بیش‌تر این است که سلسلۀ این عملیات نابودکننده علیه طالبان برای یک مدت معین دوام نماید و سپس قصر سفید در مشوره با فرمان‌دهان نظامی عملیاتی امریکایی در افغانستان، طرح جدیدش را برای آغاز مجدد مذاکرات با طالبان مطرح نماید. شکل‌گیری این طرح تا حد زیادی یا حداقل تا حد معینی به چگونگی وضعیت رژیم دست‌نشانده در جریان انتخابات ریاست جمهوری رژیم و بعد از آن نیز مربوط خواهد بود. برعلاوه این امکان نیز وجود دارد که اجرای عملی این طرح عمداً در ایام نزدیک به انتخابات ریاست جمهوری امریکا روی‌دست گرفته شود تا امکان استفاده از آن در انتخابات مذکور توسط ترامپ و حزب جمهوری‌خواه امریکا به عنوان یک موضوع تازه وجود داشته باشد.**

**با وجود تمامی این مسایل در قدم اول باید جداً توجه داشت که هنوز هم در تضاد عمده در جامعه جابه‌جایی بزرگی رونما نشده است. ولی از جانب دیگر باید توجه داشت که تقابل جنگی طالبان علیه اشغال‌گران امپریالیست امریکایی در مسیر پرفرازونشیب تقابل- تبانی و سپس تبانی- تقابل از لحاظ نظامی و سیاسی قرار گرفته است و اگر دوام نماید، که احتمال آن زیاد است، دیر یا زود به مسیر تقابل- تبانی از لحاظ نظامی و سیاسی با رژیم دست‌نشانده نیز داخل خواهد گردید و یا از همان ابتدای شروع مجدد خود یک پروسۀ تقابل ــ تبانی با اشغال‌گران امریکایی و رژیم پوشالی به صورت هم‌زمان باشد.**

**بنابرین از یک طرف و به صورت عمده ضروری است که تضاد عمده در جامعه جداً مورد توجه قرار داشته باشد و از جانب دیگر ضروری است که در عین‌حال علیه گرایشات سازش‌کارانه و معامله‌گرانۀ طالبان و به بیان صـــــــریح‌تر**

بقیه از شماره ۲۰

**"سازمان رهایی افغانستان" مقاله اش**

**گرایشات تسلیم‌طلبانۀ شان در قبال اشغال‌گـــــران امپریالیست امریکایی و متحدین شان و نیز رژیم دست‌نشاندۀ شان در تابعیت از تضاد عمده به مبارزه و مقاومت پرداخت و نباید آن را به فراموشی سپرد و طالبان را صرفاً به عنوان دشمن غیرعمدۀ با ثبات و قاطع در نظر گرفت.**

**\*\*\*\*\*\*\*\***

**گرایشات تسلیم‌طلبانۀ شـــــــان در قبال اشغال‌گــــران امپریالــــیست امریکایی و متحدین شان و نیز رژیم دست‌نشاندۀ شان در تابعیت از تضاد عمده به مبارزه و مقاومت پرداخت و نباید آن را به فراموشی سپرد و طالبان را صرفاً به عنوان دشمن غیرعمدۀ با ثبات و قاطع در نظر گرفت.**

**سند نسبتاً مفصل ذیل در اواسط تابستان سال 1397 تدوین گردیده و قبلاً در ویب‌سایت شعلۀ جاوید منتشر گردیده است. چون قرار برین شد که به صورت بخش بخش در شماره‌های مختلف شعلۀ جاوید منتشر گردد، به پنج قسمت تقسیم گردید. تا حال قسمت اول آن در شمارۀ بیستم شعلۀ جاوید منتشر گردیده و اینک قسمت دوم آن در شمارۀ 21 شعلۀ جاوید به دست نشر سپرده می‌شود. بخش‌های سوم، چهارم و پنجم این سند نیز، به دلیل اهمیت تیوریک آن در شماره‌های بعدی شعلۀ جاوید منتشر می‌گردد، ولو این‌که زمان بعضی از مطالب معین مطروحه در آن گذشته باشد.**

**را این طور شروع می‌کند:**

**"سازمان رهایی افغانستان" مقاله اش**

**چگونگی بر خورد "سازمان رهایی افغانستان" با مسئلۀ ملی و مستعمراتی:**

**نـقـدی بـر سـنـد "مـارکـس تـا مـائـو و جـنـبـش‌هـای مـلـی"**

قسمت دوم

**نیاز اساسی "سازمان رهایی افغانستان"**  
**گسست از اکونومیزم، رویزیونیزم، تسلیم‌طلبی و خیانت ملی**  
**است نه صرفاً «درس‌گیری از اشتباهات» گذشته؟**

**«مارکس و انگلس به عنوان رهبران پرولتاریا مخالف مداخلۀ استعماری کشوری به کشور دیگر بودند زیرا مداخله ویران‌گر بوده و مداخله‌گران فقط به خاطر تأمین منافع خود و نه هرگز مردمِ موردِ هجوم، می‌اندیشیدند. برای مارکس و انگلس که در دوران مترقی بودن بورژوازی می‌زیستند، معیار تائید این و آن جنبش ملی این بود که آیا نقش مثبتی در نابودی فئودالیزم، رشد سرمایه‌داری و مساعد ساختن شرایط انقلاب سوسیالیستی کارگران ایفا می‌کند و آیا در مقابل استبداد تزاری (که در آن زمان دژ ارتجاع اروپا و دشمن نه تنها جنبش‌های سوسیالیستی بل‌که دموکراسی بورژوازی، لیبرالیزم و وحدت ملی ـ ایتالیا و آلمان ـ به شمار می‌رفت) می‌ایستد؟ از این جاست طرف‌داری آنان از حق تعیین سرنوشت ملل تحت ستم و جنبش‌های استقلال‌طلبانۀ آلمان و لهستان و مجارستان** **با وصف سلطۀ اشراف بر رهبری آن‌ها، و مخالفت‌شان با جنبش‌های چکسلواکی و اسلاوهای جنوبی که بر آن‌ها طبقات پیش‌سرمایه‌داری مسلط بوده و توسط تزاریزم برای تقویت و توسعۀ استبداد روسی به کار گرفته می‌شدند. هکذا مارکس** **و انگلس ضمن ضدیت با غارت و استثمار استعماری، خود را به دفاع از هر خیزش حکام و سرداران قبیله که نمایندۀ جنبش انقلابی بورژوایی نه بل‌که تلاش فیودالان یا مستبدان بومی برای تسلط بر دهقانان "شان" می ‌بود ملزم نمی‌دانستند. (1)»**

**مطلب شماره یک (1) را در پاورقی این طور توضیح نموده است:**

**«انگلس در نامه‌ای به برنشتین در بارۀ قیام احمد اعرابی پاشا علیه بریتانیا می‌‌نویسد: فکر می‌‌کنم ما به خوبی می‌‌توانیم در کنار دهقانان ستم‌دیدۀ عرب قرار گیریم، بدون توافق با توهم جاری آنان (دهقانان باید قرن‌ها فریب بخورند تا از تجربه بیاموزند)، و در مقابل قساوت انگلیس بایستیم بدون جانب‌داری از مخاصمان نظامی آن در لحظۀ کنونی.»   ("از مارکس تا مائو و جنبش‌های ملی" ـ  صفحۀ دوم- تأکید از ماست)**

**از تمام این نقل‌قول بلند بالای مقالۀ "سازمان رهایی افغانستان" فقط و فقط یک چیز استنباط می‌شود و آن عبارتست از تبرئۀ اشغال‌گران و رژیم پوشالی و مشروعیت دادن به اشغال افغانستان. هرگاه در متن مقاله دقیق شوید در همه جا بحث از مداخله و مداخله‌گر است، نه اشغال و اشغال‌گر. امپریالیست‌ها همیشه و به طور منظم به مداخله در کشورهای نیمه مستعمره- نیمه فیودال پرداخته و می‌پردازند، زیرا این کشورها تحت سلطۀ غیرمستقیم امپریالیست‌ها قرار دارند. در چنین حالتی کشورها از استقلال سیاسی، ولو نیم‌بند، برخوردار اند، اما در حالت اشغال، قدرت اشغال‌گر و یا قدرت‌های اشغال‌گر نه تنها خاک کشور اشغال شده را در قبضه می‌گیرند، بلکه تمام شئون زندگی یعنی مسایل نظامی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی کشور تحت اشغال را در کنترول می‌گیرند. "سازمان رهایی افغانستان" تفاوت میان دخالت و اشغال را به خوبی درک می‌کند اما عمداً از آن طفره می‌رود. به این طریق این سازمان می‌خواهد به مردم و نسل جوان بگوید که امپریالیست‌ها در افغانستان مداخله می‌کنند و کشور ما را اشغال نکرده اند. ولی اگر اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا در افغانستان مداخله می‌کنند، پس نقش امپریالیزم روسیه و چین سوسیال‌امپریالیستی و سایر قدرت‌های ارتجاعی منطقه را در افغانستان چه می‌توان نامید؟**

**معیـــار سنـــجش "ســـازمان رهایی افغانستان" در مورد جنبش‌های ملی همان دید زمان بورژوازی رقابت آزاد است و از ابتدا تا انتهای مقاله روی همین مسئله می‌چرخد. اعتقادش این است که جنبش‌های ملی باید علیه استبداد فیودالی بایستد و آن را درهم شکند و برای تثبیت حرف‌هایش به این قول انگلس استناد جسته است:**

**«انگلس در نامه‌ای به برنشتین در بارۀ قیام احمد اعرابی پاشا علیه بریتانیا می‌نویسد: «فکر می‌کنم ما به خوبی می‌توانیم در کنار دهقانان ستمدیدۀ عرب قرار گیریم بدون توافق با توهم جاری آنان (دهقانان قرن‌ها باید فریب بخورند تا از تجربه بیاموزند)، و در مقابل قساوت انگلیس بایستیم بدون جانب‌داری از مخاصمان نظامی آن در لحظۀ کنونی.».»**

**در حالی که "سازمان رهایی افغانستان" به خوبی می‌داند که شرایط رقابت آزاد دوران مارکس و شرایط کنونی از بنیاد متفاوت است، ولی به خاطر به انحراف کشاندن نسل جوان می‌خواهد برای بررسی جنبش‌های ملی به دورانی** **که بورژوازی مترقی بود استناد جوید. ارزیابی جنگ‌ها و قیام‌های ملی در ارتباط با جنگ‌های بورژوازی مترقی در شرایط کنونی استهزای حقیقت است، در حالی که این امر در مورد جنگ‌های قرن نوزدهم صادق است. در آن زمان** **بورژوازی دوران رقابت آزاد را می‌پیمود** **و مترقی محسوب می‌شد. در آن زمان هنوز بورژوازی در سطح جهان به امپریالیزم تکامل نکرده بود. اما در عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری دیگر بورژوازی از ناجی ملل در عصر مبارزه با فیودالیزم به بزرگ‌ترین ستم‌گر ملت‌ها تبدیل شده است. در این‌ مورد لنین می‌نویسد:**

**«هر کسی که برخورد مارکس را با جنگ‌های عصر نوین بورژوازی مترقی در جنگ کنونی** **مورد استناد قرار دهد** **و این گفتۀ مارکس را که "کارگران میهن ندارند" ـ گفته ای که دقیقاً در دورۀ بورژوازی ارتجاعی کهنه شده و در عصر انقلاب‌های سوسیالیستی صادق است، فراموش کند، بی‌شرمانه نظریۀ مارکس را تحریف کرده و نقطۀ نظر بورژوازی را به جای نقطۀ نظر سوسیالیستی قرار داده است.» (لنین ـ سوسیالیزم و جنگ ـ صفحۀ 12- تأکیدات از لنین است.)**

**ما در این جا به خوبی می‌بینیم که "سازمان رهایی افغانستان" در مورد جنگ‌ها و قیام‌های ملی به دوران بورژوازی مترقی استناد می‌جوید، در حالی که در همان دوران مارکس و انگلس در مورد قیام‌های ملی لهستانی‌ها علیه روسیه باور نداشتند و از قیام اشراف لهستان علیه روسیه حمایت ننمودند، اما بعد از 12 سال مارکس و انگلس از این جنبش‌ها به دفاع برخاستند و مراتب «هم‌دردی کاملاً عمیق و پر حرارت خود را نسبت به جنبش لهستان ابراز» داشتند. برای معلومات بیش‌تر در این زمینه به مجموع مقالات لنین در دو جلد ـ جلد اول ـ قسمت دوم ـ صفحۀ 424 و 425 مراجعه شود.**

**به همین ترتیب زمانی مارکس جدایی آیرلند را از انگلستان غیرممکن می‌دانست و به قیام آیرلندی‌ها علیه اشغال‌گران انگلیسی اعتقادی نداشت، ولی مدت‌ها بعد این جدایی را ناگزیر دانست و درین مورد چنین اظهار نظر کرد:**

**«سابقا من جدایی آیرلند را از انگلستان غیرممکن می‌دانستم، ولی حالا آن را ناگــزیر می‌داـــــنم ولو این که کـــــــــار به فـــــدراسیـــون بکــــشد.»**  
**برای معلومات بیش‌تر در این زمینه هم به آثار فوق‌الذکر، صفحۀ 427، مراجعه نمایید.**

**مارکــــس این موضوع را این چـــــنین توضیح می‌دهد:**

**«من مدت‌ها تصور می‌کردم که ممکن است رژیم آیرلند را از طریق به جنبش در آوردن جنبش طبقۀ کارگر انگلیس سرنگون ساخت. من همیشه در "نیویورک تریبیون" (روزنامۀ امریکایی که مارکس مدت‌ها در آن چیزی می‌نوشت) از این نظر دفاع می‌کردم، ولی بررسی عمیق‌تر مسئله مرا به عکس این نظریه معتقد نمود. طبقۀ کارگر انگلستان، مادامی که گریبان خود را از مسئلۀ آیرلند خلاص نکرده است هیچ کاری انجام نخواهد داد... ریشه‌های ارتجاع انگلستان در اسارت آیرلند است.» (لنین ـ در بارۀ حق ملل در تعیین سرنوشت خویش- تأکیدات روی کلمات از مارکس است.)**

**از گفتۀ فوق به درستی آشکار است که مارکس و انگلس در ابتدا به جنبش‌های ملی علیه اشغال‌گران انگلیس باور نداشته، بلکه برعکس اعتقادش این بوده که آزادی کشورهای مستعمره را می‌توان از طریق به جنبش در آوردن طبقۀ کارگر کشورهای استعمارگر نجات داد؛ چنان‌چه در مورد جنبش لهستانی‌ها علیه روسیه نیز همین نظریه را داشتند. اما زمانی که جنبش‌های ملی علیه اشغال‌گران انگلیس  و روسیه** **رشد می‌نماید، مارکس و انگلس عقیدۀ شان را تغییر می‌دهند و علیه نظرات قبلی شان می‌ایستند و می‌گویند که:**  
**«بدبختی دامن‌گیر مردمی است که مردم دیگر را به اسارت در آورده است»**

**همان طوری که مارکس برای جنبش‌های ملی مطلقیتی قایل نبود، ما هم هیچ گونه مطلقیتی برای جنبش‌های ملی قایل نیستیم، زیرا ما به خوبی می‌دانیم که آزادی کامل همه ملیت‌ها فقط منوط به پیروزی طبقۀ کارگر است. اما با صراحت اعلام می‌داریم تا زمانی که افغانستان از استعمارگری و انقیاد اشغال‌گران امپریالیست نجات حاصل نکند، کارگران کشورهای اشغال‌گر به آزادی نخواهند رسید. بناءً ما در شرایط کنونی، جدا شدن افغانستان را از قید سلطۀ اشغال‌گرانۀ امپریالیست‌ها تبلیغ می‌نمائیم و خواهان جدا شدن افغانـــــستان از زیر سلطــــۀ اشغال‌گران هستیم. ما با صراحت اعلان می‌داریم که از هر جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست در افغانستان حمایت می‌کنیم. اما اضافه می‌نماییم که جنگ مقاومت قسمی طالبان علیه اشغال‌گران جنگ ملی مردمی و انقلابی نیست و تأمین کنندۀ دفاع قاطع از میهن نمی‌باشد. ما طرف‌دار جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی در افغانستان هستیم، زیرا چنین جنگی تأمین کنندۀ دفاع قاطع از میهن و مردمان میهن می‌باشد.**

**مقالۀ "سازمان رهایی افغانستان" نه تضاد عمده را قبول دارد و نه هم جنگ علیه اشغال‌گران امپریالیسـت را، زیـرا سـرسـخـتـانـه علیه جنگ مقاومت طالبان ایستاده است و هیچ‌گونه بحثی از بیرون راندن اشغال‌گران و نحوۀ بیرون راندن شان از افغانستان ندارد، بل‌که برای تبرئۀ اشغال‌گران و مشروعیت بخشیدن به جنگ ‌شان به گفته‌هایی از مارکس و انگلس استناد می‌جوید که از اعتبار ساقط است و حتی خودشـــــان در همــــان زمـــان حیات‌شان گفته‌های مذکور را رد نموده اند.**

**به این بحــــث "ســــــازمان رهایی افغانستان" و استنادش به گفتۀ مارکس و انگلس توجه نمایید:**

**«هکذا مارکس** **و انگلس ضمن ضدیت با غارت و استثمار استعماری، خود را به دفاع از هرخیزش حکام و سرداران قبیله که نمایندۀ جنبش انقلابی بورژوایی نه بلکه تلاش فیودالان یا مستبدان بومی برای تسلط بر دهقانان"شان" می‌بود ملزم نمی‌دانستند.»**  
**حالا در این مورد به گفتۀ مائوتسه دون توجه کنید:**

**«ما از هر جنگ مقاومت بر ضد تهاجم امپریالیزم جاپان پشتی‌بانی می‌کنیم، اگر چه جنگ مذکور قسمی باشد. زیرا که مقاومت قسمی نسبت به عدم مقاومت یک قدم به جلو است، زیرا که مقاومت قسمی تا اندازه‌ای خصلت انقلابی دارد، زیرا که این مقاومت نیز جنگی است برای دفاع از میهن.» (جلد دومِ آثار منتخب ـ صفحۀ 85 - تأکید از ماست)**

**وقتی این دو گفته را با هم مقایسه می‌نماییم مقاصد انقیاد طلبانۀ "سازمان رهایی افغانستان" به خوبی عیان می‌گردد و مشخص می‌شود که در چه منجلابی دست‌وپا می‌زند.**

**در این جا به خوبی دیده می‌شود که "سازمان رهایی افغانستان" در مورد جنبش‌های ملی متکی به فرمول‌بندی‌های دوران رقابت آزاد سرمایه‌داری است.  بحث "سازمان رهایی افغانستان" کاملاً در جهت مخالف بحث مائوتسه‌دون قرار دارد** **و تحریف اصولی آن است.**  
 **بحث مارکس در آن زمان کاملاً به‌جا و به‌مورد است، زیرا بورژوازی در ابتدای دوران خود یعنی دوران رقابت آزاد نیاز به تشکیل دولت‌های ملی داشت. ایجاد این دولت‌ها بدون برانداختن فیودالیزم ممکن نبود، اما در قرن بیستم که بورژوازی بالاترین مرحلۀ سرمایه‌داری را می‌پیمود، یعنی به مرحلۀ امپریالیزم گام گذاشته بود، چهارچوب دولت‌های ملی برایش تنگی می‌نمود. در دوران امپریالیزم با تمرکز هر چه بیش‌تر سرمایه، بخش‌های کاملی از صنایع بزرگ به تصاحب سندیکاها و تراست‌ها در آمد، انحصارات به شدیدترین وجه شکل گرفت و کشورهای عقب‌مانده به شکل مستعمرات و نیمه مستعمرات بین کشورهای غارتگر امپریالیستی تقسیم گردید. در چــــــــنین شرایــــــطی است که سرمایه‌داری بنا به قول لنین:**

**«از ناجی ملل در عصر مبارزه با فیودالیزم به بزرگ‌ترین ستم‌گر ملت‌ها در عصر امپریالیزم مبدل گشته است.»**

**طوری که گفته شد سرمایه‌داری در گذشته مترقی بود، زیرا علیه فیودالیزم می‌رزمید، اما اکنون ارتجاعی شده و برای خفه نمودن انقلابات با فیودالیزم هم‌دست گردیده است. لنین تفاوت میان دو دورۀ سرمایه‌داری را چنین بیان می‌نماید:**

**«تیوری مارکسیستی بی‌چون و چرا خواستار آن است که به هنگام تجزیه و تحلیل هر مسئلۀ اجتماعی، آن مسئله بدواً در چهارچوب تاریخی معینی (تاکید از لنین است)مطرح گردد و چنان‌چه سپس سخن بر سر یک کشور (مثلاً بر سر برنامۀ ملی برای یک کشور) باشد، خصوصیات مشخصی که در حدود یک دورۀ معین تاریخی این کشور را از سایر کشورها متمایز می‌سازد در نظر گرفته شود.**  
 **این خواست بدون چون‌وچرای مارکسیزم در مسئلۀ مورد بحث ما عبارت از چه چیزی است؟** **این خواست مقدم بر هر چیزعبارتست از لزوم جدا نمودن کامل دو دورۀ سرمایه‌داری‌که از نقطۀ نظر جنبش‌های ملی به طور اساسی از یک‌دیگر متمایز اند. (تاکید از ماست)  از یک طرف دورۀ ورشکستگی فیودالیزم و حکومت مطلقه، یعنی دورۀ به وجود آمدن جامعۀ بورژوا دموکراتیک و دولت است که در آن جنبش‌های ملی برای اولین بار جنبۀ توده‌یی به خود می‌گیرند و جمیع (تاکید از لنین است) طبقات اهالی را به انحاء مختلف از طریق مطبوعات، شرکت در مجالس نمایندگی و قس‌علی‌هذا به سیاست جلب می‌نمایند. از طرف دیگر در مقابل ما دوره‌ای قرار دارد که در آن تشکیل دولت‌های سرمایه‌داری کاملاً صورت گرفته، رژیم مشروطیت مدت‌هاست برقرار گردیده و تضاد آشتی‌ناپذیر بین پرولتاریا و بورژوازی قویاً شدت یافته است و دوره‌ای است که می‌توان آن را آستانۀ ورشکستگی سرمایه‌داری نامید.**

**صفت مشخصۀ دورۀ اول بیداری جنبش‌های ملی و نیز به مناسبت مبارزه در راه آزادی سیاسی عموماً در راه حقوق ملت خصوصاً جلب دهقانان یعنی کثیرالعده‌ترین و "دیر جنب‌ترین" قشر اهالی به سوی این جنبش هاست. صفت مشخصۀ دورۀ دوم فقدان (تاکید از ماست) جنبش‌های توده‌یی بورژواـ دموکراتیک است که در آن سرمایه‌داری تکامل یافته، با نزدیک نمودن و اختلاط بیش از پیش ملل، که دیگر کاملاً به جریان مبادلۀ بازرگانی کشیده شده اند، تضاد آشتی‌ناپذیر بین سرمایه که در مقیاس بین‌المللی به‌هم‌آمیخته شده و جنبش بین‌المللی کارگری را در درجۀ اول اهمیت قرار می دهد.**

**البته این دو دوره به وسیلۀ دیواری از یک‌دیگر مجزا نشده بلکه به وسیلۀ حلقه‌های عدیدۀ انتقالی به یک‌دیگر متصلند و ضمناً کشورهای گوناگون از لحاظ سرعت تکامل ملی، ترکیب ملی اهالی خود، چه‌گونگی استقرار آن‌ها در کشور و غیره و غیره نیز از یک‌دیگر متمایز اند.**

**بدون در نظر گرفتن کلیۀ این شرایط عمومی تاریخی ـ مشخص در یک کشور معین، مارکسیست‌های این کشور به هیچ‌وجه نخواهند توانست برنامۀ ملی خود را تنظیم نمایند.» (لنین ـ مجموع منتخب آثار در دو جلد ـ جلد اول ـ قسمت دوم ـ ص 375 و 376)**

**مصیبت در اینجا است که "سازمان رهــــــــــایی افغانـــــستان" این دو دورۀ سرمایه‌داری را از یک‌دیگر متمایز نمی‌سازد. این سازمان هنوز اعتقاد به جنبش‌های ملی بورژواـ دموکراتیک کهن دارد و این را نمی‌داند که بورژوازی از نیروی انقلابی به نیروی ارتجاعی تبدیل شده و دیگر نمی‌تواند در رأس جنبش‌های ملی علیه فیودالیزم قرار گیرد، بل‌که این رسالت به دوش طبقۀ کارگر و حزب پیش‌آهنگ‌اش قرار گرفته است.**

**درست در همین جاست که ما به انقیادطلبانه‌ترین استدلال‌های "سازمان رهایی افغانستان" برخورد می‌کنیم. این سازمان مقالۀ خود را با مشتی الفاظِ به اصطلاح قرص و محکم بر ضد حق تعیین سرنوشت سیاسی مطرح می‌کند و بحث‌ها را در این مورد عاری از حقیقت می‌داند. آن‌ها به مارکس و انگلس، لنین و استالین استناد می‌جویند و می‌گویند که آن‌ها جنبش‌های ملی را این طور ارزش می‌دادند.**

**این نقل‌قول‌ها و تذکرات تازگی ندارد. در طول تاریخ اپورتونیست‌ها و رویزیونیست‌ها به گفته‌هایی از رهبران پرولتاریا که مطابق ذوق و علاقۀ شان بوده استناد جسته اند. آن‌ها بدون این که شرایط مشخص تاریخی گفته‌های ذکر شده را در نظر بگیرند، آن‌ها را مطابق ذوق و علاقۀ شان تحلیل و تفسیر نموده و می‌نمایند. در نظر اپورتونیست‌ها آن چه مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائوتسه‌دون در هر شرایط زمانی و مکانی گفته صحیح و مورد قبول است. اما مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست‌ها به چنین چیزی باور ندارند، زیرا بعضی از بحث‌های شان در همان شرایط تاریخی نادرست از آب در آمده است. لنینیزم به این معنی است که لنین ضمن حفظ اساسی و اصولی مارکسیزم از بعضی جنبه‌های منفی بحث‌های مارکس و انگلس گسست نموده و جنبه‌های اساساً مثبت مارکسیزم را در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و سوسیالیزم علمی تکامل داده است، در غیر این صورت لنینیزم معنی نداشت. به همین ترتیب مائوئیزم به معنی تداوم جنبه‌های اساساً مثبت مارکسیزم- لنینیزم و گسست از جنبه‌های منفی مارکس، انگلس و لنین در هر سه زمینه می‌باشد. برای معلومات دقیق‌تر به برنامه و اساس‌نامۀ حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان مراجعه نمایید.**

**در بحــــــث "ســــــازمان رهــــایی افغانستان"** **نه تنها یک کلمه علیه اشغال‌گـــران گفـــته نشـــــده و هیــــچ موضع‌گیری‌ای علیه شان وجود ندارد، بلکه اصلاً این مسئله را مطرح نکرده است که افغاستان کدام دورۀ تاریخی را می‌گذراند و خصوصیات مشخص مسئلۀ ملی و جنبش‌های ملی این کشور در این دوره کدام است و چه باید باشد.**

**"سازمان رهایی افغانستان" مطلقاً این موضوع را مسکوت گذاشته است. شما در بحث‌های این سازمان اثری از تجزیه و تحلیل چگونگی مسئلۀ ملی در شرایط کنونی افغانستان دیده نمی‌توانید. این سازمان هرگز این را درک نکرده که افغانستان در لحظۀ فعلی تاریخی دارای کدام خصوصیات تاریخی است.**

**این سازمان** **هیچ اعتقادی به این ندارد که مسئلۀ ملی در کشورهای مختلف و زمان‌های مختلف باید به طور مشخص از نظر تاریخی مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. آن‌ها نمی‌توانند و یا نمی‌خواهند که به تحلیل و تجزیۀ این مسئله که افغانستان در شرایط فعلی کدام مرحلۀ تاریخی تکامل سرمایه‌داری را می‌پیماید و سرمایه‌داری در افغانستان چه مسیری را می‌پیماید و خصوصیات مسئلۀ ملی در این کشور در شرایط اشغال کشور از چه قرار است، بپردازند. به همین لحاظ است که هیچ برنامه ای در مورد رهایی کشور از چنگال اشغال‌گران امپریالیست ندارند و هیچ راه‌برد کاری هم ارائه نمی‌دهند. این بی‌برنامگی "سازمان رهایی افغانستان" که چندین دهه از آن رنج می‌برد باعث گردیده تا به انقیاد‌طلبی و تسلیمی در برابر اشغال‌گران امپریالیست تن دهد. آن‌ها به بیان مثال‌هایی می‌پردازند حاکی از این که مارکــس، انگلـــس، لنــین، اســـتالین و مائوتسه‌دون در مورد مسئلۀ ملی چه دیدگاهی داشتند و آن را مطابق ذوق و علاقۀ خود تحلیل نموده و با نصایح خیرخواهانۀ خود عدم تمایل و یا عدم توانایی خود را در مورد مسئلۀ حق تعیین سرنوشت سیاسی افغانستان مستور می‌سازند.**

**امروز هر کس می‌داند که مستعمرات با زور اسلحه فتح می‌گردد و با مردمان شان مثل حیوان رفتار می‌نمایند و توده‌ها را با هزار شیوه استثمار می‌کنند. این ملل نه تنها از حقوق مساوی برخوردار نیستند، بلکه به مثابۀ آلت فعل سیاست بین‌المللی امپریالیزم و به مثابۀ کود کشت‌زار فرهنگ و تمدن سرمایه‌داری امپریالیستی محسوب می‌گردند. این وضعیت را در افغانستان به طور واضح و آشکار می‌توان به چشم‌سر مشاهده نمود.**

**ایدیولوگ‌های بورژوازی امپریالیستی داد سخن سر داده و می‌دهند که اشغال‌گران به منظور حمایت از توده‌های ستم‌دیدۀ افغانستـان در کشور حضور دارند و با بنیادگرایی و "تروریزم" مبارزه می‌کنند. ما به خوبی درک می‌کنیم که منظور آن‌ها چیزی جز تاراج، دزدی و به انقیاد در آوردن توده‌های ستم‌دیده نیست. این همه بدان معنا است که اقلیت ناچیز حق دارند اکثریت ساکنین جهان را به انقیاد در آورده و استثمار نمایند. به همین خاطر است که لنین ملت‌ها را به ستم‌گر و ستم‌کش تقسیم نموده و تأکید می‌نماید که باید این موضوع «نکتۀ مرکزی در برنامۀ سوسیال- دموکراتیک را تشکیل دهد؛ زیرا این تقسیم‌بندی ماهیت امپریالیزم را به دست می‌دهد و توسط سوسیال- پاتریوت‌ها و از آن جمله کائوتسکی ریاکارانه کنار گذاشته می‌شود.» تأکید از لنین است.**

**گفتۀ لنین دقیقاً در شرایط کنونی افغانستان، انقیاد‌طلبان و تسلیم‌طلبان وطنی ما را نشانه گرفته است، زیرا آن‌ها این نکتۀ اساسی را که ملت‌ها به ستم‌گر و ستم‌کش تقسیم می‌شوند فراموش نموده و آن را ریاکارانه کنار می‌گذارند و به این ترتیب می‌خواهند ماهیت اشغال‌گران امپریالیست را وارونه جلوه‌گر سازند. در افغانستان تسلیم‌شدگان و تسلیم‌طلبان سعی می‌نمایند با "قرون وسطایی" خواندن طالبان اشغال‌گران امپریالیست را ناجی ملل جا بزنند.**

**بـــه بـــحث دیگـــر "ســـازمان رهایی افغانستان" توجه  نمایید:**

**«برخی از تروتسکیست‌ها و چپ‌ها با این ادعا که چون طالبان و القاعده علی‌رغم ستم‌گری بر مردم افغانستان جنگی ضد امپریالیزم امریکا را پیش می‌برند، دفاع از آنان را با استناد به گفتۀ لنین در "سوسیالیزم و جنگ"موجه می‌دانند که:**

**«برای مثال اگر فردا، مراکش به فرانسه اعلان جنگ دهد، هندوستان به انگلستان، ایران و چین به روسیه و سایر نمونه‌ها از این گونه، چنین جنگ‌هاای صرف‌نظر از این که کدام کشور مبادرت به آغاز جنگ کرده؛ عادلانه و دفاعی محسوب می‌شوند و هر سوسیالیستی خواهان پیروزی طرف ستم‌دیده، وابسته و نابرابر بر ستم‌گر، برده‌دار و قدرت‌های غارتگر خواهد بود" و نتیجه می‌گیرند که در این جا سیاست نهفته در پشت جنگ مطرح نیست زیرا "آغاز کنندۀ حمله" خود نشان می‌دهد که چرا جنگ برپا شده است،** **و همین کافیست دریابیم که یک کشور کوچک مستعمره بوده و کشور دیگر قدرت امپریالیســـــتی. و عـــــلاوتاً باید به رژیم کشورهای تحت‌ستم مذکور توجه نمود تا وضعیت جنبش توده ها.**

**این تحریف و درکی واژگونه از آموزش لنین است. لنین سنجش جنگ بدون در نظر داشت پایۀ سیاسی آن و نقش طبقات مختلف در آن را ممکن نمی‌دانست. او بر بنیاد طبقاتی جنگ تأکید می‌ورزید و نه این که آن را صرفاً به "آغاز کننده" تقلــــیل دهــــد: «این جــــــنگ ادامـــۀ سیاست"انضمام" است، یعنی همانا سیاست فتح و تسخیر، سیاست دزدی کاپیتالیستی** **از سوی هر دو گروه** **درگیر جنگ، این که کدام یک از این دو دزد قبل از دیگری چاقو را کشیده، اهمیت چندانی ندارد. آغازگر بودن یک طرف نمی‌تواند دال بر ستم‌دیدگی طرف دیگر باشد.» (سازمان رهایی افغانستان- مقالۀ از مارکس تا مائو ـ صفحات 2 و 3)**

**این بحث "سازمان رهایی افغانستان" نه تنها تحریف واضح و روشن از آموزش لنین است، بلکه آن‌ها می‌خواهند از لنین چهره‌ای بسازند که با همه جنگ‌ها برخورد یــــک ســــــان داشتــــــه است. عموماً رویزیونیست‌ها با نام گرفتن از مارکس، لنین و مائو می‌خواهند که آن‌ها را برای کوبیدن مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم به کار برند و زیر این نام‌ها به موعظۀ انقیاد‌طلبانه بپردازند.**

**در این نقل‌قول به خوبی مشاهده می‌شود که "سازمان رهایی افغانستان" قویاً از ستم‌گری طالبان بر مردم افغانستان نام برده، اما هیچ اشاره‌ای به ستم‌گری اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی ندارد. مگر ستم‌گری طالبان بر مردم افغانستان از ستم‌گری اشغال‌گران و رژیم پوشالی بر مردم افغانستان بیش‌تر است؟ این مسئله به خوبی ماهیت ذاتی نویسنده و یا نـویـسـنـدگان مـقـالـه را بـه**

**نمایش می‌گذارد. این‌ها همان قدر از گرفتن نام اشغال و اشغال‌گر می‌گریزند که دزد از محل دزدی خود می‌گریزد.**

**به این گفتۀ لنین و توجیه "سازمان رهایی افغانستان" توجه کنید:**

**«برای مثال اگر فردا، مراکش به فرانسه اعلان جنگ دهد، هندوستان به انگلستان، ایران و چین به روسـیه و سـایـر نمـــــــونه‌ها از این گونه، چنین جنگ‌ها صرف‌نظر از این که کدام کشور مبادرت به آغاز جنگ کرده؛ عادلانه و دفاعی محسوب می‌شوند و هر سوسیالیستی خواهان پیروزی طرف ستم‌دیده، وابسته و نابرایر بر ستم‌گر، برده دارو قدرت‌های غارت‌گرخواهدبود.»**

**لنین در اینجا پیرامون جنگی صحبت دارد که یک طرف آن ملل ستم‌گر و طرف دیگر آن ملل ستم‌دیده قرار دارند. اما "سازمان رهایی افغانستان"برای این که نیات متقلبانۀ خود را بپوشاند می‌خواهد بحث لنین را تحریف نموده و به این ترتیب جنگ مقاومت طالبان را علیه اشغال‌گران نفی نماید. برای این تحریف ماهرانه به این گفتۀ لنین متوسل می‌شود:**

**«این جنگ ادامۀ سیاست"انضمام" است، یعنی همانا سیاست فتح و تسخیر، سیاست دزدی کاپیتالیستی** **از سوی هر دو گروه** **درگیر جنگ، این که کدام یک از این دو دزد قبل از دیگری چاقو را کشیده، اهمیت چندانی ندارد.» تاکید از ماست.**

**در این جا به وضوح دیده می‌شود که دو گفتۀ لنین، دو موضوع جداگانه را در بر می‌گیرد. اولی مربوط به جنگی است که قدرت‌های امپریالیستی بر کشورهای تحت‌ستم تحمیل می‌نمایند و دومی مربوط به جنگ بین دو قدرت امپریالیستی می‌باشد. در گفتۀ دوم، لنین از سیاست "انضمام" و "سیاست فتح و تسخیر" صحبت می‌نماید. امروز به وضوح دیده می‌شود که سیاست اشغال‌گران در افغانستان سیاست انضمام و سیاست فتح و تسخیر است. افغانستان را فتح و تسخیر نموده اند. همان طوری که سیاست انگلیس ها در قرن نوزدهم سیاست انضمام و سیاست فتح و تسخیر در افغانستان بود. تمام جنگ‌هایی که در طول 8 دهه علیه اشغال‌گران انگلیس در افغانستان صورت گرفت یک جنگ مقاومت قسمی بود، همان طوری که جنگ علیه سوسیال امپریالیزم اشغال‌گر یک جنگ مقاومت ارتجاعی و قسمی بود. جنگ طالبان علیه نیروهای اشغال‌گر نیز یک جنگ مقاومت ارتجاعی و قسمی است. در هر سه جنگ (جنگ افغان ـ انگلیس، جنگ افغان ـ روسیه و جنگ افغان ـ امریکا)  به خوبی می‌توان دید که سیاست جنگ علیه اشغال‌گران نه سیاست انضمام بوده و نه سیاست فتح و تسخیر کدام کشور بیگانه، بل‌که سیاست جدایی افغانستان از زیر سلطۀ اشغال‌گران بوده و می‌باشد، لذا این حق از دیدگاه مارکسیزم ـ لنینیزم ـ مائوئیزم به رسمیت شناخته شده است که هیچ کس نباید منکر آن باشد. هر خواننده به خوبی می‌تواند ماهیت تقلب‌کارانۀ "سازمان رهایی افغانستان" را درک نماید. لنین به صراحت اعلام می‌دارد که از شروع هر جنگی که از طرف ملل ستم‌دیده باشد استقبال می‌نماید.**

**«حزب ما واهمه‌ای ندارد که آشکارا اعلام نماید که شروع هر جنگ یا قیامی را از ناحیۀ آیرلندی‌ها علیه انگلستان، مراکش، الجزیره یا تونس علیه فرانسه، تریپولیس علیه ایتالیا، اوکراین، ایران یا چین علیه روسیه و غیره استقبال خواهد کرد.» [ از: "نامۀ سر گشاده به بوریس سووارین"- نیمه دوم دسامبر1916]**

**بحث "سازمان رهایی افغانستان" به خوبی بیان‌گر آنست که از نظر این سازمان فرقی بین ملل ستم‌گر و ستم‌دیده وجود ندارد و هر دو با هم برابر اند و این تحریف ماهرانه را می‌خواهد برچسب لنینیزم بزند. در حالی که لنین جهان را به ملل ستم‌گر و ستم‌کش تقسیم نموده و به همان علت که از جنگ مراکش علیه فرانسه و جنگ هندوستان علیه انگلستان و از جنگ ایران و چین علیه روسیه حمایت نموده آن را یک جنگ عادلانه و دفاعی محسوب نموده است.**

**این سازمان برای مشروعیت بخشیدن به اشغال افغانستان مثال جنگ ایران و عراق را می‌آورد و از روی آن جنگ نتیجه می‌گیرد که جنگ در افغانستان کنونی فرقی با آن ندارد.**

**این نادانی محض است که حملۀ 52 قدرت امپریالیستی به رهبری امپریالیزم امریکا بر افغانستان با حملۀ عراق برایران مقایسه گردد.**  
 **جنگ ایران و عراق واقعاً یک جنگ ارتجاعی غارت‌گرانه بود. هر دو قدرت ارتجاعی به منظور تحکیم مواضع خویش و درهم کوبیدن توده‌های زحمت‌کش و نیروهای انقلابی در هر دو کشور جنگ را آغاز و رهبری نمودند. هر دو قدرت، از جملۀ قدرت‌های وابسته به امپریالیزم بودند و هیچ یک از آن دو قدرت امپریالیستی نیرومند نبود که بتواند دیگری را ببلعد. اما قدرت‌های اشغال‌گر امپریالیستی به رهبری امپریالیزم امریکا قدرت‌مند و اشغال‌گرند و افغانستان و عراق را بلعیدند. مقاومت علیه اشغال‌گران در کشورهای مستعمره جنگ دفاعی است. آیا "سازمان رهایی افغانستان" می‌تواند از حق ملت مظلوم فلسطین به بهانۀ این که "حماس" آن را رهبری می‌کند دفاع ننماید؟ آیا ملت مظلوم فلسطین به خاطر این که "حماس"آن را رهبری می‌کند حق ندارد از زیر سلطۀ اسرائیل نجات یابد و دولت مستقل خود را بسازد؟**

**گردد.**

**نیروهای کمونیست (مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست)  خواهان شکست اشغال‌گران در افغانستان و بقیه کشورهای مستعمره اند و لو این که نیروهای کمونیست آن کشورها ضعیف بوده و نتوانند در جنگ شرکت نمایند.**

**اعتقاد ما این‌است که جنگ طالبان در افغانستان یک جنگ مقاومت ارتجاعی قسمی (در مورد جنگ قسمی فوقاً صحبت نموده ایم و نیاز به تفصیل ندارد) در مقابل اشغال‌گران امپریالیست می‌باشد. و اما، ما تلاش می‌کنیم که جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی و هم‌چنان اشغال‌گران مرتجع داعشی را برپاکنیم و پیش ببریم. حتی در صورتی که موفق به برپایی چنین جنگی هم نشویم خواهان شکست اشغال‌گران و جدایی افغانستان از زیر سلطه اشغال‌گران می‌باشیم، نه تحکیم قدرتشان.فقط اپورتونیست‌ها، انقیادطلبان، تسلیمی‌ها، تسلیم‌طلبان و خاینین ملی خواهان شکست جنگ مقاومت قسمی و تحکیم نیروهای اشغال‌گر در افغانستان می‌باشــند. امــــروز "ســــازمان رهایی افغانستان" در این صف قرار گرفته است.**

**در اینجا گفتۀ مفصل لنین در مورد "دو گروه محارب"  را ذکر می‌کنیم تا خواننده به خوبی درک نماید که هدف لنین از "دو گروه" محاربی که از یکدیگر فرقی ندارند و هر دو سیاست دزدی امپریالیستی را تعقیب می‌کنند کیانند؟**

**«جنگ اروپا که دولت‌ها و احزاب بورژوازی کلیه کشورها طی ده‌ها سال در تدارک آن بودند درگرفت. افزایش تسلیحات، حدت فوق‌العادۀ مبارزه برای تحصیل بازار در مرحلۀ نوین یعنی مرحلۀ امپریالیستی تکامل سرمایه‌داری کشورهای پیش‌رو و منافع خاندان‌های سلطنتی عقب‌مانده‌ترین کشورهای اروپای خاوری، ناگزیر می‌بایست به این جنگ منجر می‌شد و منجر هم شد. تصرف اراضی، منقاد نمودن ملت‌های بیگانه، خانه خراب ساختن ملت رقیب، غارت ثروت‌های آن، منحرف نمودن توجۀ توده‌های رنجبر از بحران‌های سیاسی داخلی روسیه و آلمان و انگلستان و سایر کشورها، جدایی انداختن بین کارگران و تحمیق آنان با اکاذیب ملت پرستانه، نابود ساختن پیش‌آهنگ آن‌ها به منظور تضعیف جنبش انقلابی پرولتاریا ـ چنین است یگانه مضمون واقعی و معنی و مفهوم جنگ فعلی.**

**وظیفه‌ایکه در برابر سوسیال‌دموکراسی قرار دارد قبل از همه این است که این معنی حقیقی جنگ را آشکار نماید واکاذیب سفسط‌ه جویی و عبارت‌پردازی‌های "میهن پرستانه"ای را که طبقات حکم‌فرما یعنی ملاکان و بورژوازی برای مدافعه از جنگ اشاعه می‌دهند بی‌رحمانه فاش سازد.**

**در رأس یک گروه از ملت‌های محارب، بورژوازی آلمان قرار دارد. این بورژوازی طبقۀ کارگر و توده‌های رنج‌بر را تحمیق نموده اطمینان می‌دهد که به خاطر دفاع از میهن، به خاطر آزادی و فرهنگ، به خاطر رهایی ملت‌هایی که مورد ستم تزاریزم قرار گرفته اند و به منظور برچیدن بساط ارتجاع تزاریزم می‌جنگد. ولی همین بورژوازی که در برابر یونکرهای پروس که ویلهلم دوم در رأس آنانست چاکرانه جبهه به زمین می‌ساید، در عمل همیشه صدیق‌ترین متفق تزاریزم و دشمن انقلابی کارگران و دهقانان روسیه بوده است. اعم از این که عاقبت جنگ هر چه باشد این بورژوازی در عمل به اتفاق یونکرها تمام مساعی خود را در روسیه صرف پشتی‌بانی از سلطنت تزاری علیه انقلاب خواهد نمود و در عمل، بورژوازی آلمان بر ضد صربستان به لشکرکشی غارت‌گرانه‌ای دست زده می‌خواهد آن را منقاد خود سازد و انقلاب ملی اسلاوهای جنوبی را خفه کند و در عین‌حال قسمت عمده‌ای از قوای جنگی خود را علیه کشورهای آزادتر یعنی بلژیک و فرانسه گسیل می‌دارد تا رقیب ثروت‌مندتر خود را مورد غارت قرار دهد. بورژوازی آلمان، که افسانه‌بافی ‌کرده می‌گوید جنگ از جانب وی جنبۀ تدافعی دارد در عمل با استفاده از آخرین تکامل تکنیک جنگی خود و پیشی گرفتن بر برنامه‌های تسلیحاتی جدیدی که روسیه و فرانسه در نظر داشته اند و در باره اش تصمیم گرفته بودند، از نظر خود مناسب‌ترین موقع را برای جنگ انتخاب کرد.**

**در رأس گروه دیگر ملت‌های محارب ـ بورژوازی انگلیس و فرانسه قرار دارد که طبقۀ کارگر و توده‌های زحمت‌کش را تحمیق می‌کند و اطمینان می‌دهد که در راه میهن، در راه آزادی و فرهنگ بر ضد میلیتاریزم و استبداد آلمان می‌جنگد. ولی در عمل این بورژوازی دیر زمانی است ارتش تزاریزم روسیه، این ارتجاعی‌ترین و وحشیانه‌ترین رژیم سلطنتی اروپا را با میلیاردهای خود اجیر نموده و برای هجوم بر ضد آلمان آماده ساخته است.... این دو گروه کشورهای محارب هیچ یک از لحاظ غارت‌گری، درنده‌خویی و قساوت بی‌پایان خود در این جنگ، از دیگری دست‌کمی ندارد...» (لنین ـ مجموع منتخب آثار در دو جلد ـ جلد اول ـ قسمت دوم ـ صفحۀ 465 ـ 466 و 467) تأکیدات از ماست.**

**این نقل‌قول بلند‌بالای لنین را به این خاطر در این جا آوردیم تا برای خواننده دقیقاً مشخص شود که هدف لنین از دو گروه محارب که در رأس جنگ قرار دارند و در قساوت و درندگی از یک‌دیگر فرقی ندارند کیانند. در مطلب نقل شدۀ فوق‌الذکر به خوبی مشاهده می‌شود که هدف لنین از دو گروه محارب غارت‌گر از یک‌طرف گروه تحت رهبری آلمان و از طرف دیگر گروه تحت رهبری انگلیس و فرانسه می‌باشد. دقیقاً هر دو گروه برای «تصرف اراضی، منقاد نمودن ملت‌های بیگانه و خانه خراب ساختن ملت رقیب» جنگ را راه‌اندازی نموده بودند.**

**طوری که بیان گردید هدف "سازمان رهایی افغانستان" به استناد به چنین نقل‌قول‌هایی از یک طرف آن است که از مارکسیزم ـ لنینیزم- اندیشۀ مائوتسه‌دون (مائوئیزم) فقط کاریکاتوری بسازد و بگوید که لنین تفاوتی میان جنگ‌ها قایل نبوده است و از طرف دیگر می‌خواهد با اکاذیب سفسطه‌جویانه و عبارت‌پردازی بی‌سروته این را وانمود سازد که اشغال‌گران به خاطر "آزادی زنان از چنگال ستم طالبانی" و "مبارزه علیه تروریزم" در این کشور تشریف‌فرما شده اند تا بساط "ارتجاع طالبی" را برچینند. به این شکل جنگ طالبان را تعرضی و جنگ اشغال‌گران را تدافعی جا ‌زند.**

**هـــــر انــــدازه که "سازمــــان رهایی افغانـــــستان" بـــخواهد با سفسطه‌جویی شوونیزم عظمت‌طلبانۀ اشغال‌گران را عامل نجات ملت افغانستان وانمود سازد، به همان نسبت وظیفۀ نیروهای انقلابی و مائوئیست در دفاع از جنگ مقاومت و به خصوص مقاومت ملی مردمی و انقلابی و افشاء اکاذیب و سفسطه‌جویی انقیادطلبانه مبرم‌تر و عاجل‌تر می‌گردد.**

**نادانی محض خواهد بود که جنگ کنونی افغانستان را با جنگ دو کشور امپریالیستی و یا جنگ ایران و عراق مقایسه نمود و از ایـن زاویه در مورد جنگ افغانستان قضاوت نمود.**

**این بحث "سازمان رهایی افغانستان" که جنگ مقاومت قسمی طالبان را عین جنگ اشغال‌گرانه امپریالیست‌های اشغال‌گر در افغانستان وانمود می‌سازد تازگی ندارد. زمانی که لنین بحث "حق ملل در تعیین سرنوشت سیاسی خویش" را مطرح نمود، روزالوکزامبورک علیه این بحث ایستاد و گفت که در عصر امپریالیزم وقوع جنگ‌های ملی امکان‌پذیر نیست، زیرا هر جنگ ملی به دخالت دولت دیگر امپریالیستی منجر می‌گردد. لنین در این باره می‌نویسد:**

**«... ما ستم‌گران امپریالیستی اکثریت ملت‌های جهان با شوونیزم پلید اروپایی ذاتی خود آن چه را "جنگ مستعمراتی" می‌نامیم اغلب همان جنگ‌های ملی یا قـــــــیام‌های مــــــلی این مـــــــــلل ستم‌کش است...  "یونیوس" که در جزوۀ خود از "تزهای" نام‌برده دفاع می‌نماید، می‌گوید در عصر امپریالیزم هر نوع جنگ ملی بر ضد یکی از دولت‌های معظم سرمایه داری به دخالت دولت دیگری منجر می‌شود که با اولی رقابت می‌کند و خود نیز دولت معظم امپریالیستی است و بدین طریق هر جنگ ملی به جنگ امپریالیستی مبدل می‌گردد. ولی این برهان هم نادرست است. چنین چیزی ممکن است، ولی نه همیشه. بسیاری از جنگ‌های مستعمراتی در سال‌های 1900 ـ 1914 از طریق دیگری به وقوع پیوسته اند. و اصولاً خنده آور است اگر بگوییم مثلاً پس از جنگ فعلی، چنان‌چه در نتیجۀ آن کشورهای محارب به کلی از پا در آیند "ممکن نیست" "هیچ گونه" جنگ ملی ترقی‌خواهانه و انقلابی از طرف مثلاً چین به اتفاق هندوستان، ایران، سیام و غیره بر ضد دول معظم به وقوع پیوندد.**

**نفی هر نوع امکان وقوع جنگ‌های ملی در شرایط امپریالیزم از لحاظ تیوری غلط، از لحاظ تاریخی اشتباه آشکار و از لحاظ عملی برابر است با شوونیزم اروپایی: ما که متعلق به ملت‌هایی هستیم که صدها میلیون از افراد اروپا، افریقا، آسیا و غیره در چنگ ستم آن‌هاست نباید به ملت‌های ستم‌کش بگوئیم که جنگ آن‌ها بر ضد ملت‌های "ما" غیرممکن است.» [از "برنامۀ جنگی انقلاب پرولتاریائی"- سپتامبر 1916- تأکید از لنین است]**

**وقتی ما این بحث‌ها را به میان می‌کشیم "سازمان رهایی افغانستان" ما را متهم می‌کند که این‌ها در جنگ کنونی افغانستان سیاست‌های مطرح شده در جنگ را نمی‌بینند و برای ایشان «سیاست نهفته در پشت جنگ مطرح نیست زیرا "آغاز کنندۀ حمله" خود نشان می‌دهد که چرا جنگ برپا شده و همین کافیست دریابیم که یک کشور کوچک مستعمره بوده و کشور دیگر قدرتی امپریالیستی و علاوتاً باید به رژیم‌های کشورهای تحت ستم مذکور توجه نمود تا به وضعیت جنبش توده ها.» (همان مقاله ـ صفحۀ 3 و 4)**

**حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به‌تر از هر سازمان و به خصوص "سازمان رهایی افغانستان" "سیاست نهفته در پشت جنگ" را درک نموده و تحلیل و تجزیه نموده است. حزب ما به خوبی می‌داند که در طول تاریخ هیچ جنگی نبوده که فاقد خصلت سیاسی بوده باشد. هرگاه به جنگ‌های تاریخ افغانستان نظری بیافکنیم به خوبی می‌توانیم سیاست‌های پشت این جنگ‌ها را ببینیم.**

**بعــــد از اشــــــــــغال افغانستان توسط اشغال‌گران انگلیس، سیاست استعمار انگلیس در جنگ تحمیلی در افغانستان سیاست فتح و تسخیر کشور بیگانه و به انقیاد در آوردن مردمان این کشور بود. جنگی که علیه انگلیس ها (جنگ اول الی سوم افغان- انگلیس) به وقوع پیوست جنگ تدافعی به خاطر جدایی این کشور از سلطۀ بیگانه بود. چنین بود جنگ تحمیلی سوسیال‌امپریالیزم شوروی و جنگ مقاومت علیه سوسیال‌امپریالیزم شوروی. لنین در این مورد می‌نویسد:**

**«هر جنگی ادامۀ سیاست با وسایل دیگر است. ادامۀ سیاست رهائی ملی در مستعمرات ضرورتاً جنگ‌های ملی مستعمرات علیه امپریالیزم خواهد بود.» (در بـــــارۀ جــــــزوۀ یونیــــــوس- روزالوکزامبورک ـ ژوئیۀ 1918ـ تأکیدات روی کلمـــــــــــات از لنــــــــــین است)**  
**جنگ چه وقت درمی‌گیرد؟ وقتی سیاست تا مرحله‌ای رشد نماید که دیگر نتواند مثل گذشته پیش برود. در چنین حالتی جنگ درمی‌گیرد. مثلا حینی که اشغال‌گران امپریالیست برای وابسته نمودن کامل افغانستان طالبان را بر اریکۀ قدرت رساندند و توقع داشتند تا از این طریق بتوانند بر آسیای‌میانه و خاور‌میانه و به خصوص ایران اهداف شوم شان را پیاده نمایند، اما بعد از مدتی به این اهداف نرسیدند و متوجه شدند که برای رسیدن به این هدف باید دست‌پرورده‌های خود را دور بریزند و دست‌پرورده‌های دیگری را بر اریکۀ قدرت برسانند. در چنین شرایطی بود که جنگ اشغال‌گرانه و تحمیلی در افغانستان در گرفت. سیاست نهفته در پشت این جنگ اشغال‌گرانه و تحمیلی فتح و تسخیر و به مستعمره کشاندن کامل افغانستان بود. این وضعیت چند سال ادامه یافت. بعد از چند سال طالبان توانستند دوباره خود را جمع‌وجور نمایند و علیه اشغال‌گران به مقاومت بپردازند. سیاستی که پشت این مقاومت نهفته است سیاست فتح و تسخیر کشور بیگانه نیست، بلکه سیاست جدا نمودن افغانستان از زیر سلطۀ اشغال‌گران امپریالیست و ایجاد یک کشور نیمه مستعمره ـ نیمه فیودالی است. یا به عبارت دیگر ایجاد یک کشور نیمه مستعمره ـ نیمه فیودالی وابسته به امپریالیزم. ما بارها این مطلب را در ارگان نشراتی حزب به صورت مفصل تشریح نموده ایم.**

**حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از همان زمان ایجاد مقاومت طالبان علیه اشغال‌گران امپریالیست، این مقاومت را به عنوان یک مقاومت قسمی بررسی نموده و صراحتاً بیان نموده که این جنگ هیچ‌گاه مقاومت انقلابی همه‌جانبه نبوده و راه نجات توده‌ها نیست. بناءً پیروزی این مقاومت در چشم‌رس نمی‌باشد و اگر احیاناً به پیروزی هم برسد چیزی به‌تر از امارت اسلامی قبلی‌ شان نخواهد بود.**

**در  شمارۀ 15 شعلۀ جاویدِ دور چهارم در بارۀ ماهیت طالبان و ماهیت جنگ طالبان چنین می‌خوانیم:**

**«3ـ گرچه این درست است که جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده در ظرف بیش‌تر از یک‌ونیم دهۀ گذشته ضربات کاری ای بر نیروهای اشغال‌گر امپریالیست و رژیم پوشالی وارد کرده و طولانی‌ترین جنگ ایالات متحدۀ امریکا در خارج از آن کشور را رقم زده است. اما به دلیل این‌که رهبری این جنگ در طول این مدت به دست طالبان یعنی یک نیروی ارتجاعی فیودالی- بورژواکمپرادوری آغشته به شوونیزم غلیظ ملیتی و جنسیتی قرار داشته است، جنگ مذکور تا حال نتوانسته است ظرفیت تام‌وتمام مردمان کشور ما را در مقاومت ملی تبارز دهد....**

**ب –  مقاومت طالبان از لحاظ خواست استقلال‌خواهی ناقص یعنی خواست تبدیل حالت مستعمراتی افغانستان به حالت نیمه مستعمراتی یک مقاومت قسمی و ناپیگیر است. قسمی بودن و ناپیگیر بودن این مقاومت قبل از همه به ماهیت طبقاتی فیودالی- بورژواکمپرادوری طالبان مربوط است. این ماهیت باعث می‌گردد که افق دید و مشی سیاسی طالبان در مجموع از دایره و چهارچوب مناسبات امپریالیستی- ارتجاعی بین‌المللی کنونی فراتر نرود و خواست‌های شان در محدودۀ نظام حاکم جهانی قید بماند. در واقع در جهان کنونی مناسبات ارتجاعی نیمه فیودالی مستقل از امپریالیزم نمی‌تواند وجود داشته باشد، بلکه این مناسبات فقط در شرایط مستعمراتی یا نیمه‌مستعمراتی می‌تواند موجود باشد.**

**درین‌جا منظور این نیست که طالبان به‌جای حالت مستعمراتی افغانستان صرفاً در آینده خواهان یک حالت نیمه مستعمراتی برای کشور هستند، بلکه هم اکنون نیز در مناطق پای‌گاهی شان در صدد برقراری مناسبات مستقلانۀ حقیقی و همه‌جانبه نیستند بل‌که فقط موجودیت نظامیان اشغال‌گر و پوشالی را درین مناطق نمی‌خواهند و غیر از آن به هیچ تلاشی برای برهم زدن مناسبات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و حتی فرهنگی حاکم ارتجاعی، که با رشته‌های متعدد در پیوند با مناسبات امپریالیستی اشغال‌گرانۀ حاکم قرار دارد، و پایه‌ریزی مناسبات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حقیقتاً مستقل و حقیقتاً ملی نمی‌پردازند.»**

**بگـــــذار ایدیولوگ‌های بورژوازی امپریالیستی بگویند این‌ها «سیاست نهفته در پشت جنگ» را درک نمی‌کنند و به این بهانه سیاست جنگ‌افروزانۀ تحمیلی اشغال‌گران را موَجه جلوه دهند و مقاومت قسمی طالبان را جنگ امپریالیستی جا بزنند.**

**"سازمان رهایی افغانستان" در صفحۀ اول مقاله‌اش می‌گوید که مارکس و انگلس مخالف «با جنبش‌های چکسلواکیه و اسلاوهای جنوبی که بر آن‌ها طبقات پیش‌سرمایه‌داری مسلط بودند و توسط تزاریزم برای تقویت و توسعۀ استبداد روسی به کار گرفته می‌شدند» بودند. تاکید از ماست.**

**در مطلب فوق که از لنین نقل کردیم او به صورت واضح و روشن گفته که:**

**«در عمل، بورژوازی آلمان بر ضد صربستان به لشکرکشی غارت‌گرانه‌ای دست زده می‌خواهد آن را منقاد خود سازد و انقلاب ملی اسلاوهای جنوبی را خفه کند.» (تاکید از ماست)**

**در این جا به خوبی دیده می‌شود که لنین نه تنها از جنبش اسلاوهای جنوبی دفاع نموده، بل‌که جنبش‌شان را انقلاب ملی خوانده است.**

**طوری که قبلاً گفتیم "سازمان رهایی افغانستان" برای مشوب ساختن ذهن نسل جوان و مشروعیت بخشیدن به اشغال افغانستان  به گفته‌هایی از مارکس و انگلس در زمان رقابت آزاد که بورژوازی مترقی بوده استناد می‌جوید که فعلاً از اعتبار ساقط است.**

**چرا "سازمان رهایی افغانستان" به گفته‌هایی که در شرایط فعلی فاقد اعتبار است اتکا می‌نماید؟ دلیلش واضح و روشن است، این سازمـان می‌خواهد با استناد به چنین نقل‌قول‌هایی نسل جوان را بفریبد و جنگ مقاومت قسمی طالبان علیه اشغال‌گران را کاملاً فاقد اعتبار اعلان کند و از این طریق به جنگ اشغال‌گرانۀ تحمیلی جنبۀ مترقی بدهد و انقیاد‌طلبی را بیش‌تر از پـــــــیش دامـــــــــن بـــــزند.**  
**امروز به خوبی مشاهده می‌کنیم که بورژوازی "متمدن" و "مترقی" امپریالیستی، افغانستان را اشغال نموده و با رژیم دست‌نشاندۀ خودش در آن قرار دادهای تحمیلی به خاطر حفظ و تداوم اشغال کشور بسته است.**

**هر گاه کسی علیه اشغال بایستد و قراردادهای تحمیلی را نامشروع بخواند و توده‌ها را برای قیام علیه اشغال‌گران دعوت نماید، آن وقت است که فریاد بورژوازی "متمدن" امپریالیستی در بارۀ "تمدن"، "نظم"، "فرهنگ" و "میهن" بلند می‌شود و به اتفاق رژیم‌های پوشالی با توپ و تانگ و بمب افگن‌ها به سرکوب می‌پردازد. ما شاهد چنین سرکوب‌گری‌های اشغال‌گرانه از سال‌های 1839 تا 1919 و از 1357 تا بیرون شدن اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیزم شوروی و سقوط رژیم دست‌نشانده و هم‌چنان از سال 2001 تا کنون می‌باشیم. در هر سه دورۀ اشغال به خوبی دیده می‌شود که اشغال‌گران استعمارگر، سوسیال‌امپریالیست و امپریالیست «از کلیه نظامات عقب‌مانده و زوال یابندۀ قرون وسطایی پشتی‌بانی» و حمایت نموده اند.**

**شکی نیست که چهار دهه جنگ در افغانستان توده‌ها را تعلیم داده است و تعلیم خواهد داد، مسئله‌ای که در چنین شرایطی در مقابل ما قرار دارد، این است که آیا ما خواهیم توانست آموزش انقلابی خود را در پیوند تنگاتنگ با توده‌های زحمت‌کش به نیروی مادی بدل نماییم و جنگ مقاومت ملی و مردمی و انقلابی علیـــــه اشـــــغال‌گران امــپریالیست، رژیم دست‌نشانده و اشغال‌گران مرتجع داعشی برپا نماییم و به پیش بریم؟**

**حزب کمونیست(مائوئیست) افغانستان تمام مساعی خود را همیشه متوجه این هدف عالی ساخته و به طور مرتب و منظم به کارهای تبلیغی و ترویجی در این زمینه پرداخته است. حزب ما معتقد است که این کار هم‌واره ضروریست و باید برای تشکل و تربیت توده‌ها به طور جدی کار نماییم.**

**در شرایطی که افغانستان مورد تهاجم اشغال‌گران قرار گرفته و کشور ما به اشغال شان در آمده است مرکز ثقل عمدۀ سیاسی این تربیت و تشکل در کجا باید قرار گیرد؟ در هم‌نوایی با اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده و ساختن احزاب علنی راجستر شده و یـا ایـن کـه در ساختن حزب مخفی، ایجاد ارتش انقلابی  و جبهۀ متحد ملی؟**

**آن‌هایی که می‌خواهند اشغال کشور را مشروعیت قانونی بخشند مانند"سازمان رهایی ..." و "حزب آزادی‌خواهان مردم..." سیاست**

**اولی را برگزیده اند. اما حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به خاطر تدارک و برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، سیاست دومی را برگزیده است و معتقد است که بدون برگزیدن این شیوه نه می‌توان پیوند تنگاتنگ با توده‌ها حاصل نمود و آن‌ها را با روح انقلابی آموزش داد و نه می‌توان جنگ مقاومت پی‌گیر و اصولی علیه دشمنان عمدۀ کشور برپا نموده و پیش برد. ایدیولوگ‌های بورژوازی به خوبی این موضوع را درک می‌کنند. به همین جهت است  که برای شکل‌های علنی اهمیت قایل اند و آن را ستایش می‌کنند.**

**در شرایط کنونی افغانستان هیچ چیز خطرناک‌تر از آن نیست که وظیفۀ عمدۀ مبارزاتی به فراموشی سپرده شود و از اهمیت شعارهای تاکتیکی از لحاظ اصولی در این محور کاسته شود. فراموشی وظیفۀ عمدۀ مبارزاتی و فراموش نمودن شعارهای تاکتیکی اصولی بر محور این وظیفه، تسلیم‌طلبی و پشت نمودن به منافع حقیقی طبقۀ کارگر است.**

**تعیین وظیفۀ عمدۀ مبارزاتی و تدوین استراتیژی و تاکتیک صحیح و اصولی برای حزبی که می‌خواهد پرولتاریا و توده‌های زحمت‌کش را طبق روح و اصول کمونیزم (مارکسیزم ـ لنینیزم ـ مائوئیزم) رهبری نماید، نه این که از دنبال حوادث گام بردارد، حایز نهایت اهمیت است. اساس‌نامۀ حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان دقیق‌ترین و سنجیده‌ترین بیان این نظرات را ارائه نموده است. ما با صراحت می‌گوییم که در اساس‌نامۀ حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان هیچ گونه ابهامی وجود ندارد و در آن استراتیژی و تاکتیک حزب به طور واضح و روشن و دقیق بیان گردیده است. وارسی اساس‌نامۀ حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در شرایط کنونی از نقطۀ نظر اصول مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی برای کسانی که نیاز عاجل مبارزاتی را درک نموده و می‌خواهند موجبات وحدت اصولی رزمنده را عملاً فراهم نمایند و نمی‌خواهند به دادن پند و اندرز اکتفا ورزند ضروری است. ادامه دارد**

پیام‌های کمیته‌های منطقوی حزبی به مناسبت تدویر موفقانه پولینوم پنجم حزب کمونیست « مائویست »افغانستان

پیام‌ها

**تایید کامل**

**فیصله‌های پولینوم پنجم کمیتۀ مرکزی حزب کمونیست (مِائوئیست) افغانستان**

**به " د. س. ک. م. ح. ک. م. ا.":**

**درودهای گرم و صمیمانه نثارتان باد!**

**تدویر موفقانۀ پنجمین پولینوم کمیتۀ مرکزی حزب خود را صمیمانه شادباش می‌گوییم و در دفاع و تحقق عملی فیصله‌های به عمل آمده خود را مکلف می‌دانیم و با تعهد هرچه راسخ‌تر به خاطر اجرای فیصله‌ها در پراتیک عملی مبارزاتی مصممانه به پیش خواهیم رفت.**

**ما نیک می‌دانیم که:‌**

**«‌در کشورهای مستعمراتی- نیمه فیودالی و نیمه فیودالی- نیمه مستعمراتی مثل افغانستان، انقلاب دموکراتیک نوین مرحلۀ اول انقلاب است که با آغاز جنگ خلق و ایجاد اولین مناطق پای‌گاهی انقلابی عملاً آغاز می‌گردد. کسب قدرت سرتاسری در کشور به مفهوم آغاز انقلاب دموکراتیک نوین در کشور نیست، بل‌که به مفهوم تکمیل شدن آن است. این امر نه تنها در شرایط نیمه فیودالی- نیمه مستعمراتی بل‌که در شرایط مستعمراتی- نیمه فیودالی نیز صادق است.**

**مشخصاً در شرایط کنونی نیز که ما مبارزات تدارکی برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقـاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران امپریالیست، رژیم پوشالی و اشغال‌گران مرتجع داعشی را پیش می‌بریم، باید این موضوع برای ما روشن باشد. در واقع منظور از برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی به مثابۀ شکل**

**مشخص کنونی جنگ خلق در افغانستان این است که این جنگ بای زیر مراحل نبرد برای انقلاب دموکرتیک نوین در کشور رقم بخورد و از همان آغازِ این جنگ و پایه‌ریزی مناطق پای‌گاهی انقلابی مبارزات انقلابی برای سرنگونی عملی مناسبات مستعمراتی- نیمه فیودالی در عرصه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آغاز گردد. در غیر آن جنگ مقاومتِ تحت رهبری ما با جنگ مقاومت ارتجاعی تحت رهبری طالبان فقط تفاوت‌های لفظی و حداکثر ریفورمیستی خواهد داشت و در واقع جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی نخواهد بود.**

**البته این نکته روشن است که در شرایط اشغال کشور این مبارزات انقلابی باید تابع مبارزه علیه دشمنِ عمده باشد و این موضوع خواهی نخواهی محدودیت‌هایی بر این مبارزات تحمیل می‌نماید. اما در نظر نگرفتن مطلق آن و اهمیت لازم و ضروری آن مبارزات را کلاً به فراموشی سپردن، نه تنها جنگ ما، و اکنون مبارزات تدارکی برای برپایی و پیش‌برد آن، را مضمون ملی- دموکراتیک کهن خواهد بخشید، بل‌که در نهایت خود جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی و مقدم بر آن مبارزات تدارکی برای برپایی و پیش‌برد آن را نیز زیان خواهد رساند.» (کمونیست 22 – صفحۀ 13)"**

**بدین اساس است که با تکیه بر فیصله‌های به عمل آمدۀ پنجمین پولینوم کمیتۀ مرکزی حزب، خود را مکلف می‌دانیم که با قاطعیت تمام، فیصله‌های به عمل آمده را نه تنها مورد تایید کامل قرار دهیم بل‌که در تحقق عملی آن هرچه جدی‌تر بکوشیم تا مطابق آن بتوانیم مبارزات انقلابی خود را با گام‌های استوارتر از قبل، هرچه بیش‌تر و وسیع‌تر دامن زنیم.**

**زنده باد حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان!**

**کـمـیـتـۀ مـنـطـقـوی شـمـاره اول**

**15 سنبله 1398 (6 سپتامبر 2019)**

**و اشغال‌گران مرتجع داعشی را پیش می‌بریم، باید این موضوع برای ما روشن باشد. در واقع منظور از برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی به مثابۀ شکل مشخص کنونی جنگ خلق در افغانستان این است که این جنگ باید به عنوان یکی از زیر مراحل نبرد برای انقلاب دموکرتیک نوین در کشور رقم بخورد و از همان آغازِ این جنگ و پایه‌ریزی مناطق پای‌گاهی انقلابی مبارزات انقلابی برای سرنگونی عملی مناسبات مستعمراتی- نیمه فیودالی در عرصه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آغاز گردد. در غیر آن جنگ مقاومتِ تحت رهبری ما با جنگ مقاومت ارتجاعی تحت رهبری طالبان فقط تفاوت‌های لفظی و حداکثر ریفورمیستی خواهد داشت و در واقع جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی نخواهد بود.**

**البته این نکته روشن است که در شرایط اشغال کشور این مبارزات انقلابی باید تابع مبارزه علیه دشمنِ عمده باشد و این موضوع خواهی نخواهی محدودیت‌هایی بر این مبارزات تحمیل می‌نماید. اما در نظر نگرفتن مطلق آن و اهمیت لازم و ضروری آن مبارزات را کلاً به فراموشی سپردن، نه تنها جنگ ما، و اکنون مبارزات تدارکی برای برپایی و پیش‌برد آن، را مضمون ملی- دموکراتیک کهن خواهد بخشید، بل‌که در نهایت خود جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی و مقدم بر آن مبارزات تدارکی برای برپایی و پیش‌برد آن را نیز زیان خواهد رساند.» (کمونیست 22 – صفحۀ 13)"**

**بدین اساس است که با تکیه بر فیصله‌های به عمل آمدۀ پنجمین پولینوم کمیتۀ مرکزی حزب، خود را مکلف می‌دانیم که با قاطعیت تمام، فیصله‌های به عمل آمده را نه تنها مورد تایید کامل قرار دهیم بل‌که در تحقق عملی آن هرچه جدی‌تر بکوشیم تا مطابق آن بتوانیم مبارزات انقلابی خود را با گام‌های استوارتر از قبل، هرچه بیش‌تر و وسیع‌تر دامن زنیم.**

**زنده باد حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان!**

**کـمـیـتـۀ مـنـطـقـوی شـمـاره اول**

**15 سنبله 1398 (6 سپتامبر 2019)**

**پـیـام حـمـایـت از**

**فیصله‌های پولینوم پنجم حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان**

**کمیتۀ منطقۀ دوم صمیمانه‌ترین درودهای رفیقانۀ خود را به رفقای "کمیتۀ مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان" می‌فرستد.**

**حزب ما از زمان ایجادش تا کنون علیه اشغال‌گران امپریالیست، رژیم پوشالی و اشغال‌گران داعشی و هم‌چنین علیه انواع و اشکال مختلف رویزیونیزم، تسلیمی و تسلیم‌طلبی مبارزه نموده و مبارزه علیه طالبان را در تابعیت از تضاد عمده به پیش برده و تلاش می‌ورزد که توده‌های ستم‌دیدۀ این دیار را در مبارزۀ قهرمانانه علیه اشغال‌گران امپریالیست و خاینین ملی دست‌نشاندۀ شان و اشغال‌گران داعشی رهبری نماید، می‌فرستد.**

**ما نیک می‌دانیم که در کشور مستعمره- نیمه فیودال افغانستان و در شرایط ضعف جنبش انقلابی کشور و حالت زار مردمان کشور، بردن خط انقلابی میان توده‌ها و مشخصاً نسل جوان کشور یکی از ضرورت‌های مبرم و نیاز عاجل مبارزاتی جنبش انقلابی کشور را در اوضاع کنونی کشور تشکیل می‌دهد. بدون بردن خط انقلابی میان توده‌ها و بسیج توده‌ها و مشخصاً نسل جوان کشور بر محور آن نمی‌توان اشغال‌گران امپریالیست و اشغال‌گران داعشی را از کشور بیرون راند، رژیم پوشالی را سرنگون نمود و انقلاب دموکراتیک نوین را به پیروزی رساند. ما یقین کامل داریم که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان یگانه حزبی است که از خط اصولی و انقلابی مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی بر خوردار بوده و با آن‌که موانع متعددی بر سر راه مبارزاتی اش قرار دارد، تلاش می‌ورزد تا همه موانع را عبور نموده و از مرحلۀ تدارک به مرحلۀ برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی گام بردارد.**

**بناءً کمیتۀ منطقۀ دوم بعد از مطالعۀ دقیق فیصله‌های پولینوم پنجم کمیتۀ مرکزی حزب کمونیست(مائوئیست) افغانستان ضمن استقبال از فیصله‌های انقلابی رفقا، حمایت همه جانبۀ خویش را از فیصله‌های حزب اعلان می‌دارد و خود را مکلف می‌داند تا با تمام قوت و توان در پیاده نمودن هر یک از فیصله‌ها جداً حرکت نماید‌.**

**با درودهای رفیقانه!**

**کـمـیـتـۀ مـنـطـقـۀ دوم**

**هفتم سنبله 1398 خورشیدی**

**به کمیتۀ مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان!**

**رفـقـای مـحـتـرم!**

**کمیتۀ منطقه‌یی سوم حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، هم از جانب خود و هم به نمایندگی از تمامی منسوبین حزب در منطقۀ سوم حزبی، درودهای گرم و آتشین خود را به تمامی اعضای کمیتۀ مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و تمامی منسوبین "حزب"، در داخل و خارجِ کشور، به خاطر تدویر مؤفقانۀ پنجمین پولینوم کمیتۀ مرکزی دوم "حزب"، تقدیم می‌نماید.**

**ما این مؤفقیت بزرگ "حزب" را به شما و تمامی منسوبین حزب، به شمول تمامی منسوبین حزب در واحد منطقه‌یی سوم حزبی، شادباش می‌گوییم. ما ضمن تأئید تمامی فیصله‌های "پولینوم"، به مثابۀ فیصله‌های اصولی، درست و به‌موقع، امیدواریم همه‌باهم و با عزم آنقلابی استوار بتوانیم در تعمیل فیصله‌های "پولینوم" با تمام قوت و توان مبارزاتی بکوشیم و حزب پرافتخار خود را به طرف گسترش و استحکام مبارزاتی بیش‌تر و بیش‌تر، در مسیر تطبیق اصولی، خلاقانه و شجاعانۀ استراتژی مبارزاتی حزب و در پیوند با آن اجرای تاکتیک‌های مبارزاتی حزب برای دست‌یابی به اهداف "حزب"، به پیش سوق دهیم.**

**همۀ ما نیک می‌دانیم که معضلۀ بزرگ حزب ما و کل جنبش انقلابی افغانستان این است که ما در میدان نبرد مقاومت ضد اشغال‌گران امپریالیست، رژیم دست‌نشانده و اشغال‌گران مرتجع داعشی حضور نداریم و حضور نیروهای طالبان در این میدان یک حضور انحصاری است. تا هر زمانی که ما نتوانیم خود را از این وضعیت نجات دهیم، مبارزه و مقاومت ما علیه دشمنان عمدۀ کشور و مردمان کشور یک مبارزه و مقاومت سیاسی صرف باقی خواهد ماند و نخواهد توانست به یک مبارزه و مقاومت همه جانبه بر محور جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی تکامل نماید.**

**بنابرین مسلم است که گسترش مبارزات حزب، به ویژه گسترش کاروپیکار توده‌یی حزب، در وضعیت مستعمراتی- نیمه فیودالی افغانستان، عمدتاً مستلزم گسترش مبارزات توده‌یی حزب در روستاها و مقدم بر آن مستلزم حضور حزب در مناطق روستایی است و ما باید کل قوت و توان مبارزاتی خود را عمدتاً به خاطر گسترش این مبارزات جهت‌ داده و به پیش سوق دهیم.**

**زنـده بـاد حـزب کـمـونـیـسـت (مـائـوئـیـسـت) افـغـانـسـتـان!**

**کـمـیـتـۀ مـنـطـقـه‌یـی سـوم حـزب کـمـونـیـسـت (مـائـوئـیـسـت) افـغـانـسـتـان**

**25 سنبلۀ 1398 خورشیدی**

**یقیه اعلامیه اول می از صفحه ۶۴ ....**

**این منازعات جدید به مثابۀ جنگ‌های تجارتی آغاز شد و سپس به طور فزاینده‌ای به سوی تضادهای جیو- استراتژیکِ سیاسی- نظامی چرخیده و منتج به ایجاد و توسعۀ جنگ‌های تجاوزکارانه، اشغال‌گرانه و نیابتی در کشورهای تحت سلطۀ امپریالیزم و هم‌چنان تا حد معینی پیش‌رفتِ گرایش به سوی یک جنگ جهانی جدید مستقیم میان امپریالیست‌ها برای تقسیم مجدد جهان گردیده است.**

**ژرف‌تر شدن و وسیع‌تر شدن بحران امپریالیستی به مفهوم سنگین‌ ساختن و وسیع‌ ساختن باراندازی امپریالیستی و ارتجاعی بالای پرولتاریا و توده‌های مردم است. این به معنای شگاف رو به افزایش میان ثروت چند کشور امپریالیستی معدود و فقر سه- چهارم بشریت در کشورهای تحت‌سلطۀ امپریالیزم و در داخل هر کشور میان طبقات حاکم و پرولتاریا، دهقانان و توده‌های تحت استثمار است.**

**این امر باعث حادتر شدن تضاد میان امپریالیزم و خلق‌ها و ملل تحت ستم جهان و هم‌چنان حادتر شدن تضاد میان بورژوازی امپریالیستی و پرولتاریا و توده‌های مردم در کشورهای امپریالیستی گردیده است.**

**سیاست‌های امپریالیزم وخامت کسب کـــرده و اثـــرات نظــــام را در مصایب زیست‌محیطی و طبیعی بیش‌تر و بیش‌تر فاجعه‌انگیز ساخته است.**

**در داخل کشورهای امپریالیستی گرایش به طرف فاشیزم و دیکتاتوری بی‌پرده پــــیش‌رفت می‌نمـــاید. در کشـــورهـــای تحت‌سلطۀ امپریالیزم، جایی که رژیم‌های حاکم همیشه ارتجاعی و نوکر قدرت‌های امپریالیستی بوده اند، توهمات در مورد حکومت‌های ملی، پوپولیستی و ضد امپریالیستی فرومی‌ریزد و دیکتاتوری‌ها با خصوصیات آشکار فاشیستی و نظامی در حال پیش‌رفت است. امپریالیزم یعنی بدبختی، ارتجاع و جنگ.**

**به طور روزافزونی ثابت می‌گردد که پیش‌رفت، غنا، دموکراسی و صلـح، حـفـاظـت از صـحـت و مـحـیـط زیـسـت در ناسازگاری با حاکمیت نظام امپریالیستی قرار دارد.**

**علیه این نظام و بحران آن پرولتاریا و خلق‌ها هم در کشورهای امپریالیستی و هم در کشورهای تحت سلطۀ امپریالیزم شورش می‌نمایند. شرایط عینی برای مبارزۀ طبقاتی، مبارزات آزادی‌بخـش مـلـی و جـنـگ خـلـق‌هـا حـدت بیش‌تری کسب می‌کند.**

**در سطح ذهنی، پرولتاریا و تشکلات مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی آن هنوز از لحاظ انکشاف استراتژی‌ها، تاکتیک‌ها و سازمان‌یابی‌های خود عقب‌افتادگی داشته و بر چالش‌های قرار گرفته توسط شرایط عینی، هم در کشورهای امپریالیستی و هم در کشورهای تحت سلطۀ امپریالیزم، بالادستی ندارند.**

**طبقات حاکمه در سراسر جهان به طور روزافزونی به فاشیزم، تحمیل نقشه‌‌ها و اقتدارشان بالای توده‌های مردم و هـم‌چنان منحرف ساختن نارضایتی‌ها و مقاومت‌های آنان، متوصل می‌شوند.**

**شورش‌های توده‌ها در کشورهای تحت سلطۀ امپریالیزم هنوز توسط بخش‌هایی که در قیدوبندهای این یا آن بخش از بورژوازی بزرگ، بورژوازی متوسط یا خرده‌بورژوازی یا حتی نیروهای فیودالی، یا این و آن قدرت امپریالیستی، قرار دارند رهبری می‌شوند و نمی‌توانند راه یک مبارزۀ انقلابی حقیقی برای دموکراسی نوین و سوسیالیزم را بیابند.**

**در کشورهای امپریالیستی، حتی با وجود ارتقای مبارزات مردمی، مانند فرانسه، عوام‌فریبی فاشیستی- پوپولیستی پیش‌رفت دارد و از امواج بزرگ پناهندگان، ایجاد شده توسط امپریالیزم، برای منحرف ساختن قهروخشم توده‌ها از جهت‌گیری به طرف نیروهای حاکمۀ**

**بورژوا به جهت‌گیری به طرف پناهندگان و تحریک جنگ میان فقرا، استفاده می‌نماید.**

**در این اوضاع ملی و جهانی، وظیفۀ نیروهای کمونیست، انقلابی و مترقی در جهان بسیار بزرگ است.**

**باید بر این حقیقت انکارناپذیر تأکید کرد که یگانه بدیل در مقابل بردگی مزدی، استثمار، ستم، سلطه‌گری، بدبختی، تبعیض، ویران‌‍‌‌‍‌گری، بحران و جنگِ ایجاد شده توسط امپریالیزم در جهان امروزی سوسیالیزم و کمونیزم است.**

**رشد و ساختمان احزاب طبقۀ کارگر را پیش ببریم و ریشه‌های این احزاب را در میان توده‌ها گسترش بخشیم!**

**برای تأمین استقلال ایدیولوژیکی و سیاسی پرولتاریا، مبتنی بر مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم، مبارزۀ سختی در میان صفوف توده‌ها به راه بیندازیم!**

**تشکلات توده‌یی تحت رهبری این احزاب را که قادر به رهبری بخش‌های رزمندۀ توده‌ها و بیرون کشیدن آن‌ها از تأثیرات نیروهای ارتجاعی پان اسلامیستی بنیادگرا، فاشیست- پوپولیست و بقایای نیروهای سوسیال دموکرات و ریفورمیست باشند و بتوانند علیه اکونومیزم، قانـــون‌گرایی و شــــوونیزم امپریالیستی بجنگند، انکشاف دهیم!**

**مقــاومت پرولــــتری و توده‌یی علیه جنگ‌های داخلی ارتجاعی را سازمان دهیم و موقعی که جنگ امپریالیستی پیش بیاید برای متحول ساختن آن به انقلاب، مبارزات تدارکی قطعی و جدی داشته باشیم!**

**ساختمان نیروهای مبارزو جنگندۀ توده‌یی را برای پاسخ‌دهی به سرکوب دولتی و جنگیدن علیه گروپ‌های فاشیستی پیش ببریم!**  
 **راه را برای یک مبارزۀ انقلابی راستین به خاطر سرنگونی امپریالیزم، دولت‌های آن و حکومت‌های آن و بنا نهادن قدرت پرولتری صاف و هموار سازیم!**

**این نبرد باید در هـر کشور و برای خواست‌های آن وبرزمینۀ جاری بین‌المـــــــــــللی، طـــــــــبق دیدگــــــاه و پیوندهای انترناسیونالیستی و به مثابۀ یک کاروپیکار مشترک پرولتاربا و مردمان تحت ستم در ســــطح بین‌المللی پیش برده ‌شود.**

**پرولتاریا یک طبقۀ بین‌المللی است. این طبقه، انقلابی‌ترین طبقه است. این طبقه فقط می‌تواند خـود را از طـریـق بـه سرانجام رساندن مأموریت نجات تمام بشریت و پیش‌برد پیروزمندانۀ رهبری انقلاب سوسیالیستی به عنوان یک وظیفۀ جهانی، نابودی نظام امپریالیستی و تمام ارتجاع و بدین طریق پیش‌روی به طرف کمونیزم، نجات دهد.**

**امسال صدمین سال‌گرۀ بنیادگذاری انترناسیونال سوم کمونیستی، بنیادگذاری شده توسط لنین و رهبری شده توسط استالین،است.**  
**این انترناسیونال عالی‌تـــــــرین شکل انترناسیونالیزم پرولتری و تشکل پرولتاریا به مثابۀ یک طبقۀ جهانی بود.**  
 **آن گونه که لنین خاطرنشان نموده است: «اهمیت دوران‌ساز انترناسیول کمونیستی سوم در قرار گرفتن آن به مثابۀ آغاز مؤثریت [عملی بین‌المللی] شعار اساسی مارکس، شعار قرن‌ها تکامل کهن سوسیالیزم و جنبش طبقۀ کارگر، شعار بیان شده در مقولۀ دیکتاتوری پرولتاریا، است.» (انترناسیونال سوم و جای‌گاه آن در تاریخ)**

**حماسۀ عظیم بنیادگذاری انترناسیونال سوم، رشد آن و تأثیرگذاری آن در تمام گوشه‌های جهان نشان‌دهندۀ عظیم‌ترین گام پیش‌رونده برای پرولتاریا و جنبش کمونیستی بین‌المللی بوده است.**

**[انترناسیونال سوم] اهمیت تاریخی انقلاب اکتوبر و ساختمان احزاب کمونیست حقیقی را در تمام گوشه‌های جهان گسترش داد.**

**[انترناسونال سوم] به تمام مسایل مربوط به تاکتیک‌ها و استراتژی ضروری برای پیروزی پرولتاریا در کشورهای امپریالیستی و هم‌چنان در کشورهای تحت سلطۀ امپریالیزم پرداخت و آن مسایل را حل نمود. [انترناسیونال سوم]، پرولتاریا و مردمان جهان را قادر ساخت که در نبرد با شکوه و تاریخی شکست جنگ جهانی دوم امپریالیستی و شکست نازیزم- فاشیزم متحد شوند.**

**[انترناسیونال سوم] میراث تاریخی، تیوریکی و سیاسی مبتنی بر مبارزۀ تیوریکی، سیاسی و تشکیلاتی علیه پیدایش رویزیونیزمِ گسترش یافته در جنبش کمونیستی بین‌المللی، علیه وداع گفتن با دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیزم و راه انقلاب برای انهدام قهرآمیز دولت بورژوایی را، حتی بعد از فروپاشی‌اش، تأمین کرده است.**

**مائوتسه‌دون گفته است:**

**«[انترناسیونال سوم] در طی تمام زمان موجودیت خود بزرگ‌ترین خدمات را در کمــــــــک به هر کشور برای سازمان‌دهـی حزب انقلابی کارگری حقیقی ارائه کرده است. هم‌چنان [انترناسیونال سوم] به نحو فوق العاده‌ای بـه هدف کبیر سازمان‌دهی جنگ ضد فاشیستی خدمت کرد.» (سخن‌رانی برای کادرهای حزب کمونیست، 26 می 1943)**

**هم‌چنان مائوتسه‌دون جمع‌بندی انتقادی از اشتباه‌ها و کمبودهای انترناسیونال سوم و هم‌چنان اشتباه‌ها و کم‌بودهای ساختمان سوسیالیزم در شوروی را تا حد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی به مثابۀ گام تکاملی‌ترِ الهام‌دهنده به موج عظیم شورش‌های دهۀ هفتاد تکامل بخشید.**

**امروز به دست گرفتن تمامی این میراث تاریخی بیش‌تر از هر زمانی برای پیش‌روی حقیقی جنبش طبقۀ کارگر بین‌المللی و جنبش کمونیستی مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی و پاک‌ومنزه‌شدن آن، به وسیلۀ مبارزۀ ایدیولوژیکی فعال و مبارزۀ دو خط علیه تأثیرات رویزیونیزم- اپورتونیزم راستِ هدایت‌کننده به طرف تسلیم‌طلبی و هم‌چنان علیه اپورتونیزم "چپ"، دگماتیزم و انقلابی‌گری خرده بورژوایی به مثابۀ دشمن درجه دوم اما زیان‌بخش به هدف، مورد نیاز است.**

**دراول می امسال، کمونیست‌های مارکسیست- لنینیست- مائوئیست حقیقی برای یک وحدتِ مبتنی بر مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم، در مسیر جنگ خلق برای پیش‌رفت انقلاب پرولتری جهانی، فراخوان می‌دهند.** **وحدتی که کمک متقابل و تشریک مساعی برای به پیش‌ گذاشتن گام‌های مشترک در ساختمان احزاب پرولتری قادر به رهبری مبارزۀ طبقاتی از طریق تجربۀ مستقیم** **پرولترها و خلق‌ها به سوی پیش‌رفت انقلاب** **دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی را انکشاف خواهد داد.**

**ــ  یک وحدت عمل در عرصه های اساسی مبارزۀ طبقاتی هم در کشورهای امپریالیستی و هم در کشورهای تحت سلطۀ امپریالیزم: پشتی‌بانی از جنگ خلق در هند و فلیپین و تمام کشورهایی مثل پیرو و ترکیه که مسیر جنگ خلق در آن‌ها در مراحل مختلف انکشاف قرار دارد، دفاع از زندانیان سیاسی و زندانیان جنگ در جهان و دفاع از رهایی آن‌ها؛ توسعۀ جبهۀ ضد فاشیستی و ضد امپریالیستی، اتحاد تشکلات اتحادیوی طبقاتی؛ توسعۀ مبارزۀ زنان و تشکلات انقلابی فیمینیستی پرولتاریایی.**

**برای دست‌یابی به این اهداف است که ما امروز به کنفرانس مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی مشترک بین‌المللی احزاب و سـازمـان‌هــــــــای مارکــــــــسیست- لنینیست- مائوئیست، هم‌راه با برگذاری جلسات و مباحثات اقناع‌کننده در بارۀ موضوعات ایدیولوژیک سیاسی و وظایف مربوطۀ آن، نیاز داریم.**

**بگذارید در صدمین سال‌گرد انترناسیونال سوم کمونیستی، امسال یک جلسۀ مقدماتی تدارکی برای دست‌یابی به این کنفرانس بین‌المللی سازمان‌دهی نماییم.!**

**علیه امپریالیزم در هر گوشۀ جهان بجنگیم!**

**از مبارزۀ رهایی‌بخش خلق‌ها پشتی‌بانی کنیم و مبارزۀ طبقاتی در کشورهای امپریالیستی را تشدید نماییم!**

**مارش نیروهای فاشیست را در تمامی عرصه‌ها متوقف سازیم!**

**علیه راه پارلمانتاریستی ریفورمیستی و پوپولیستی، طبقِ شرایط مشخص در هر کشور بجنگیم!**

**ایجاد و ساختمان احزاب کمونیست را در آتش مبارزۀ طبقاتی و در پیوند نزدیک با توده‌ها پیش ببریم!**

**مسیر جنگ خلق به مثابۀ راه انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی را بنا نهیم!**

**زنده باد انترناسیونالیزم پرولتری!**

***کمیتۀ ساختمان حزب کمونیست مائوئیست، گالیسیا، ایالت هسپانیه***  
***حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان***  
***حزب کمونیست نیپال (مائوئیست انقلابی)***  
***حزب کمونیست ترکیه/ مارکسیست- لنینیست***  
***دموکراسی و مبارزۀ طبقاتی، ایالت برتانیه***  
***حزب ایلکادیهین، تونس***  
***حزب کمونیست مائوئیست فرانسه***  
***حزب کمونیست مائوئیست- ایتالیا***  
***حزب کمونیست مائوئیست مانیپور***  
***اتحاد انقلابی مائوئیستی – سریلانکا***  
***حزب کمونیست نوین- تونس (در حال بنیادگذاری)***  
***جوانان سرخ جرمنی***  
***حزب کمونیست انقلابی (ح‌ک‌ا- ا‌ک‌ح کانادا)***  
***اتحاد انقلابی کمونیستی (م‌ل‌م)- کولمبیا***  
***صدای کارگران (مالیزیا*)**

**زنده باد صدمین سال‌گرد انترناسیونالیزم سوم کمونیستی و درس‌های استراتژیک و تاکتیکی جاویدان آن!**

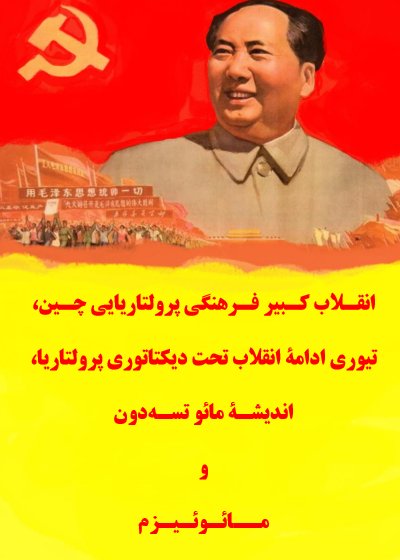
**زنده باد مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم!**

**مسیر جنگ خلق به مثابۀ راه انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی را بنا نهیم!**

**زنده باد انترناسیونالیزم پرولتری!**

**زنده باد صدمین سال‌گرد انترناسیونالیزم سوم کمونیستی و درس‌های استراتژیک و تاکتیکی جاویدان آن!**

**زنده باد مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم!**



**اعلامیۀ مشترک احزاب و سازمان‌های مارکسیست- لنینیست- مائوئیست- اول می 2019**

**اول مـی سـرخ و انـتـرنـاسـیـونـالـیـسـتـی!**  
**پـرولـتـاریـا و خـلـق‌هـای تـحـت سـتـم جـهـان مـتـحـد شـویـد!**

**نظام امپریالیستی به ره‌پویی در یک بحران عمیق ادامه می‌دهد. تلاش‌های جاری امپریالیستی و ارتجاعی برای پرداختن و فایق آمدن بر آن نامؤفق بوده و آن را ژرف‌تر و وسیع‌تر می‌سازد.**

**بحران در عرصۀ مالی پدیدار گردید، علت آن در نظام تولیدی است و اکنون منتج به یک رکود جدید شده است. منازعات و تضادهای جهانی بین الامپریالیستی حادتر گردیده است.** بقیه در صفحه ۵۹



ص ۵۵

**قیمت خارج از کشور ۲ دالر**

**قیمت داخل کشور ۳۰ افغانی**

**SHOLAJAWID2@HOTMAIL.COM**

**WWW.SHOLAJAWID.ORG**

پیام‌های کمیته‌های منطقوی حزبی به مناسبت تدویر موفقانه پولینوم پنجم حزب کمونیست « مائوئیست »افغانستان

ص ۳۷

بقیه ازگذشته **نیازاساسی« سازمان رهائي افغانستان»....**

**نـقـدی بـر سـنـد "مـارکـس تـا مـائـو و جـنـبـش‌هـای مـلـی"**

**مذاکرات قطر دیر یا زود از سر گرفته خواهد شد**

ص۲۴